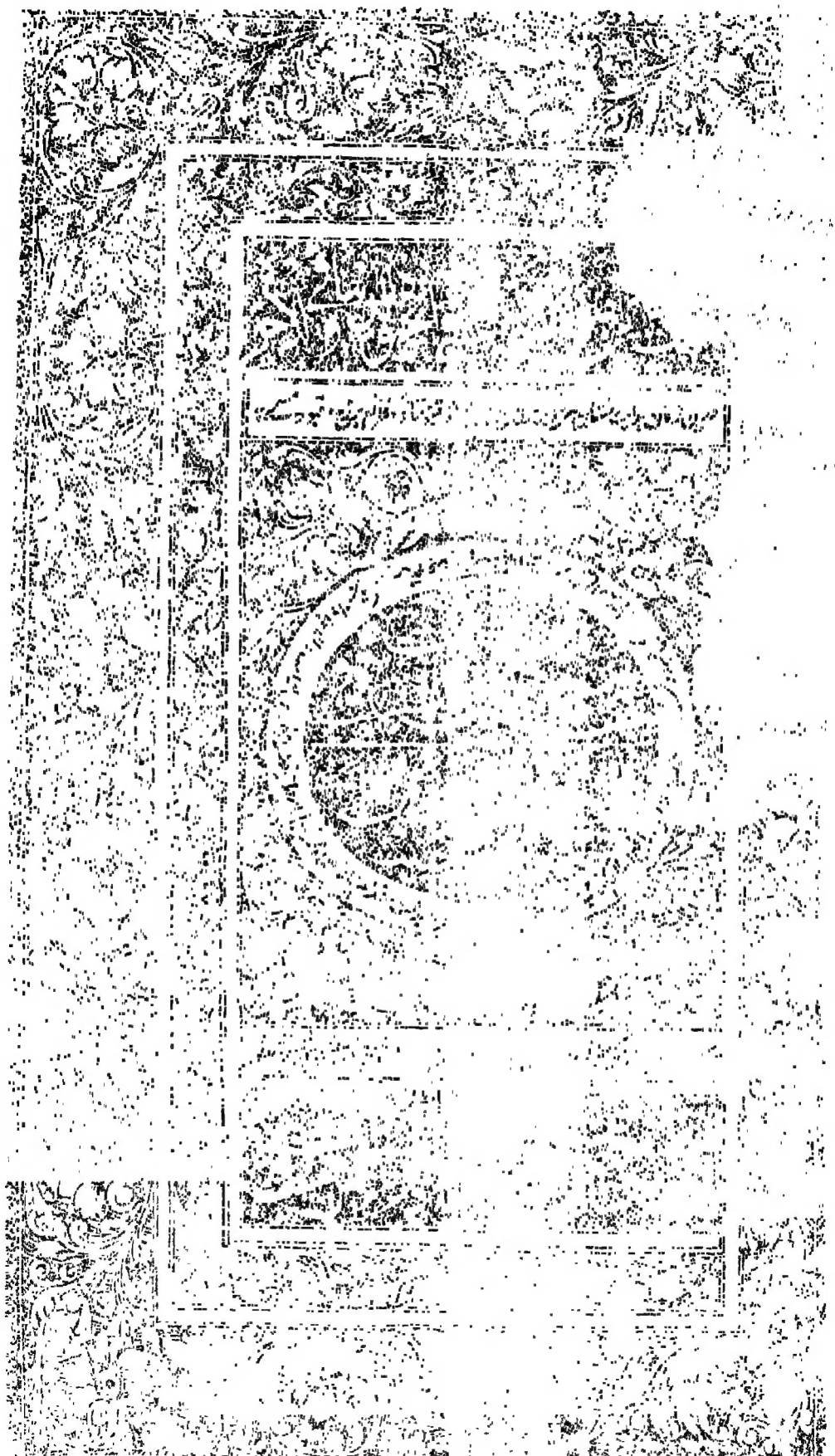


شرح آيات التنبيه

شرح آيات التنبيه

الآية	الترتيب	الشرح	الترتيب	الآية	الترتيب
ترجيب القبر بالميت ولعلف ضمه	٩١	١٨	٢	وآية الكتاب	٢
صلوة للمساكين في قبورهم	٩٢	١٩	٣	الكتاب	٣
تراود الاموات في قبورهم	٩٣	٢٠	٤	الكتاب	٤
معرفة الاموات بلقائهم في قبورهم	٩٤	٢١	٥	الكتاب	٥
الحكام في الروح وحقيقة	٩٥	٢٢	٦	الكتاب	٦
ذكر اجور الاعمال التي تلحق الميت	٩٦	٢٣	٧	الكتاب	٧
وصول نواب الصدقة الى الموتى	١٠١	٢٤	٨	الكتاب	٨
وصول نواب الصدقة الى الموتى	١٠٢	٢٥	٩	الكتاب	٩
خاتمة الشرح في ذكر الرصيدة واما سبب لك	١٠٥	٢٦	١٠	الكتاب	١٠
ذكر وصايا المؤلف للاخلاق	١٠٨	٢٧	١١	الكتاب	١١
ذكر ما ورد في حقه من النبوة والحق	١١٦	٢٨	١٢	الكتاب	١٢
خاتمة الشرح في ذكر الرصيدة واما سبب لك	١١٨	٢٩	١٣	الكتاب	١٣
حكموا فقا	١٢١	٣٠	١٤	الكتاب	١٤
قصيدة درج جناب المؤلف ام اقبال تاريخ	١٢١	٣١	١٥	الكتاب	١٥
تأليف زخارف خاتمة الشرح في ذكر الرصيدة	١٢٢	٣٢	١٦	الكتاب	١٦
قصيدة درج جناب المؤلف ام اقبال تاريخ	١٢٢	٣٣	١٧	الكتاب	١٧
تأليف زخارف خاتمة الشرح في ذكر الرصيدة	١٢٢	٣٤	١٨	الكتاب	١٨
قصيدة درج جناب المؤلف ام اقبال تاريخ	١٢٢	٣٥	١٩	الكتاب	١٩
تأليف زخارف خاتمة الشرح في ذكر الرصيدة	١٢٢	٣٦	٢٠	الكتاب	٢٠



[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مراد باینست کسی است که بر طریقه رسول خدا صلی الله علیه و علی آله وسلم و اصحاب او باشد چه سنت قول و فعل و تقریر
 رسول را گویند و تشکیک بدان صاحب سنت است و اصحاب رسول خدا اکثر مردم بودند و را تباع سنت می علیه السلام
 پس هر که بر سیرت ایشان باشد بغیر ابتداء و زیادت و نقص در دین اختراع و احداث و شرع مبین و بی سستی است
 و هر که سر مواز طریقه رسول و صحابه مخالفت داشته باشد در وی بعد از سنت است بقدر آن مخالفت و ثلث است بقدر آن
 خلاف سنت و هر طائفه بجای خود مدعی تسنن است و میگوید که ما اهل سنت و جماعتیم حال آنکه چنین نیست چه عمده دین بآ
 عمل است نه دعوی و علامتش عدم تعقیب بغیر کتاب عزیز و سنت مطهره و خلع بر نقبه تقلید اجبار و رهبان است لیکن این
 امری است که متذهبان بسندش پرداخته اند و ممکن سهل را محال متنع و انموده و انانی لحم التناوش من مکان بعید لکمان
 کرده اند که مدعی معرفت قرآن و حدیث مجروح است و باب معرفتش مسدود و شل سدا بجوج و واجج و انغنی بر متعن
 اقوال و عارف مولفات رجال مخفی نیست بلکه انظار من الشمس و این من الامس است پس حاجت اطالت مقال بذکر آن
 قیل و قال درین مجال نیست و نیست این سخن از من مگر نقشه مصدر و مظهر صدقش روز عرض و یوم نشور است **س**
 بوقت صبح شود و بچو روز معلوم است که با که باخته عشق و در شب و بچو روز و مراد ناظم در اینجا از لفظ اهل است تعریف بمعتزله
 و مبتدع است کما سیحری به فی النظم و لکن آنچه در کتب معتزله است اقرار است بثبوت عذاب قبر و سوال ملکین و احدی
 از ایشان در آن مخالف نیست آری معتزله در کتب خود ذکر کرده اند که ضرابین عمر و اثبات عذاب قبر نکرده و مختار از
 معتزله نیست بلکه از فروع جمعی است میگفت که رویت خدا تعالی در آخرت بجا میسر شود خواهد شد و همه معتزله بگزینگر
 عذاب و سوال نمید و نسبت مذہب ضرابی بوی ایشان از عجائب روزگار است و در حقیقت این تفصیر است ادب
 و مدعی خصم است بهر چه رود و رسول را استحکاب مثل انغنی رو نیست نووی در شرح مسلم نفی عذاب قبر را بسوی معتزله است
 کرده چنانکه ناظم در اینجا بعل آورده حال آنکه کتب معتزله بر روی زمین موجود است و ایشان فرسان اسناد و جهابذ
 نقاد اند پس چرا استثنای در روایت نکردند و در معرفت مذہب خصم باین همه تفصیر راضی شدند و چیز را با ایشان بی
 نمودند که هیچ صغیر و کبیر ایشان بدان قابل نشده بجان آفرین که جنایات بعض بر بعض بسی بزرگ است هر طائفه بگو
 طائفه دیگر نسبت هر طایفه میکنند و آن دیگر این گروه را با قولی می بینا ید که وی از آنها بزی است حال آنکه حتی است
 که هر مومن ملاحظه صحت نقل بطریق معروف کند و از مولای واحد قمار خود در نسبت قولی و علی بسوی هر که باشد
 اندیشه نماید و اگر فقیه که ضراب معتزلی است باری نسبت مقاله ای بسوی تمام طائفه یعنی چه هم برین قیاس احوال ماجریت
 طائفه بسببه با جماعه بخندید است که چیز را با ایشان بر بسته اند و نشانی از آن و مولفات و مقالات این گروه نیست
 و هیچ جمع محبت است بمعنی برهان و دلیل بر اثبات مدعا قطعی باشد یا ظنی و همه جمع سان است و سان آهستی را
 گویند که در جمیع آنرا ترکیب دهند برای طعن و جرح و تحجیم با را گذرنده تر از سان از انجمت گفت که چنانکه اسند

نفس و در بیان میکنند زیاده بر آن زمین بر زمین در افکار و اذیان نافذ ماضی است چه معلوم است که ماضی در غیر محسوس
 المانع از ماضی در محسوس باشد آری بن القیم رحمه الله گفته عذاب قبر چنانکه مقتضای سنت صحیح است بجهنم متفق علیها سنت
 نیز است ابو عبد الله گفته عذاب قبر حق است انکار نمیکند آنرا مگر ضال فصل و خلیل گفته ابن عبد الله از عذاب گور پیچ
 گفت این همه احادیث صحیح اند بر آن ایمان می آریم و اقرار میکنیم و هر چه از آن حضرت صلعم با ستاد جید آمده بدان مقرریم
 و اگر متر نشویم و رو و دفع کنیم امر خدا را بر خدا رد کرده باشیم حال تعالی و ما آنرا که رسول فخل و عذاب قبر حق است
 و گور یا مغارب می شوند و نیز ابو عبد الله را شنیدیم میگفت ایمان داریم بعباد قبر و نیکوکار و بوال عبد و گور را و
 تعالی ثابت میدارد کسانی را که ایمان آورده اند بقول ثابت در حیات دنیا و در آخرت ظالمه المروزی
 ان سوال الملکین من قبر + حق به الا ایمان فرض قد شخص + سوال مصدیت
 و اضا فاش بسوی فاعل کرده و آن هر دو فرشته سائل اند و من قبر مفعول است و گذشته که سوال
 برای میت عام است مقبوره شود یا نه پس اگر چنین میگفت **س** ان سوال الملکین الميتاء حق به الا ایمان فرض
 ثبنا + اشل می بود و حق اقرار ثابت متحقق الثبوت را گویند و ثبوت سوال با دلالتی متحقق گشته و ایمان نام تصدیق است
 و فرض نزد اکثر واجب را گویند پس تصدیق آنکه دو فرشته زنده مرده می آیند و او را می نشاندند و سوال میکنند واجب است
 زیرا که رسول خدا صلعم بدان خبر داده و بر است تصدیق رسول واجب است بنا بر ثبوت ادله ثبوت او و آنچه واجب
 قبول چیزی که بدان اخبار کرده است از امور دین احوال کونیه و تلقی آن تصدیق قلب بلا استثناء و من و محل آن هر
 لغت عربیه بغیر تحریرین و تاویل و فتح باب خلوقیل بلکه تصدیق عین قول واجب است اگر بفهم در آمد فها و زده حواله
 آن بقائل و عدم تاویل بکذا آنکه می باید و از خدا سوال فهم باید نمود آنچه نیت اندیش را بوی ارزانی دارد و کث
 ذی علم سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا حافظ ابن القیم سج در مقام چه خوش مصنوعی ارشاد کرده و اراست
 طریق رشاد و سدا و فرموده و گفته لائق آنست که از رسول خدا صلعم مراد او را فهم کنند بغیر غلو و تقصیر سخن و در این
 آنچه محتمل نیست فرموده بخارند و در بیان دهنی که مقصود مراد است کوتاهی نکنند و از اهل دران و عدول از و می
 آنچه از ضلال و عدول از صواب حاصل شده چیزها کسی آنرا نمی تواند دانست بلکه سو فم از خدا و رسول اصل هر
 بدعت و ضلالت است که در اسلام ناشی شده بلکه اصل به خطا و عدول و فریغ است خصوصاً اگر باین سو فم سو
 قصد هم ضلالت گردد و قدریه و مرجیه و خواج و معتزله و همه را فضیه و سایر طوائف بدعت که در ضلال و ضلال افتادند
 مع ایشان دران گمراهی همین سو فم از خدا و رسول بوده است لا غیر تا آنکه دین در دست اکثر مردم سوچ و این انعام
 گردیده و آنچه صحابه از خدا و رسول فهمیده و دانسته بودند همچو گذشته که بسوی آن اتفاقات نمیکند و سر بی بکتاب آن
 بر نمیدار و انتی آری **س** فرمود اند در حسرت فهم درست * اینک میگویم بقدر فهم تست *

است به القرآن بالاشارة + و وافقت آیاته الا ناره + اشارة واضارة و وسیع
 یعنی نورست بلکه اوتسالی کتاب خود را سسی بنویس خسته و فرموده قد جاءكم من الله فی
 و کتاب حسین بعدی به الله من اتباع رضوانه رسول السلام و جمع التشتیت این لفظ را همچنین تفسیر کرده و در
 دیگر نسخ بجای الا ناره اشارة آمده و این ظاهرست و ادنی بطلب یعنی عذاب قبر و کتاب عزیز بطریق اشارت
 واردست و بطور صراحت و احادیث نبوی صلعم موافق او تصحیح آمده و درین بیت جواب سوال وارد و درین مقام
 یعنی حکمت و عدم ذکر عذاب قبر در قرآن شریف چیست با آنکه حاجت بسوی وی شدید و ایمان بدان و خدا را زان
 و اتقار از وی واجب پس در جواب گفت که هر چند در قرآن تصریح بدان نیست اما با اشارت انفس ثابت است و
 علی الاطلاق غیر مذکور در قرآن نیست و نیز این سوال را در جواب دیگر جمالی تفصیلی است تفصیلی در شرح قول ناظم
 و الا یہ السؤال فیما کامن بیاید و جمالی آنست که او تعالی بر رسول خود دو گونه وحی فرستاد و ایمان بهر دو عمل بدان
 واجب ساخت فتن و دوی یکی کتاب دیگر حکمت است قال تعالی و انزل الله علیک کتابا فی الحکمة و فرمود بعلیه کتاب و الحکمة
 من آیات الله و الحکمة و حکمت باتفاق سلف است و انیز ایشان سنت است که در زبان رسول خدا صلعم بدان
 اخبار فرموده و ایمان بدان و تصدیق آن چنانکه آمده واجب است و این اصل متفق علیه است میان اهل اسلام حدی
 از ایشان انکارش نمیکند و قد قال صلعم الا دانی او میت الکتاب و مثله مع الحدیث پس کتاب سنت است و حدیث که برگزیده
 و در احتیاج مستادی الاقدام تفصیل این مرام محرر سطور در سلسله العسجد و منج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول
 نوشته علیه قوا از تبه الاحادیث التي + قد بلغت سبعین عند الحدیث + و تواتر در لغت یعنی متتابع و پیانی بودن
 و در اصطلاح نقل جماعت از جماعت که تواتر و نه یک کذب نزد عقل محال باشد با استواء بهر دو طرف و وسطا با سناد
 بسوی امر محسوس که خبر از وی دهند و تواتر مفید علم قطعی یقینی است و گفته اند افاده علم مستدلای یا ضروری میکنند
 و تحقیق این بحث در علم اصول حدیث و قد است و دلیل بر عذاب قبر از قرآن آیه کریمه است قال تعالی یثبت الله
 الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و الاخرة و نتوان گفت که این آیه کیست و علم بعد از قبر در
 مدینه حاصل شد زیرا که عذاب قبر ازین آیه ماخذ بطریق مفهوم است در حق غیر متصف با ایمان و بطریق منطوق از آیه
 النار یخوضون علیها خلدوا و عشیایا نخوض است و این کریمه در حق آل فرعون فرو داده و ملحق است با ایشان که
 حکم او حکم کفار است و مراد به ثبات ایشان بر کفر توحید نمکن با و است و عدم تزلزل از ان نزد فتنه دین اگر چه در ان
 انداخته شوند و عدم ارتباب شبهات کافرین و مبتدعین اگر چه بتلای آفات انفس و اموال شوند و ثبات در آخرت
 عدم توقع در جواب است نزد سوال در قبر و در حشر و در موقف و عدم درشت از احوال قیامت و باجماع ثبات هر کس
 در قبر و ان بعد از مقدار ثبات او بر توحید در دنیا است و هر که در دنیا اسرع و راجح است حق است و وی در دنیا است

و تخلص ترا هو ال خواهد بود و سبطی و کتاب شرح الصدور شرح احوال الموتی فی القبور نوشته احادیث در باره فتنه
 قبر که عبارت از سوال ملکین است از انس و برادر و نسیم داری و بشر و ثوبان و جابر بن عبد الله و عبد الله بن روم
 و عباد بن مهابت و عذیبه و قثم بن جریب و ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود و عثمان بن عفان و عمر بن الخطاب
 و عمرو بن العاص و حاذ بن حبل و ابی امامه و ابی الدرداء و ابی رافع و ابی سعید و ابی قتاده و ابی موسی و اسامه
 و عایشه بحدیثی که از ترسیده آید احادیث این جماعه سؤا کرده و این بحدیث و شش کس اند و در منشور احادیث این
 باب را به هفتاد عدد در سائیده و این باعتبار طرق خواهد بود و باعتبار تعداد روایات از صحابه و اند علم و جمیع تشکیلات
 گفته اند ساق المصنف فی الدلائل و کثیر الملیا من الاحادیث گویم بعضی احادیث جماعه مذکوره این است اخرج اشجان بن
 طریق قتاده عن انس قال قال رسول الله صلعم ان العبد اذا وضع فی قبره و تولى عنه صحابه له یسمع خفق قريح نعاله قال انتم
 ملکمان فقیعانه فقیعانه فقیعانه له ما کنت تقول فی هذا الرجل و عند ابن مردويه الذی کان من انظر کم الذی یقال له محب قال قال
 المومن فقیول انتم انتم عبد الله رسول الله فقیال له انظر الی مقعدک من النار قد بدک الله به مقعدا من الجنة قال فیما بها
 جمیعاً قال قتاده و ذکر لنا انه یفصح له فی قبره سبعون ذراعاً و یلا علیه ضرراً و المناقب او الکافه فقیال له ما کنت تقول فی
 هذا الرجل فقیول لا ادری کنت اقول ما یقول الناس فقیولان لا دریت و اکتبت و یضرب بمطارق من حديد ضربته
 فیصیح صیحه یسمعها من ملیه الاثقلین گویم ملائکه سوال هذا الرجل گفتند نه هذا النبی و غیره از الفاظ تعظیم بقصد امتحان
 مسؤل تا ذکر تعظیم موجب تلقین وی نشود و لیکن و تعالی مومن را بر قول ثابت قائم و دائم میدار و در کمالی گفته سطر
 بصیحه جمیع مؤذن است بلکه هر جزء از اجزاء آن سطره مطرقة بر اساس است مبالغه انتی و در غیر این حدیث بجای
 قول کافر لا دری ماه ماه آمده و عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلعم ان هذه الامه تبکی فی قبورها و ان المؤمن
 اذا وضع فی قبره اماه ملک لیس له ما کنت تعبد فان الله بداه و قال کنت عبد الله و یقال ما کنت تقول فی هذا الرجل فقیول
 هو عبد الله و رسول قال یسأل عن شیء بعد ما یطلق به الی بیت کان له فی النار فقیال له هذا بیتک کان لک فی النار و الله
 عصمک و رجاک فایدک به بیتانی اجنه فقیول دعونی حتی اذهب فابشر الی فقیال له یسکن و ان الکافر اذا وضع
 فی القبر اماه ملک فینتهزه فقیول له ما کنت تعبد فقیول لا ادری فقیول له ما کنت تقول فی هذا الرجل فقیول کنت اقول
 ما یقول الناس فیضربونهم بمطارق من حديد یمن ذنیه فیصیح صیحه یسمعها من ملیه الاثقلین خربا و جردا و ابوا و ابوا
 فی عذاب القبر و در اینجا دلیل است بر آنکه سوال ملکین در قبر شامل مومن و کافر هر دو است و ضارب منکر و نیکر یا غیر این
 هر دو و در حدیث بر آن خواهد آمد که فرشته کور و کور و گنگ اباحر زبانه آهین بر روی بر گارند که اگر بر کوه زند خاک گرد
 و لغو ذیابنده و عن رضی الله عنه یرفعه قال یدخل منکر و نیکر علی المسیت فی قبره فقیعانه فان کان مومناً قال
 من ربک قال الله قالوا من نیک قال محمد صلی الله علیه و سلم قالوا من اماک قال القرآن فیسرعان علیه قبره و ابن کان

كما قال يقولان لمن ربك قال لا ادري قال ومن نبيك قال لا ادري قال ومن اياكم قال لا ادري فيضربانه بالعمود وضربه
 حتى يلبس القبر نارا ايضا حتى تحلقت اضلاعه اخرجه الدملعي ورجي ريش سوال اذا ما م زياده كرهه وارجع ليل يست
 برآ كنه اهل قرآن ثابت القول ورجوب خواهند ما نذا انشاء الله تعالى وهر كه با قرآن سر و كار ندارد خدا حافظ است با چه
 جواب بدد و حسن البراء بن عازب رضي الله عنه قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في جنازة رجل من الانصار فالتفتينا الى
 القبر ولما يليه فجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم وجلسا حول كانهما على يدوسنا الطير وفي يده عمود ينكت به الارض فرجع ربه وقال يستعينوا
 بالمد من عذاب القبر مرتين اولها لما نتم قال ان العبد المومن اذا كان في النقط من الدنيا واقبال من الآخرة نزل اليه ملائكة
 من السماء يرضي الوجوه كان وجوههم الشمس معكم الكفان من الكفان الجنة وضوابط من جنوط الجنة حتى يجلسون منه بالبصر ويحكي ملك
 الموت حتى يجلس عنده راسه فيقول ايها النفس المطمئنة اخرجي الى مغفرة من الله ورضوان فتنسل كما تنسل القطرة من في
 السماء وان كنتم ترون غير ذلك فيأخذها فاخذها بالم يدعوها في يده طرفه عين حتى ياخذها فيجعلها في ذلك الكفن في ذلك الجنوط يخرج منها طيب
 نفحة مسك وجدت على وجه الارض فيصعدون بها فلا يرون على ملائكة الملكة الا قالوا ما هذا الروح التي تخطو على الارض فقالوا يا حسن الله
 في الدنيا حتى ينثروا بها الى السماء الدنيا فيفتح فيشيع من كل ساد وقروا بالي السماء التي تنثروا بها حتى تنثروا الى السماء السابعة فيقول الله تعالى
 اكتبوا كتاب عبدي في عليين وابعده الى الارض فاني منها خلقتهم وفيها اعيدهم ومنها اخرجهم تارة اخرى فيجادروا
 في جسده فياتيه مكان فيجلسا فيقولان لمن ربك فيقول الله ربني فيقولان له ما ديك فيقول ديني الاسلام فيقولان
 ما هذا الرجل الذي بحث فيكم فيقول هو رسول الله صلى الله عليه وسلم فيقولان وما عليك فيقول قرأت كتاب الله فاست به وصدقت
 فينا وى منا ومن السماء ان صدق عبدي فاقرشوه من الجنة والبسوه من الجنة وافتحوها بالي الجنة فياتيه من روحا و
 طيبا ويضرح له في قبره يدعوه يا تيه رجل حسن الوجه حسن الثياب طيب الريح فيقول له ابشروا الذي يسرك هذا يومك الذي
 كنت توعده فيقول من انت فيجيبك الوجه حسن يخي فيقول انما عليك الصل فيقول رب اقم الساعة رب اقم الساعة حتى ارجع الى اسلي
 وما لي قال وان العبد الكافر اذا كان في النقط من الدنيا واقبال من الآخرة نزل به ملائكة من السماء وسود الوجوه معهم
 المسوح فيجاسون منه بالبصر ثم يحكي ملك فيجلس عنده راسه فيقول ايها النفس البغيضة اخرجي الى خط من الله غضب ففارق
 في جسده فينتزعها كما ينتزع السفود من السموت المبلول فيأخذها فاذا اخذها لم يدعها في يده طرفه عين حتى يجلبوها
 في تلك المسوح ويخرج منها كائن جنية وجدت على وجه الارض فيصعدون بها فلا يرون على ملائكة الملكة الا قالوا ما هذه
 الروح التي تجيب فيقولون فلان بن فلان باق مع سائه التي كان يسمى بها في الدنيا حتى تنثروا بها الى السماء الدنيا فيستفتح فلا
 يفتح له ثم قر رسول الله صلى الله عليه وسلم انفتح لهم ابواب السماء فيقول الله تعالى اكتبوا كتابا به في سبعين في الارض السفلى فيطرح روحه
 طرعا ثم قر رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يترك بالمد فكان اخر من السماء فخطه الطير وهوى بالريح في مكان سميت فيجادروا
 جسده وياتيه مكان فيجلسا فيقولان لمن ربك فيقول باه باه لا ادري فينادي منا ومن السماء الدنيا ان كذب عبدي

خافشوله من النار وفتحوا له بابا الى النار فبات فيه من حرها وسموها وفضيق عليه قبره حتى تختلف اضللاله وياتيه رجل
فتح الوجه قبض الثياب منقح الرجح فيقول ابشر بالذي يسودك هذا لو بك الذي كنت توعد فيقول من انت فوجرك الوجه
الذي يحكي يا بشر فيقول انا علك انخبت فيقول رب لا تقم الساعة رب لا تقم الساعة اخرجه الطيالى و ابن ابي شيبة
في المصنف واحمد بن حنبل و هناد بن السري في الزهد و عبد بن حميد و ابو داود و ابن جرير و ابن مردويه و الحاكم و محم
ابن ابي حاتم و البيهقي في كتاب عذاب القبر و عن ابي سعيد الخدري قال شهدت مع رسول الله صلى الله عليه و آله فقال ايها
الناس ان هذه الساعة تنبئ في قبور يا فانا و الانسان و فن تفرق عنه اصحابه جاءه ملك في يده مطراق فاقعده فقال
ما تقول في هذا الرجل فان كان هو من اهل النار قال اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله فيقول صدقت
ثم يفتح له بابا الى النار فيقول هذا كان منكر لك لو كفرت بربك و اما اذ امنت فمذا منكر لك ففتح له بابا الى الجنة فيريد
ان ينض السيف فيقول له اسكن و ينسح له في قبره و ان كان اذ اومنا فاقيل له ما تقول في هذا الرجل فيقول لا ادري سمعت انك
يقولون شيئا فيقول لا ادري و لا تدري و لا تهتديت ثم يفتح له باب الى الجنة فيقول هذا منكر لك لو امنت بربك فاما اذا
كفرت به فان الله ابد لك به هذا و يفتح له باب الى النار ثم يقمعة مقمعة بالمطراق فيصعها خلق الله ثمير الثقلين فقال بعض القوم
يا رسول الله ما هذا فيقوم عليه ملك في يده مطراق الا هبل عند ذلك فقال رسول الله صلى الله عليه و آله انما هذا الهل
الثابت اخرجه احمد و ابن ابي الدنيا في ذكر الموت و ابن ابي حاتم في السنة و ابن جرير و ابن مردويه و البيهقي بسند
صحيح يقال باله الشئ هؤلاء افرحكم في القاموس و مطراق يزوزن مفعال بكسر الميم اذ طرق بمعنى ضربت و معتم
ر كجوه كمنه بمعنى مودود و آحاد و شربوت بمعنى حياض و طم كمنه متواتر و زو بهما فاوه علم يكنه و حافظ ابن القيم
ايات و غيره و ال بر عذاب قبر ذكر كروه و گفته ابن آية خاص و درباره سوال ملكين است پس و گفته ذكر نعيم و عذاب
برنج در قرآن حميد و چند موضع آمده منها قول تعالى و لو ترى اذ الظالمون في غمرات الموت و الملائكة باسطوا
ايديهم استخرجوا انفسهم اليوم تجزون عذاب اطون بما كنتم تعملون على الله غير المح و كنتم عن
ايا الله تستكبرون و اين خطاب است ظالما ترا نزد موت و ملائكة كه استگو بهند خبر و انكه آنها جزا داده شوند عذاب
همون اگر چه اين عذاب از ايشان تا انقضاي دنيا متاخر گردد و زير كه بصحت پيوسته كه با نمانگفته شود اليوم تجزون گويم
ابن عباس و تفسير آية باسطوا يد يوم گفته امي بالعذاب و حق تعالى فرموده فوارة الله سيئات ما مكروا و حاق
بال فرعون سوء العذاب النار يعرضون عليها غدوا و عشيا و يوم تقوم الساعة ادخلوا ال فرعون
اشد العذاب و اين عذاب و اين است كه ذكر كرش كروه و احتمال غير آن نادر و زنجشكي گفته و يستدل بهنذ الآية
على عذاب القبر انتمى گويم شخين از حديث ابن عباس و ايت كروه انكه ان النبي صلى الله عليه و آله قال انها يذبان و ما يذبان
في كبر اما احدهما فكان لا يستنفره من البول و اما الآخر فكان يثبي بالنميمة الحديث و مسلم از زيرين ثابت آورده قال

بینا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی حایط البقیع النجاری علی بقیعته ونحن معاده حادث فکانت لقیعته فاذا قبر حرمته اوسته او رابعه فقال من
 يعرف اصحاب هؤلاء القبور فقال جل انما یا رسول الله قال فمتی مات هؤلاء قال ماتوا فی الاثر ک قال ان هذه الامة تتبلی فی
 قبورهم فقلوا ان لا تدافنوا الساتل السدان یسبحک عذاب القبر الذی اسمع منه ثم قبل علینا فقال لغوذا بالمدین عذاب القبر لغوذا
 بالمدین عذاب القبر لغوذا بالمدین العفن باطنها و ما یطعن بکبش و درسلم و سنن ابی هریره رضی الله عنه مروی ستان
 البقیع ص لم یقال اذا فرغ احدکم من التشهد الا فیرقیعوا بالمدین اربع من عذاب جهنم و من عذاب القبر و من فتنه الحیا و المات
 و من فتنه المسیح الدجال و در صحیح مسلم و غیره از حدیث ابن عباس آمده اءصلکم کان یعلیمهم هذا الدعا کما یعلیمهم السورة من القرآن
 اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم و اعوذ بک من عذاب القبر و اعوذ بک من فتنه الحیا و المات و اعوذ بک من فتنه المسیح
 الدجال و در صحیح ستان از حدیث ابی ایوب قال فخرج النبی صلی الله علیه و آله و سلم و قد و حبت الشمس فسمع صوتا فقال الیهود تعذب فی قبرها
 و هم در صحیح ستان از عایشه قالت دخلت علی عجز من عجمائز المدینة فقالت ان اهل القبور یعذبون فی قبورهم قالت
 فکذبتم و لم انعم ان احد قما قالت فخرجت و دخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقلت یا رسول الله عجمائز الیهود و المدینة
 دخلت علی فرعمت ان اهل القبور یعذبون فی قبورهم قال صدقت انهم یعذبون عذابا سمعه البهائم کما غارایه بعد فی
 صلوة الایتیو ذ من عذاب القبر بعض اهل علم گفته اند و بهین سبب مردم دو اب مخله خود را بسوی قبور میروند و نصاری و
 قرامطه و نجاشیان می برند چون خیل مذکور عذاب قبر می شنود باینما خونی و فزعی پیدا میگردد و حرارتش مغل ما دور میکند
 گویم مغل بضم میم و فین سجه ست در قاموس گفته مغلالت الدابة کنت و نصر فی مخلة الکلب التراب مع البقیع فاخذ با و جع فی
 انتهی حاصل آنکه در شکم چهار پاید را که از خوردن خاک و تره بهم میرسد بشنوائیدن عذاب گور کسان مذکور مدا و او علاج
 میکنند و لغو ذ بالمدینة قرطبی و در ذکره نوشته که ابو محمد بن عبد الله بن جعفر گفته که حدیث کرد مرا فضیله حکیم ابو احکم بن مرزبان و بود
 از اهل علم و عمل که مرده را در قبری که در بلندی شیلیه بود دفن کردند چون از دفن او فارغ شدند در گوشه نشسته سخن میکردند
 و دایه قریب ایشان میسرید ناگاه آن جا نور ترسناک شده روی بسوی قبر آورد و گوش خود بران نهاد و گویا چیزی می شنود
 بعده پشت داده بگریخت و باز بسوی گور آمده گوش نهاد گویا چیزی می شنود باز گریخت و چندی باز چنین کرد گفت
 پس عذاب قبر را یاد کردم و قول آنحضرت صلی الله علیه و آله را یاد آوردم که آنها تعذب فی قبورهم عذابا سمعه الیهود و المدینة قرطبی
 ضغطة قبر را ذکر کرده و گفته ضغطة قبر برای هر یکی می باشد اگر چه صلیح و نیکو کار بود و در حدیث عبد الله بن عمر رضی الله عنه
 آمده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله الذی تحک له عرش الرحمن و فتحت له ابواب السماء و شهد سبعون الف ملک من الملکة
 لقد ختمت ثم فرغ عنه اخرجه النسائی و قال یعنی سعد بن معاذ و سخن عایشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان القبر ضغطة
 لو نجا منها احد فجا منها سعد بن معاذ و راه النسائی و درین باب حدیثها ذکر کرده که و لالت دارند که آنکه هیچ یکی از ضغطة
 قبر نجات نمی یابد بعد باینی در ذکر نبی از ضغطة قبر ذکر نموده و حدیثی آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله من قرأ قل هو الله

فی مرضه الذی میوت فیلم یفتن فی قبره وامن من خطه القبر وعلته الملائکه یوم القیامه پاکفاستی تحیزه الصراط الی الجنة
 گفته که این حدیث حسن غریب است نصر بن حماد بحلی بدان متفر و بوده و روی ابوهریره عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم تدر و نمن انزلت
 نذر الایه فان المعیشتة ضنکما و نشره یوم القیامه اثنی تدر و ن المعیشتة الضنک قالوا الله رسول الله علم قال عذاب القبر و ان ی
 نفس میده انه لیسبط تسعة وتسعون تمینا تدر و ن التین تسع وتسعون حیة کل حیة تسعة و سبع نفون فی جسمه لیسونه
 فی جسمه و تسعة و تحذره الی یوم القیامه اخرجه البزار و ابن ابی حاتم بعض خصار و اللفظ الذی نقلناه لفظ القرطبی و در تفسیر
 سعیشة ضنکی چند حدیث آمده و آن عذاب قبرست و ذکر حیات در آن بوجه کثیره ثابت شده عن ابی سعید خدری مرفوعاً
 فی قوله معیشتة ضنکی قال عذاب القبر اخرجه سعید بن منصور و در تسعة و سبع و عبد بن حمید و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی
 حاتم و محمد بن مرید و ابی البقی فی کتاب عذاب القبر و مثله عن ابی هریره مرفوعاً و لفظ عبد الرزاق قال یضیق علیه قبره حتی
 تختلف عضلاؤه و لفظ ابن ابی حاتم قال صفة القبر و عنه قال المعیشتة الضنکی ان لیسبط علیه تسعة وتسعون حیة ینشون بحیه حتی
 تقوم الساعة اخرجه البقی و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المؤمن فی قبره فی روضه خضراء و یرحب له فی قبره
 سبعین ذراعاً و یضیق حتی یكون کالتقریلة البدر بل تدر و ن فیما انزلت فان له معیشتة ضنکی قالوا الله رسول الله علم قال عذاب
 الکافر فی قبره لیسبط علیه تسعة وتسعون تمینا بل تدر و ن التین حیة کل حیة تسعة و سبع نفون فی جسمه لیسونه و تسعة و سبع
 جسمه الی یوم القیامه اخرجه ابن ابی الدنیا فی ذکر الموت و حکیم الترمذی و ابو حلی و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم
 جان و ابن مرید و ابی البقی یدیل بن بشریچ گفته ابرو ح ال فرعون و راجوات طیر سود دست صبح و شام میکنند بر آتش آتش
 عرض و ابن سعد و بجای آتش لفظ جنم گفته و ابوهریره و در صرح میگرد و هرگاه و بیگاه و میگفت رفت شب را صبح
 عرض کرده شد ال فرعون بر آتش پس حدی آواز او نمی شنید مگر آنکه سپاه پیوست از آتش مردی او زاعی را گفت ای
 اباحمر و پرندگان سیاه را می بینیم که فوج فوج از بحری بر آیند و شمار آنها جز خدا هیچ کسی نمیداند و چون وقت شام می شود مثل
 آن سفید بر میگردد و گفت شما این را در یافتید گفتند آری گفت در حمله این طیر و آل فرعون است که عرض کرده می شنید
 بر ناه صبح و شام و بر میگرددند این طیر بسوی آشیانه های خود و حال آنکه سوخته شد بر های ایشان و سیاه گشت و روید
 بران پر سفید و بر افتاد سیاهی باز معروف میشود بر نار و بر میگردد بسوی آشیانه این است و اب آنرا در دنیا و چون در
 قیامت آید حق تعالی فرماید ادخلوا الی فرعون اشد العذاب و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم ان احدکم اذا مات عرض علیه مقعده بالغداة و العشی ان کان من اهل الجنة فمن اهل الجنة و ان کان من اهل النار فمن اهل
 النار یتقال بزم مقعده حتی یرتکب الیه یوم القیامه اخرجه ابن ابی شیبة و ابی یوسف و مسلم زاد ابن مرید و شیم قرآن را در حق
 علیه عذاب و عشا و الاية السوال فیها کامن + یثبت الله الذین امنوا و عملوا الصالحات و رایهم انهم مست که تجدوا
 بیشتر اشاره گشته به معنی کون و پیش از آنست که اول است تفسیر این سه ال آمده که اید ال اخرجه الطیالسی و ابی حاتم

و رحلت اوسوی شرق و بغداد و مسعودی که در آن روز و هر دی شاکار کرده و گفته و لادش شب پنجشنبه بیست و دم
شعبان سنه چهارصد و شصت و شصت بوده و وفات باه ربيع الآخر ببلده فارس قس متجمع و در سنه پنجمه و هجری در اتفاق
افتاده و جوابی که طلال بسوی آن اشارت کرده قرطبی ذکرش چنین نموده که او تعالی با جریات مدفونین و مصلوبین را از
چشم مگلفین محجوب ساخته چنانکه رویت ملائکه را محجوب کرده با آنکه انبیاء علیهم السلام ایشانرا دیده اند و هر که انکار این
میکنند و بیاید که از نزول جبریل علیه السلام منکر شود حالا که حق تعالی در محفل شایطین ارشاد کرده است اذن بیا که او
و قبيله من حیث لا تعرفوها انتی و سیوطی بسوی آن چنین اشارت نموده است با ما الا ذلک معنی یخلق
من لیتنا و من لیتنا یوق - یعنی ادر که بصر معنی است که خالق او حق تعالی است پس گاهی برای زیدی آفریننده بر
عمود گاهی رویت کثیرا قلیل و قلیل اکثر میار و قال تعالی و اذ یسئرون و اذ یسئرون و اذ یسئرون و اذ یسئرون
یقلمکون فی اعینهم و این مسعودی گفته کفار روز بدر آنقدر در چشم ما قلیل گشتند که مردی را که در بسوی من بود گفتم
ایشان را هفتاد و کس می بینم گفت نه بلکه صد کس اند تا آنکه مردی را از آنها گرفتار کرده پرسیدیم وی گفت ما هزار کس
بودیم بلکه شیطان آنروز ملائکه را دید که قتال میکنند و مشرکان ندیدند قال تعالی و اذ ینزل علیهم الشیطان اعماعطهم
الی قوله انی اری ما لاترون و درین باب روایات است و این دلیل است بر قول ابن العزلی که ادر که بصر مخلوق
خداست برای هر که میخواهد میدهد و از هر که میخواهد باز میدارد و لیس بالطبع و لا بالذات + و لا باسباب الصفات
درین بیت اشارت است بسوی خلاف معتزله که چون موانع بهشتی که مرتفع شود رویت واجب گردد و بسط این مسئله
در علم اصول است و طبع و طبع با اکثر طبیعت یک معنی است مراد بدان جمیع است که انسان بران طبع موجود شده است
حاصل آنکه در کتب از انسان الطبع یا بالذات یا باسباب و صفات نمی آید بلکه مخلوق و مشیت او تعالی می باشد و بعض
شیخ بجای باسباب لفظ بالا افعال آمده و هر دو افاده معنی مراد میکنند بعد از ابن عربی استلال دیگر کرد چنانکه ناظم گفته
الاقزی جبریل حین انزل الله به الوحی تکلیما کمثل الصلصلة تدافع من انزل الله و تعالی است و حین معنی
وقت است و در بیت اشارت است بدیاف عایشه ان الحرف بن شام سال رسول الله صلی الله علیه و آله یاتیک الوحی فقال حیانا
یا نبی مثل صلصلة الجرس و هو اشد علی فیض معنی و قد و حیت عنده محدث اخرجه البخاری و غیره در فتح الباری نوشته
صلصلة بدو صاعقه مستقیمه و لام ساکن و اصل او از افتاد و این بعض آیهین بر بعض است بعده اطلاقی بر هر آواز که طنین
دارد آمده و صلصلة مذکور در اینجا صوت فرشته بودی است خطابانی گفته مراد آنست که صوتی متدارک سمع است
اولا آن را می شنود سپس از فهم میکند و گویند که آواز برای فرشتگان است انتی گویم مراد ناظم در اینجا معنی اول است
و وجه شدتش آنست که فهم از کلامیکه مثل صلصلة باشد مشکل تر از فهم سخن مردی است که مخاطب مود میکند و معنی
فیضم یقلع و یجلی یا فیثانی است و و حیت بمعنی حفظ است یسعه البی شریع و صحبه من حولک لا یفیع
+

این بیت تمام استدلال مذکورست یعنی جبریل می آمد و حاضران او را نمی دیدند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میگرد
و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود و دیگران آنرا نمی شنیدند بآنکه در کجای نشسته می بودند پس بیت و سماع مخصوص با آنحضرت
می بود و از اینجا ثابت شد که این همه از طرف خداست آدمی را در آن دخل و اختیاری نیست بعده ناظم گفته وضوح هذا
القول فی المراد بخلافه الا حاشا فی الاشارة مراد با ما ابو المعالی عبد الملک بن محمد بن محمد بن عبد الله جوینی معروف
با ما ام احمد بن فقیه شافعی است این سخنکان بروی شما کرده و گفته اعلم متاخرین از اصحاب شافعی بود علی الاطلاق و
استش محض علیه و غرارت ماده و نفع او در علم از اصول و فروع و ادب و غیر ذلک متفق علیه بوده و در ذکرش علت
کرده و مؤلفاتش بر شمرده و جمله آن یکی را شایسته است یعنی وی نیز در جواب منکر عذاب قبر مثل ابن العربی طبع گزارده
و بر دانا منکر پر داخته و حجة الاسلام فی الاحیاء و کما امر احرار ذاکم قضاء یعنی امام حجة الاسلام محمد بن
محمد بن محمد غزالی که شاگرد امام احمد بن جوینی است در کتاب خود احیاء علوم الدین منکر عذاب قبر را مثل جوینی جواب
داده سید محمد بن اسماعیل میر گفته و هم من نفس الکاتب اجلبها قدر اگویم این طرح صحیح است لیکن خالی از بعض مواد فاسده
نیست مثل ماده احادیث موضوعه و ماده فلسفه و چیز آن اما بعض اهل علم تطبیح احیاء از مواد فاسده پر داخته اند و جمله
حاصل جواب غزالی در کتاب مذکور درین مسئله آنست که در تصدیق امثال این مسائل سه مقام است یکی که فطرت و اصح
و مسلم است آنست که تصدیق بوجودش یا بیکردن یا بنگاه این حیات میت را می گزند لیکن اینها را نمی بینیم چه این چشم دنیا
صلح مشاهده امور ملکوتیه نیست و هر چه تعلق با آخرت دارد از عالم ملکوت است نمی بینی که صحابه چه قسم ایمان بنزول
جبریل علیه السلام آوردند حال آنکه جبریل را ندیدند و تصدیق کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جبریل را مشاهده میفرمایند پس اگر
ایمان با نیستی نیست تصحیح ایمان در باره ملائکه و وحی اهم تر باشد و اگر ایمان بشاهد نبی صلی الله علیه و آله و سلم و عدم مشاهده است ممکن
و این معنی جائز پس در حق میت چه قسم جائز نمی تواند شد و چنانکه ملائکه مشاهده می شود میان و حیوانات نیستند همچنین حیات
و عقارب که میت را می گزند از جنس حیات و عقارب این همان نیستند بلکه جنس دیگر اند که بجای خود می گردند می شوند
مقام دوم آنست که حال ناظم را یاد کنند که در خواب می بیند که مار او را میگرد و او متالم می شود تا آنکه در خواب خود می آید
و جبین او عرق می ریزد و از جای خود منزع میگردد و این همه را بنفس خود ادراک می نماید و مثل شخص بیدار با آن تاوی
میگرد و وی این حال را مشاهده میکند و تو آنرا در ظاهر ساکن می بینی و حوالی او حیات موجوده را در حق وی و عذاب
را که در آن گرفتار است نمی بینی زیرا که در حق تو مشاهده نیست و چون عذاب و الم لغو موجود است پس هیچ فرق
در میان حیث تعلیل و مشاهده نیست مقام سوم آنکه این صفات ملکات منقلب بموالات و موالات میگردد و نزد موت
و الم مثل الم لغو حیات می باشد بغیر وجود حیات و انقلاب صفت موزی است چنانکه موزی میگردد و عشق مریض
معتشوق نشی لیکن اولی است و مراد ناظم از مصرع دوم آنست که جماعتی از ائمه اکتفا بجواب قاضی ابن العربی

کرده اند و در بعض نسخ بجای گفتافتها واقع شده یعنی درین جواب پیروی قاضی نموده و حاصل بر دو لفظ یک معنی
 و حافظ بن القیم شرح و جوابش بسط کرده و در کتاب الروح بر جواب قاضی زیاده نموده و گفته هر که مقر بقدرت و ثلغ است
 چه قسم انکار نمینماید می تواند کرد که وی بعض احوال را از حوادث مصروف میل و اندیشه بنا بر حکمت و رحمت برای ایشان
 زیرا که طاقت رویت و سماعش نمیدارد و بنده در بصیرت و سمع اصغر از آن است که بپوشی مشاهد عذاب قبر ثابت می تواند شد
 چه بسیاری از آنها که عذاب قبر را شنیده اند بهیوش افتاده و بخشی علیه گردیده و اندک زمان متمتع بعیش نشده و بعضی
 از ایشان کشف این قناع کردند فی الفور جان بجان آفرین سپردند پس چه قسم انکار حکمت الهی در بیان عظامی مایل میان
 ملکین و رویت عذاب قبر میتوان نمود آری نزد کشف عظامی اما مشاهد دست بهم و در آنچه محمول است محسوس گردد
 و چون یکی از افاضه در بلاد الاثر بق و غرول از چشم و سینه است و بسبب آنرا آدمی تواند کرد پس ملک چگونه از آن
 عاجز می تواند شد و چه قسم او تعالی بر آن قادر نخواهد بود با آنکه وی بر هر شی قادر است قیاس امر بر بنی بر مشهود و محسوس
 مگر محض حمل و صرف ضلال و تکذیب اصدق صادقین و تعجیر رب العالمین و تسلسل آنست که این صحت و ضیق و اضرات
 و ظلمت و حضرت و نارا و جنس موهوم و این عالم نیست و بی آدم مشاهد همان چیز میکنند که از جنس این عالم است و انچه از امر
 آخرت است بر آن پرده انداخته اند تا اقرار بدان و ایمان بآن سبب سعادت باشد و عجب تر از این آنست که دو کس
 پہلوی یکدیگر بخون می شوند آن یکی در مغاک از آتش است و حرش تا همسایه او نمیرسد و این دیگر در چمن بهشت است و
 نعیش تا جبار و خیر رسد و قدرة الرب و وسع و عجب من ذلک بلکه او تعالی خود درین دار را از آیات قدرت خویش چیزی
 و انموده که شمار نتوان کرد و لکن نفوس بنی آدم آشفته بکذب شنیده نامعلوم است الا من وقفه الله عصبه و اگر همگنان را
 بر آن مطلع سازد حکمت تکلیف و ایمان بغیب زایل گردد و مردم از وزن موتی بازمانند که فی الصبح لولا ان لا تدفنوا
 سالت السدان یسئکم من عذاب القبر باسح و چون این حکمت در حق بهائم منتفی است لهذا اینها سماع و ادراک آن ندارند
 چنانکه ذکر بقله نبوی گذشت صاحب من محمد بن و زیر حرانی گفته که از خانه خود بعد عصر بسوی بستان بر آدم قبیل غروب
 شمس میان قبرستان رسیدیم گوری را دیدیم گویا اگر آتش است و مرده میان اوست چشم خود را مالیدیم و گفتم مگر در خوابیم
 و تلفت بسوی سور بله شدیم و گفتم تا نیم و بجان آدم و من مد یوشم الهامه طعام آوردند خورون تو ایستم بشهر اندرون
 رفتم و از صاحب آن قبر پرسیدم گفتند وی کاس است که امر و زو قات یافته و خرشکه رویت نارد و قبرش رویت نمائیک
 و چون مست که احیانا برای بعض کسان مشیت الهی اتفاق می افتد ابن ابی الدنیا از شعبی آورده ان رجلا قال للنبی صلیم
 مررت بهدر فذیت رجلا یخرج من الارض فیضرب به رجل یقتله حتی یغیب فی الارض ثم یخرج فیفعل به ذلک قال فکنا یقول
 بن هشام یعذب الی یوم القیامة و ازین جنس احوال و حکایات بسیار است که این گفته گنجائش ذکر آن ندارد و اما
 رویت منام پس ذکرش خوانان و قافله ضمیمه باشد و هر که بر آن وقوف خواهد باید که کتاب التامات ابن ابی الدنیا

و کتاب البیان قیروانی و قصه الامال و جزآن بر جوع فریاد و او تعالی امر آخرت و تمیصل بهما را از ادراک مکلفین درین
 وارفانی محبوب ساخته و این کمال حکمت بالغه است تا مومنین بالغیب از غیر خود متاثر نگردد و اول این معامله آنست که ملائکه
 بر قفسه فرو آمده نزدیک وی می نشینند و وی ایشان را عیا نامشاهده میکند و ایشان اکلان و جنوط از جنت یا نار
 می باشد و این میگویند بر دعای حاضرین بخیر یا بشر و سلام میکنند بر حضور وی جواب سلام ایشان میدهند گاهی بسیار
 و گاهی با اشارت و گاهی بقلب نزد عدم ممکن از لفظ و اشارت و بعضی حاضرین نژامی شنوند که میگوید هر جا اهل
 و سلام بنده الوجوه شیخ الاسلام این تمییز گفته مختصری را شنیدیم میگفت علیک السلام با شما فاجلدن قصه خبر نساج
 مشهور است که وی نزد موت خود بگفت اصبر عافاک الله فان ما امرت به لا یفوت و ما امرت به لیسوت بعده آب خواست
 و وضو کرد و نماز گذارد و گفت امض لما امرت و بعد و آبن ابی الدنیا گفته عمر بن عبد العزیز روز موت خود گفت بنشینید
 مرا چون بنشینید نگفت انا الذی امرتني تقصرت و نسیتی فقصیت و لكن لا اله الا الله بعد سر و داشته نظرتیز کردن
 گرفت پرسید ندای امیر المومنین این چیست گفت می بینم کسانی را که نه انسان اند و نه جن بعد مقتبوس شد و چون این
 اول امر غیر مرئی و متشابه درین راست پلن با بعدش چه میتوان گفت بعد در کتاب الروح نوشته که او تعالی سله خانه
 آفریده است یکی دنیا دوم به نفع سوم دارالقرار و برای هر خانه حکمای محقق بدان مقرر کرده و انسان را از بدن نفس
 ترکیب داده و احکام دارد و نیار ابدان مقرر ساخته و ارواح تابع اوست و لهذا احکام شرعی مرتب بر چیزی است
 که از حرکات لسان و جوارح ظاهر میگردد اگر چه نفوس خلایق آن معصوم داشته باشند و احکام بر نوع را بر ارواح مقرر نموده
 و ابدان تابع اوست درین امر پس چنانکه در احکام دنیا ارواح تابع ابدان است و متالم بالمش و متلذذ به را عیش میکند
 و همین ارواح بسیار سبب نعیم و عذاب است چنانکه ابدان تابع ارواح است و نعیم و عذاب و بسیار شرف و درین بین
 همین ارواح است پس ابدان در دنیا ظاهر و در حق هستند و ابدان همچو قیور اند برای آنها و انجا ارواح ظاهر و ابدان
 خفی اند در قیور احکام بر نوع بر ارواح جاری است و بسوی ابدان نفع یا عذاب با ساری چنانکه احکام دنیا بر ابدان جاریست
 و بسوی ارواح نفع یا عذاب با ساری فاحط بهند الموضع علما و عرفه لما یبغی فی ریل عنک کل اشکال بود و علیک من داخل
 او خارج و اذا عرفت هذا عرفت قول الناظم فکن بهذا احدا عقدا مستلک به فی سبیل الرشاکه
 یعنی در اعتقاد بعد از قبضه بوجوب باید کرد تا سلوک شاهره هدایت دست بهم در پی جوهر گویند سوال روح و جسد
 هر دو را معامی باشد و روح را در جسد یا بعضی او اعاده میکنند چنانکه در صبح آمده و تفرق اجزایست مانع از ان
 نیست چنانکه تعالی قادر است بر اعاده حیات بسوی جزوی از جسد برای وقوع سوال چنانکه قادر است بر جمع جلا اجزاء
 کما فی حدیث الذی اوصی بنیانه اذ مات ان یحرقه و یسحقه و یدفنه فی الهوی و هو فی الصمیم حافظ ابن القیم رح گفته
 احاده یث مصرح اند با عاده روح بعد از مردن سوال لیکن باین اعاده حیوة معصومه که باین قیام روح و تدبیر او برای

باشد محتاج طعام و خوراک گردد و من نشیو بلکه حیاتی دیگر که باین امتحان سؤال است بهم حاصل میگردد چنانکه حیات آنکه که زنده است غیر حیات
 مستقیم است چه نعمت پادشاهی است و حق اطلاق حیات از نام تمام توان که چنین حیات است نزد عاقله غیر حیات می است و این حیات نامانی
 اطلاق اسم موت از وی نیست بلکه امری متوسط میان موت و حیات است چنانکه نوع متوسط بود میان آن جنس و موت
 ولایت و در حدیث بر آنکه حیات مذکور است مستقر است بلکه ولایتش بر تعلق وی با بدن است و این همیشه متعلق می ماند اگر چه
 جسم بایلی و دریده و متفرق و تقسیم گردد و انتهی و ششخ الاسلام این تمییز را گفته احادیث متواتر اند بر آنکه عود می کنند
 روح بسوی بدن وقت سوال و سوال بدن بلا روح قول طائفه است منهم این را در عفرانی و محلی است از این جریر و جود
 انکارش کرده اند و دیگران در برابر ایشان نمیگویند که سوال روح را بلا بدن است قائل این جریر و آخر و منهم این عقل
 و این را بخوبی و این غلط فاحش است و در قیام بدن اختصاص نباشد و بعضی احادیث مرفوعه آمده من فارقی الذیما
 و هو کلان عقل القیوم و کلان العقل و الجسدانی المرغوب فی الفضا الطوسی فی عمود الاخیار عن انس فی قاتل یعین ملک الموت سکران
 و یعین منکره و کبیر اسکران قاله القطبی و چون جبهه ملکین بغایت عظیم است خلق کثیر را در جهت واحد و در مدت واحد
 مخاطبت احد خطاب می تواند کرد و در روحی که مخاطب خیال میکند که مخاطب است نه غیر او و او تعالی او را از سماع جواب یقین موقتی
 باز میدارد و انما للمذکر للسؤال و ذوابت الاعوذ و اعتزال و پیشتر از زنجیری و تفسیر قوله تعالی الذاریضون
 علیها عند و او عشیاء گذشت که بدان استدلال بر عذاب قبر کرده اند و در سوره طه در تفسیر قوله تعالی فان له
 معیشتة ضحکا گفته اند عذاب القبر قاله ابو سعید خدری ابن القیم گفته و اما قول اهل برع پس ابو ذریل و محمدری گفته اند
 که هر که خارج شد از سمیت ایمان وی معذب گردد در میان هر دو نقطه و مسئله در قبر واقع می شود و جانی و پیشتر از
 اثبات عذاب قبر کرده اند لکن از مؤمنین نفی آن نموده و برای اصحاب تخلید از کفار و فساق بر اصول خود ثابت
 کرده اند صامی گفته چنان گفته عذاب قبر بر مؤمنین بغیر رد او روح بسوی اجساد است و حسن و علم و قلم است بلا روح
 جائز است و ایقول جامعه از کرامیه است و بعضی معتزله گویند که او تعالی موتی را در قبر عذاب میکند و در ایشان احوال
 الم میفرماید و موتی آنرا نمیدانند چون بشیر آیند آن آلام را احساس نکنند و دریا بند و سیل معذبین از موتی همچو سیل
 سکران و مغشی علیه است که اگر مضروب شوند و جلدان الم نکنند و چون اعاده عمل نمایند احساس الم مضرب کنند و جماعتی
 از ایشان را ساء انکار عذاب قبر کرده منهم ضرار بن عمرو و یحیی بن کامل انتی و از بنی شاخته شد که اطلاق قول نفی
 عذاب قبر از معتزله جمعا کما نبغی نیست و ناظم درین بیت اشاره بسوی نقل مسئله خلاف میان علماء در عذاب قبر کرده
 که بر روح است یا بر بدن یا بر هر دو معا و در جمیع امتیاز درین مقام اسحاق کلام کرده و گفته **فصل**
 و اثبات عذاب اللیت و لوجه و جسمه فاستثبت ابن القیم فرموده قول قائل که عذاب قبر بر جان
 یا بر تن یا بر نفس و بدن هر دو یا بر بدن نه بر نفس یا بر نفس نه بر بدن و آیا بدن مشارک نفس است در نعیم و عذاب

یا نه پیش شیخ الاسلام محمد بن عبد الحکیم بن عبد السلام بن نجیب حرانی رح گفته عذاب و نعیم بر بدن و نفس هر دو است
و اتفاق اهل سنت و جماعت نعم و معذب می شود و نفس تنها از بدن متعزل بدان و بدن متصل نفس پس عذاب و نعیم
بر هر دو درین حال مجتمع است چنانکه در روح تنها از بدن باشد و در عذاب و نعیم بدن بدون روح و قول مشهور است بر
اهل حدیث و سنت و اهل کلام که در مسئله اقوال شاذه است که از کلام اهل سنت و حدیث نیست فلا سفة منکرین و اهل
میگویند که عذاب و نعیم نمی باشد مگر روح و ابدان غیر متعیم و معذب اند و ایشان کافران را جلع مسلمین و قول بسیار
اهل کلام از معتزله و غیر ایشان که مقرب بعد ابدان اند نیز همین است لیکن میگویند که این در برخی نیست بلکه نزد قیام
از جهت خواهد بود و این حکم عذاب بدن فقط در برخی است و قول ایشان آنست که نعیم و معذب در برخی و نعیم
ارواح است و چون روز قیامت شود روح و بدن هر دو معذب گردند و این قول را طوائف از مسلمین از اهل کلام
و حدیث و غیر هم گفته اند و همین است مختار این حزم و این بنو پس این قول را از اقوال شاذه نیست بلکه مضایق است
قول مقرب عذاب قبر و مقرب قیامت و مثبت معا و ابدان و ارواح است لکن ایشان را در عذاب قبر سه قول است یکی آنکه
تنها بر روح است و دوم آنکه بر هر دو است و بر بدن بواسطه او است سوم آنکه بر تنها بدن است و نعیم باین قول است
قول مثبت عذاب قبر و روح را حیات میگویند و ثانی را قول منکر عذاب ابدان مطلقا میگویند و از وجوه اقوال شاذه
سه قول آمد قول ثانی شاذ قول کسی است که میگویند تنها روح نعیم و معذب نیست بلکه روح همین حیات است و این
قائل اند طوائف از اهل کلام و معتزله و اشعریه مثل قاضی ابی بکر و غیره و انکار میکنند بقا روح را بعد فراق بدن و
این قول باطل است و مخالف اصحاب و مثل جوینی و غیره بلکه بکتان سنت ثابت شده که روح بعد فراق بدن باقی است
و نعیم است یا معذب و چون اینها اقوال متناقضه شد پس باید دانست که مذهب سلف است و اینها او آنست که است
بعد موت در نعیم است یا در عذاب و این روح و بدن هر دو را حاصل می شود و روح بعد مفارقت بدن نعیم یا عذاب
باشد و متصل میگرد و بعد از بدن احیا تا و حاصل میشود و او را همراه وی نعیم و عذاب باز چون روز قیامت کبری
آید اعدا و ارواح با جسد شود و از گورهای خود برای رب العالمین بر خیزند و بعد ابدان متفق علیهم میبود
و ندامت است بعد از ناظم روح اشارت بسوی حکمت و تعالی در سوال و جواب میت کرده و گفته قال الحکیم
من الاصاب . فی حکمة السؤل الاجواب . نام حلی ابو عبد الله حسین بن محمد بن حلیم نقیبه شافعی معروف
بحلی چ چانی مشرب بسوی جد خود حلیم بن قحط حاد حمله است طلب علم کرده تا آنکه امامی معظم رجوع الیه با و را انهر
گردید و مذهب و وجه حسنه دارد و افاده این فلکبان و در قول او من الاصاب اشعار است با آنکه وی باقی بر تقلید
شافعی و انتساب بسوی او بود با آنکه وی مدعی است با آنکه وی معتزله است و جز سنت و کتاب منسوب بسوی
غیر نیست و هر که چنین باشد پس همه مسلمانان اصحاب شافعی اند و گویند که ناظم این لفظ را بنا بر ادنی ملاست گفته

و اگر چه باعتبار تقلیدش قبل از اجتهاد وی باشد افاده السید العلامة محمد بن اسماعیل الامیر سج و قرا و حکمت در اینجا حکمت است
 در افعال و اقوال وی است و سید محمد بن اسماعیل وزیر تفسیر حکمت در اینجا را حق علی الخلق چنین کرده که معنی حکمت در اینجا
 علم با فضل اعمال است و عمل کردن بقتضای علم مذکور و متنازل علم است بآنکه صدق اولی از کذب و عدل اولی از جور
 و نیست خلاف در آنکه این حکمت است و در حق حکما و علما از مخلوقین و در اثبات این حکمت برای او تعالی و ابقا آن
 اشعریه خلاف کرده اند و حجاج و لجاج میان آنها و میان مثبت و بطول کشیده و محبت با کسی است که اثباتش کرده انتقام
 حافظ ابن قیم گفته حنا بله مخالف اشعریه اند در اثبات حکمت و در کتاب حادی الارواح نوشته محال علی احکام الحاکمین و
 اعلم العالمین ان تكون فعاله معطلة عن الحكمة والصالح والغايات الحميدة والقرآن لو نسته للعقول والنظر والآيات شاهدة
 بطلان ذلك و در کتاب ابواب الشافی نوشته و ما قدر الدحق قدر من نفی حقیقه حکمتی بی الغايات المحمودة المقصودة
 بفعلة و جمع التشتيت گفته و قد تقدم الى نظر هذا القول شیخ ابن تیمیة سج و بالغ فی اثبات الحکمة والرد علی من نفاها و ادعا
 مبسوطه فی اثبات الحق و غیره و قد بسطنا فی کتابنا ایقاظ الفکره بمرآة الفطرة و ذکرنا اوله اثبتین و الثقات اذ عرفت
 هذا ما اوردی الحافظ جلال الدین نیال صاحب الاشعریه فی المسئلة فقد وفق لاصابة شاکلة الصواب او كما قال السید محمد
 انهم اذا تخلوا بالفطرة اثبتوا الحکمة انتهى گویم خلاف میان اشعریه و حنا بله و رسائل اعتقاد قریب به دوازده مسئلة است
 منجمله آن یکی این مسئلة اثبات حکمت است و صواب درین مقام هر حنا بله است نه اشعریه و چون فعل انسان حکیم خالی از
 حکمت نمی باشد بقول حکیم علی الاطلاق چه رسد حکمت و عمت نعمته و دامت دولته و عزت عظمت القدر بعد الموت
 للانسان هو الطریق الملقر الثاني الانسان بشرا گویند و احدا و انسی است بکسر و سکون نون و انش بفتح نون
 و جمع اناسی و وزن باهم انسان گویند نه انسانه و انسان مین مثال مرئی و رسوا در گویند و تفسیر انسان انیسان آید
 و اناس لغتی و انسان است ابن عباس گفته اناسی انسا لانهم لیه نفسی و قاموس گفته اول ناس اول الناس و طریق معنی
 سبیل است مذکور و نوشت هر دو آید جمع آن طرق است و این میت بیان قول حلیمی است و جمع التشتيت گفته حق تعالی
 بحکمت بالغه خود سه دار مقرر کرده دارد دنیا و دار برزخ و دار قرار پس بر نزع آنست که مراد بقوله تعالی است و من
 و در ان خصوص در نزع الی یوم بیعثون و در کثات گفته ای اما هم حامل بنیم و بین الرحمة الی یوم البعث و در قاموس نوشته
 البرزخ اما جز بین التشتيت و من وقت الموت الی القیامة منات و خلا انتهى گویم معنی بر نزع گفته همین حاجز میان دنیاست
 و از وقت مرگ تا روز قیامت معنی شرعی است و عادت صاحب قاموس است که حقائق لغوی را با معانی شرعی مخلوط
 میگردد و این حرکتش منجمله انتقادات اهل علم بروی است و تمیز دران کار حذاق است لا غیر بما به در آیه موصوفه گفته
 حجاب من المیت الرجوع الی الدنیا و تحقیق آنست که نفس چهار خانه است هر یکی از دیگری عظیم تر اول و از شکم باور است
 و درین خانه ضیق و صبر و ظلمات ثلاثه باشد ظلمت رحم و ظلمت شیمه و ظلمت بطن و بهذا افسره ابن عباس و حکمت و سعید

بن جبریه و هم این دارد دنیا است که در آن نشو و نما یافته و بدان مألوف گردیده و گسب شیر و شر و اسباب سعادت و شقاوت نموده و با محبوب و مکروه آشنا و ملاقاتی گشته سوم در برنج است و آن اوسع و اعظم ازین دارست بلکه نسبت به باین دار مثل نسبت این دار بسوی اول دارست چهارم دار قرار و آن جنت یا نارست و بعد آن کدام دار نیست طایفه تعالی بقدرت و حکمت خویش انفس را ازین دور ثلثه طبقات بعد طبق نقل سیکند تا آنکه منتی می شوند بسوی داری که جزوی صالح دیگر دارند و در آن استقرار این انفسست و قبل آن در آن دور ساخر بودند و در هر صحن قطع مراحل بسوی دار قرار میکردند و او تعالی را بنا بر حکمت خود در هر داری ازین دار باستانی و حکمی غیر حکم و شان دار دیگرست فقیرا که اندک حسن اخلاقین فیما بین کون الفصح عن ایمانه و لیخرج الروح الی جنانده و ضمیر فیه در دنیا برای قبرست و این خارج بر اغلب باشد زیرا که سوال برای میت معلومست خواه مقبور باشد یا نه و نفس یعنی بحثست و لیخرج علت نفسست لیکن مفیدست بقول ناظم روح سه آن کان معد و دامن الا برزخ و هوات آن کان فی الفجر یعنی عروج روح بسوی جنان بعد بحث و تقشیش از ایمان بشرطی است که از یک کالان باشد البته بافتح من الاسماء الحسنی و الصلوات و اکثر المبرکات لیساج ابرار و برده یتقال بر بر بر فو یا رب و یا لکسر یعنی خیرت و بیشتر اختصاص الی ارباب و زیارت قل لک ان ابرار الی جبریه و برسیست که همتش از محقرات امور و حطام این و هور ساجی گشته و بیایح حکمت از دلش نمایان شده و از سزاگنت دنیا مار گرفته زیرا که روح مألوفست بحکمی که در آن مطمئن بود پس هر که همت بلند و نیت راجد دارد روح او ناظر بکلیه رفیق اعلی است اولئک الذین انصروا لله علیهم السلام النبیین و الصالحین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک و ذیقا و هر که روح او ازین است و دوی بنده در هم و دنیا و فحیصه و لذات فانیست مسقط او شغلست یعنی در همه افتد اگر این مختص عن ایمان عمل بدکاران و فجارت و تجاوز جمع فاجرست و یوالتعبث فی المعاصی و قاطب فجار یا ابرار تابع و قرائت ربنا ان کان فی الفصح و ان الفجر یعنی حیدر و قال کلان ان الفجر یعنی معین و ان کتاب الابرار یعنی علیین و هر که روح خود را خالص برای خدا ساخته و روحش عرش است نازل نمی شود و بارش مگر برای زیارت فقط بحکم او تعالی سید علامه محمد بن اسماعیل امیرت فرموده این هر دو بیت تمام شارحین بسوی مستقر ارواح بر موت پدید کر آن با خلاف مردم در آن ناگزیر باشد زیرا که از محاسن است و حافظان بن قیام برای وی سلسله مستقر در کتاب البر و منعقد ساخته خلاصه ایشان است که مستقر ارواح مابین موت تا قیامت کجاست در آسمانست یا در زمین و در جنتست یا نه و در غیر این اجساد که در آن تنعم و مغذی می شدند و می شود یا نتهامی باشد و این سلسله عظیمه است مردم در آن کلام کرده اند و اختلاف نموده و نیست تلقی آن مگر از سمع فقط و اختلاف در آن بر سه قولست اول آنکه قومی گفته اند ارواح مومنین نزد خدا و در جنتست شهدا باشند یا غیر شهدا و این وقتی است که کدام کبیره یا دین حایب ایشان از جنت نبود و او تعالی ملاقات ایشان با رحمت و عفو فرماید و این نهیب بود هر چه و این عمر رضی الله عنهماست و محبت این قول

قوله تعالى ست فاما ان كان من المقربين فروح وريحان وجنة نعيم واولى آية الله تعالى عقيب خروج روح
 از بدن بموت ذكر فرموده گوئیم در حدیث طویل تیم داری از آنحضرت مسلم آمده ان روحه تخرج والملائكة حوله يقولون
 سلام عليك ادخلوا الجنة باكنتم تعلمون وذلك قوله تعالى الذين تتوفاهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم
 فاما ان كان من المقربين فروح وريحان وجنة نعيم قال روح من جهة الموت وريحان طيبة
 بر من خروج نفسه وجنة نعيم فاما وفيه ان الله تعالى يقول للملك الموت انطلق بروحه وضعه في سر
 مخضو ووطع منضود فطس محدود وما مسكوب المحرث اخر جابر بن ابی الدنیا فی ذكر الموت والويعی
 من طریق زید الرقاشی عن انس عن تیم الداری عنه مسلم ابن القیم گفته وحتیج کرده اند بکبری یا ابتها النفس المطمئنة
 ارجی الی ربك راضية موضیة فادخل فی عبادی وادخل فی جننی وغیر واحد از اصحابش گفته اند
 که این سخن اورا نیز در خروج از دنیا میگویند و فرشته این بشارت بوی میرساند گوئیم سعید بن جبیر گفته این که نیز از آنحضرت
 مسلم خوانده شد ابو بکر گفت ان هذا کسب آنحضرت فرمود اما ان الملك سیقول لک عند الموت اخرجه صید بن حمید بن
 جبر واین ابی حاتم و ابن مردویه و ابو نعیم فی الحلیة و مشکة اخرج الکلیم الترمذی فی نوادر الاصول من طریق ثابت بن
 مجلان عن سلیم بن عامر قال سمعت ابا بکر الصدیق رضی الله عنه یقول قرأت عند رسول الله صلعم هذه الآية فقلت من
 هذا یا رسول الله قال اما ان الملك سیقول لک عند الموت واین حدیث دلیل است بر فضل ابو بکر صدیق رضی الله عنه و در
 در مشهور در تفسیرین آیه روایت با آورده که دلالت دارد بر آنکه این کلام بر آنست گفته شود و آنکه این القیم فرموده و
 این منافی قول نزد موت و نزد بعث نیست و این قول شجره بشری است که حق تعالی ارشاد کرده ان الذين قالوا
 ربنا الله ثم استغناوا تنزل علیهم الملائكة ان لا تحنوا ولا تحزنوا و ابشر یا ایة الجنة التي کنتو
 قاصدون و این بشارت نزد موت و در قبر و نزد بعث خواهد بود و اول بشارت آخرت است نزد موت و تهلیل
 کرده اند بحدیث کعب بن الکا ان رسول الله صلعم قال انما نسمة المؤمن طائر تلحق فی شجر الجنة حتی یرجبه الله الی جنة یوم
 یبعثه ابن القیم گفته و هذا من صحاح الاحادیث وان لم یخرج صاحب الصحیح و نسمة در اینجا بمعنی روح است و تعلق بفتح لام حرکت
 و هو اکثر و بضم نیز خوانده اند و معنی یکی است و هو الاکل و الرعی یقول تامل من ثمار الجنة و ترعی و تسرح بین اشجارها طائفة
 من الجنة گفته این اولی که مذکور شد معارضی است سنت صحیح بلام رافع و هو قوله صلعم انما تاحکم عرض علیه مقعده بالغة
 و العشی فان کان من اهل الجنة فمن اهل الجنة وان کان من اهل النار فمن اهل النار لقال له هذا مقعدک حتی یتکبک الله الیه یوم القیامه
 قاله ابن عبد البر بعده گفته حدیث کعب بن الکا مختص بشهادت که در حق آنها ارشاد شده و لا تخصن الذين قتلوا
 فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون و حسین بآنا هو الله من فضل الله و نحو آن از آیات در
 احادیث ابن القیم فرموده نیست تنافی میان این هر دو حدیث مذکور زیرا که این خطاب متناول است بر قرائش او و شهادت

چنانکه حدیث کعب متناول شهید و غیره است پس با وجود عرض مقدر بر وی صبح و شام روح او دارد و آنها جنتی شود
 و از شمارش اکل میکنند و اما مقدر خاص و بیکی که از برای او حیا ساخته اند و اهل است بر آن آنکه منازل و مقصوره و در شهرها
 که او تعالی برای ایشان اعدادش فرموده نراین قنادیل است که بسوی آن ارواح ایشان در برنج می آیند بلکه ایشان
 مقاصد و منازل خود را که در جنت است می بینند و مستقر ایشان درین قنادیل معطی بعرض است چه دخول تمام کامل در روز
 قیامت خواهد بود و دخول ارواح جنت در برنج امری کمتر ازین امر است و نظیرش اهل شفا هستند که ارواح شان بگناه و
 بیگناه معروض بر نار می شود و چون روز قیامت آید در منازل خود که بران معروض می شدند و آید پس تنعم ارواح جنت
 و برنج چیزی دیگر است و تنعمش با ابدان روز قیامت چیزی دیگر و غذای روح در برنج بجنت کمتر از غذای او با بدن
 خود روز رتخیز است و لهذا معطی اکل میکنند و تمام اکل و بیع تنعم وقتی باشد که ارواح با جسد باز گردانیده شوند و روز
 قیامت و از اینجا ظاهر شد که میان هر دو حدیث هیچ شکی تعارض نیست و این قول که حدیث کعب درباره شهدا است
 پس تخصیصی است که در لفظ اولی بران نیست بلکه محل لفظ عام بر یکی از سمیات او است چه شهدا بنسبت عموم مومنین
 خیلی قلیل اند و آنحضرت صلی الله علیه و آله این جزاء حلق بوضع ایمان ساخته و تعلیقش بشهیدان فرموده و همچنین شهدا را که در آیات
 بنا بر تعظیم امر شهادت و حکم نمودن بر فاضل حکم عام است نه برای تخصیص او و قول دوم آنکه ارواح مومنین بعد از جنت در روز
 بهشت اند روح و تنعم و رزق جنت با ایشان میرسد و می آید و این قول مجاب است و دلیل بران حدیث ابن عباس است
 قال قال رسول الله صلوات الله علیه و آله اهل النار یابون الجنة فی قبة خضراء یخرج علیهم رزاقهم من الجنة بكرة و عشیا اخرها احمد
 و این منافی نبودن آنها در جنت نیست زیرا که این نه از جنت است پس ایشان در جنت اند اگر چه مقاصد خود از جنت
 نرفته باشند پس مجاب نفی دخول کامل از هر وجه کرده با آنکه ناظم روح در شرح صدور نوشته که حدیث ابن عباس از طریق
 ابن اسحق روایت درس است و تصریح بتجدید نکرده بعد گفته و شاید که مراد بشهید غیر مقتول فی سبیل الله است مثل
 سطون و مبطون و غریق و غیرهم که نفس شهدا بودن آنها وارد شده یا سایر مومنین هم اطلاق شهید بر کسی می آید که تحقیق
 ایمان کرده و شهادت بصفتش داده چنانکه ابو هریره گفته هر مومن صدیق و شهید است گفتند چه میگوئی گفت بخوانید
 و الذین امنوا بالله و رسوله اولئک هم الصادقون و الشهداء عند ربهم و گفت بر این عازب فرمود
 رسول خدا صلوات الله علیه و آله متی شهدا و تلی هذه الآية و این القیم گفته عن ام کبشه بنت المعوذ قالت دخل علينا رسول الله صلوات
 فساکناه عن هذه الارواح فوصفها بوصف ابکی اهل البیت فقال ان ارواح المومنین فی حواصل طیغ خضر ترعى فی الجنة
 و تا کل من نمار یا و تشرب من ثائها و تاوی الی قنادیل من ذهب تحت العرش فقول ربنا الحق بنا خوانا و آنها ما و خدا
 و ان ارواح الکفار فی حواصل طیغ سودا کل من ثائها و تشرب من النار و تاوی الی حجر من النار یقولون لا تمنی بسنا
 اخواننا و لا توتئنا و عدنا اخرجه ابن منذر و عن صفرة ابی جیب قال سئل النبی صلی الله علیه و آله عن ارواح المومنین فقال فی

طیغ خضر تسبیح فی اجمعه حیث شادت قالوا یا رسول الله فارواح الكفار قال محبوبه مستفیجین خیر الطبری فی قول سوم آنکه ارواح برافینیه قبور خود می باشند و این بنده سبب ابو عمر بن عبد البرست و دلیلش حدیث ان احدکم اذا مات عرض علیه مقعد بالجنة والعشی است و گفت این اصح چیزی است که از طریق اثر بسوی آن توان رفت نمی بینی که احادیث و البیهیجینی ثابت و متواتر اند و همچنین احادیث سلام بر قبور و مثل حدیث انه یسمع قرع نعالهم اذا تولوا عنه و حدیث انه یرى مقعد من الجنة والنار و احادیث سوال ملکین و خوان ابن القیم گفته اگر مراد این قائل آنست که این امر لازم ارواحست و ارواح انفسیه قبور را گاهی مفارقت نمی کنند پس این خطاست مخصوص کتاب سنت از وجوه کثیره را تا اوست تقدم منها معرفته و یا قی ماتهضه و اگر مراد این است که اصیان ارواح برافینیه قبور می باشند و آنها را اشرف بر قبور خود است حال آنکه در مقرر خود بوده اند پس این حق است و لکن نتوان گفت که مستقرش همین انفسیه قبور است پس و اگر مراد او است پس این سنت صحیح و آنها را غیر مدافع که ذکرش گذشته و همه آنچه از ادله مذکور گذشته متنازل ارواح است که در جنت و در اعلی است بنص و تحقیق آنست که ارواح برافینیه قبور دایمانی باشند بلکه آنها را اشرف و اتصال بقبر و فانی او و بهجت این اشرف و اتصال عرض مقعد بر آنها می شود و سلام کننده خود را می شناسد و را می رسد آنست که ارواح دیگر است در رقیق اعلی در اعلی علیین می باشد و اتصال دارد و بدن بر روی که اگر مسلمی سلام بر میت کند و دشمن می کند پس و سلام کرد و وی در طرا اعلی است و غلط اکثر مردم درین موضع از اجاست که روح را از جنس اجسام بر اعتقاد می کنند که چون جسم در مکانی رسید ممکن نیست که فوق سموات در اعلی علیین باشد و بسوی قبر مرد و و گشته بر او و مسلم خود را بشناسد و خود را جای خویش بیاختجا باشد و روح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در رقیق اعلی است و حق تعالی او را باز میگردد و اندام او سلام بر مسلم بر قبور می علیه السلام فرماید و صحابه سلام میکردند بر ایشان و احدی از آنکه ثابت شده که ارواح شان در جنت است می چرد و هر جا که میخواهد می شوند سلام کسی که برگردانها سلام میکند پس یا سریعتر است و الانتقال است مثل روح بصرا آنکه متصل بقبر و فناء او است مثل شمع شمس و جرم او و ثابت شده که روح نائم صعود میکند تا آنکه می در دهنت طباق را و سجده میکند و بروی عرش پستری باز گردانیده می شود و بسوی جسد خویش در اسیر و ان همچنین روح میت را ملائکه بالایی بر ندانند که تجا و سبع سموات می شود و او را پیش او تعالی استاده می نمایند پس سجده میکند و تقضی می شود قضای او و آنچه او تعالی برای وی از جنت اعداد ساخته است فرشته آتلاوی می نماید و مشاییده می کنند پستری فرد می آید و حاضری شود غسل و غسل و دفن خود را بر این بنده از حدیث طلحه بن عبد الله روایت کرده که گفت ارواح مالی بالغات فادکنی اللیل فاویت الی قبر عبد الله بن عمرو بن حزم فسمعت قراة من القبر باسمعت احسن منها فحجت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فذكرت له ذلک فقال ذاک عبد الله لم تعلم ان الله قبض ارواحهم فجعلها فی قنادیل من زبرجد و یاقوت ثم علقها وسطا اجمعه فاذا کان اللیل ردت الیهم و ارواحهم فلا تزال کذلک حتی اذا طلع الفجر ردت ارواحهم الی کائنات الذی کانت بهر پس و بنیدیش بیان

شرح انفعال ارواح آنها از عرش بسوی شهری است و از شهری بسوی مکان خود و این روح انسان در تمام است بسوی دریا
که خدا میخواهد و حال آنکه باقی در عالم است و این منتهی است و بعضی اهل علم کلام حسن ذکر کرده و گفته نفس متدی شود از منتهی است
و اصلش در بدن است و اگر روح با کلید خارج گردد و بسیر و شل سران که اگر میان او و قتیله تفرق کنند منطفی شود یعنی بیکی که
ترکب نادر و قتیله باشد و معوض و شجاع او در خانه بچنین روح از منتهی انسان در تمام دراز گشته تا آسمان میرسد و در آنجا
میگرد و دوباره روح موافق مقتضای می شود پس اگر این مناسط کسی است که عاقل ذکی صدوقی است و در قیظ انقضا بسوی
اباطیل نیکه روحش باز گشته بودی صدق بسوی دل او می شود از آنچه او تعالی او را بنوده و اگر کسی است که ضعیف
و محب باطل است وی را در خواب آنچه از خیر و شر می نماید روحش بسوی او چنان بر میگردد که گویانچ شئی را ندیده و نگذاشته
و روح او به بخاریق شیطان و باطل نبوده چنانکه در قیظ او را اتفاق می افتد و چه وی خلط حق بی باطل کرده قول
چهارم آنکه ارواح مومنین نزد خداست و این قول کسی است که تادیب کرده با لفظ قرآن که حیث یقول الله تعالی
احیاء عند ربهم یحییون و منتهی نزد خداست و گویا که این قائل اعتقاد کرده که این عبارت اسلم و اوضح است
و اولی این قول مذکور شده حاجت استیفاء آن در اینجا نیست زیرا که معاد این قول بسوی قول اول است قولی که
از ارواح مومنین در جنت اند و ارواح کفار در نار و این قول موافق قول اول است و آنکه ارواح در جنت اند و
ظلام بر ارواح کفار خواهد آمد قول ششم آنکه ارواح مومنین در جایبه اند و ارواح کفار در برهوت و این بیان
از اهل سنت است و این هر دو نام و موضوع است و مروی است از جماعة اصحابه ابو داود و از حدیث عبد بن عمر که
که ان ارواح المومنین تجتمع بالجابیه و ارواح الکفار فی سجنه بحضر موت یقال لها یرهوت گویم جابیه قرینه دید و استقامت
و برهوت چاهبی در زمین و در حدیث علی رضی الله عنه آمده خبری بر فی الارض زمزم و شریری فی الارض بر برهوت بر فی
حضر موت و ذکران فی ارواح الکفار و فی روایتی عنه البعض یلقه فی الارض وادی حضر موت فیه بر یقال لها برهوت
فیه ارواح الکفار و فیه بیرار بابا آنها را سود کانه قیح تا وی الیه الیوم اخرجه ابو داود و غیره و این منتهی پسند خود تا
ابان بن تغلب آورده که مروی گفت شیی و روادی برهوت بودم گویم از ان اصوات مردم محسوس شده میگویند یاد و
یاد و می پس حدیث کرده و مروی از اهل کتاب که این دو سه فرشته است که ارواح کفار در نظر است ابن القیم گفته
اگر مراد این عمر جابیه تشبیه است یعنی آن ارواح در جای خرافات که نام جابیه فراهم میگردد و نداننا برست طریب
هو پس این قریب است انتی گویم همچنین در مقابل جابیه می توان فهمید که مراد برهوت تشبیه بجای تشبیه است
پس این هم قریب باشد و نه برای جابیه و برهوت تا سندی از حدیث مرفوع نباشد در خود پندیرانی نیست قولی که
آنکه ارواح مومنین در آسمان و مومنین است و ارواح کفار در زمین در زمین و این قول جماعه از سلف و
خلف است و بدل له قوله صلعم اللهم الرفیق الاعلی و احادیث دیگر نیز دال بر این قول اند و لکن دلالت بر استقامت

و اما در اینجا ندانند بلکه معبودش تا آنجا برای عرض رب است و کتابش در علمین یا همین نوشته نبوی قیام الیوم
 می نمایند برای مستحکم کردن پشتر خود و بفرموده که آنجا ارواح اهل جنت در حواصل طیر خضر موعاند می کنند که سلف
 قول هشتم آنکه ارواح مومنان در برزخ زمین می رود و هر جا که میخواهد و این مروی است از سلمان فارسی برنج
 حاجز میان دوشی را میگویند که یا خدا و سلمان برین میان دنیا و آخرت است که آنجا هر جا که میخواهد آمد و نشد میکند
 و این قول قوی است زیرا که وی سفارت دنیا کرده و بولوح در آخرت ننموده بلکه در برزخ میان هر دو است پس
 ارواح مومنین در برزخی است که در آن روح و رحمان و نعیم است و ارواح کفار در برزخ ضیق است که در آن غم و
 عذاب و الم بوده است قول نهم آنکه ارواح مومنین بر دست راست آدم اند و ارواح کفار بر دست چپ وی
 علیه السلام و بنابر این حدیث الصحیح فی الانسری و فیما نه مسلم را هم کند که آنجا هر جا که میخواهد و این مروی است از سلمان فارسی
 السلام فی الساء و الله ینا فقال لهم جبرائیل علیه السلام و الان یصل علیکم جبرائیل من هذا قال هذا آدم و بنده الاسودۃ عن مینیه و قاله
 نسیم مینیه قال الیوم نسیم اهل الجنة و الاسودۃ التي عن شمال اهل النار فاذا نظر من مینیه ضحك و اذا نظر قبل شماله بکی
 پس اینچنین دلیل قول تاسع است لیکن بران دلالت هر چه بر آنکه مین و بسیار آدم مستقر جمله ارواح ابرار و نجاست
 نیست بلکه دلالتش بر همین قدر است که اولاد او و گوناگون اهل جنت و اهل نار و از دیدن اول شاد و از دوم بکی شود
 و لهذا استشکال کرده اند بر این حدیث حافظ ابن حجر در فتح الباری گفته ظاهر حدیث آنست که ارواح بنی آدم در آن
 و نار و آسمان اند و این شکل است قاضی عیاض گفته آمده است که ارواح کفار در همین و ارواح مومنین منقسم و جنتی اند
 یعنی هر چه قسم در آسمان و دنیا مجتمع می توانند شد و جواب داده است که معروض می شوند بر آدم پس وقت عرض مصداق
 مروی بنی سلی الله علیه و آله و سلم شده باشد و محتمل که جنت همین آدم باشد و نار از شمال او و آدم را کشف آن هر دو
 کرده باشند و محتمل که مراد نسیم هر چه باشد که هنوز در اجساد ندر آمده و مخلوق است قبل اجساد و مستقرش از برین شمال
 آدم است و اخبار جمیع آنرا کرده و لهذا بنظر بسوی مین مستحب و بسوی شمال حنین میگردد و در جای دیگر گفته است
 که مراد ارواحی است که بیرون می آید از اجساد و عرض کرده میشود بروی نزد خمرچ ندانکه مستقر می شود نزد آدم
 و از دیدن آنهم آنها را لازم نمی آید که فتح ابواب سما شود پس معارض قول او تعالی لا تفتح لهم ابواب السماء بنیاد
 ارواح کفار است انتهی و بر هر تقدیر در حدیث دلالت نیست بر آنکه مستقر ارواح مین و شمال آدم است بقدر حفظ
 ابن القیم احوال دیگر درباره استقرار و دفع آنها ذکر کرده که حاجت سردش بعد ظهور قول او نیست و برین مشار الیه
 جلال سیوطی و بیانات مستقر ارواح ابرار که آنکه ارواح مذکوره متفاوت اند و محل احد نیستند قال ابن القیم رحم الارواح
 متفاوتة فی مستقرها فی البرزخ اعظم تفاوتة فتمنا ارواح فی علیین فی اللها و الاعلی و علی و ارواح الانبیاء و صلوات الله علیهم
 و هم متفاوتون فی منازلهم کما رأیهم البنی صلی الله علیه و آله و سلم و منها ارواح فی حواصل طیر خضر لترج فی الجنة حیث شاءت

و هی ارواح بعض الشهداء الاجمیع هم مل من الشهداء من یکس و حصه من دخول الجنة لدرین یا و غیره کما فی المسند عن عبد الله بن محمد بن جحش ان رجلا جاء الى النبی صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله انی انا قتلت فی سبیل الله قال الجنة ثم ولی فقال لا الذی یبکی بر جبریل انفا و نعم من یکون محبوسا علی باب الجنة کما فی الحدیث الاخر ایت صاحبکم محبوسا علی باب الجنة و نعم من یکون محبوسا فی قبره حدیث صاحب الشیلة التي غلبها ثم شهده فقالوا انبیاء الجنة فقال النبی صلی الله علیه و آله انی انفسی میده الشیلة التي غلبها تستقل علیه فی قبره نارا و نعم من یکون مقربا باب الجنة کما فی حدیث ابن عباس ان الشیلة علی بارق نهار الجنة فی قبة خضر الخیج لهم رزقهم من الجنة بکرة و عشية رواه الامام احمد و هذا بخلاف جعفر بن یطیالسب حیث ابدل المذنب یتر جناحین یطیر بهما فی الجنة حیث شاء فخذ الکلام فی ارواح الابرار و اما ارواح کفار پس ناظم ح افاده کرده که آنها در جهنم باشند و گذشت که هوه زمین متفاک را گویند و مردم را در مقبره ارواح کفار بعد موت کلام است بر حسب حدیث وارده درین باب یکی آنکه محبوس اند در سجن و کعب جبار سعید را با برض صاحبی غفلت نموده آخره ابن المبارک فی الزهد و عبد بن حمید و ابن المنذر من طریق سی بن عطیة عن ابن عباس عنده قوم که دیو حاصل طیر بود اند میخورد و می آشامند از نار چنانکه در حدیث مقدم وارده شده سوخته آنکه در چاه برهوت بارض حضرت اذیه و بعضی اقوال مردوده و ظاهر و الله اعلم انکنت که مستقرش مختلف است و بر هر تقدیر کلام سلوی طی در اشارت بسوی مستقر صحیح است و باجماع حکمتی که علمی در سوال و جواب فیه ذکر کرده آن حکمت تمیز خبیث از طیب و رفق طیب بسوی جنات و وضع خبیث در مهوای ارض سالیة سفلی است بعده ذکر شلی برای این حکمت کرده و گفته دهونظیر قف فی الحشر مستحض اعماله فی الحشر یعنی سوال در قبر مثل توقیف مکلف در حشر است و باب حکمت که آن تمیز خبیث از طیب باشد در حال عرض عاملش بر وی در حشر و عمل شل قلب لسان و ارکان همه هاست یعنی آنچه در دنیا از خیر و شر کرده پیش او آید در فتح الباری گفته جبریل یفتح جیم است و کسر آن جائز گویم این هر دو لغت مشهور اند این السکیت و جبریری و نووی غیرهم حکایتش کرده اند و در جبر و حشر جناس خطی است و جبر صراط را گویند و آن محدود است بر شپشت جهنم یا پاک تر از موسی و تیز تر از تیغ و این جبر محل مرد و محل حساب و میزان است و بر میزان و گفته منصوب اند برین جبر جانب شست و لیسا رش جانب نار فضیل بن عیاض گفته ما رسید هت که صراط پانزده هزار ساله راه است پنج هزار ساله صعود و پنج هزار ساله مستوی و پنج هزار ساله سوط است نمیکند و ازین مکرر مازعزل لاغر از خوف خدا عزوجل می ترسد توره اذ کثرت اسباب بر خود تنگ میداری و سبک و جان چو بوی گل فرو بسته بملها و بر بان علمی گفته صراط سوی از جفان مالک خازن نار است و الله اعلم و باجماع نووی در شرح مسلم گفته قد اجمع السلف علی انشائه و هو جبر علی متن جهنم علیه الناس کلام فالنمونون نخبون علی حسب العلم و الآخرون یسقطون عافانا الله ذکریم انتی گویم در کلام ناظم تنبیه است بر آنکه گذر کنند بر صراط مکرر و صدین مومن باشند یا منافق چنانکه سوال در قبر نیز مومن چنین باشد بوجه آنکه

حکمت سوال در قبر و عبور و جبر یک چیز است که تمیز خبری است از طیب باشد و بدست مقتضای احادیث صحیح
نیز چه و صحیح است از ابو هریره مرفوعا حج الدناس یوم القیامة ثم یقول من کان یحب شیئاً فلیتبعه فیتبع من کان
یحب الشمس ومن کان یحب القمر القمر و یتبع من کان یحب الطوار غنیت الطوار غنیت و یتقی هذه الامة و فیها منا فقوا
فیما یم الله فی غیر الصورة التي یعرفون فیتقول انارکم فیتقولون نعمو بالمدنک هذا مکاننا حتی یاتی ربنا فاذا انما
ربنا عرفناه فیما یم الله التي یعرفون فیتقول انارکم فیتقولون انت ربنا فیتبعونه ویضرب جبر حتم قال سوال الله
صلی الله علیه وسلم و فیها کل الیب مثل شکر السعدان غیر انما لا یعلم قد غطها الا الله تعالی فتخطف الدناس باعمالهم ثم یلقون
بعلمهم و منهم المخردل ثم یجوا کبریت و مثل این حدیث ثخین و حاکم و داؤد قطنی از حدیث ابی سعید خدری اخراج کرده اند
و در ان زیادات است از انچه اگر فرمود و اجسر جفته منزله علیها کما الیب خطا طیف و حکم مغطیة و از انچه اگر فرمود
علیها کما لبرق و کما لطف و کما لیس و کما لطیف و کما جوا و انجیل و الکتاب فخرج مسلم و محمد و شمر و کمد و ش فی جهم
حتی میراخرهم فیمسح بجا سیوطی این را در بدو و سافره بطوله سوق کرده و مثل اخرجه الدارقطنی و حاکم و صحیح البیہقی من حدیث
ابن مسعود و فیها هم یطون نوره هم علی قدر اعمالهم من علی نوره مثل النخلة یسیدنه و منهم من یعطی دون ذلک بمیدیه حتی
یکون آخر ذلک یعطی نوره علی ابهام قدمه یعنی مرة فاذا اضاء قدمه و اذا طفی قام فیمرون علی الصراط
کمد السیف جفته منزله فیقال انجوا علی قدر نورکم فمنهم من یمیر کانتفاض الگوک و منهم من یمیر کالطرف و منهم من یمیر کالریح
و منهم من یمیر کالرجل و یمیر علی فیمرون علی قدر اعمالهم حتی یمیر الذی نوره علی ابهام قدمه فیمسحوا علی وجهه و یدید و حلیه
یمسحوا و یطولوا اخری و یطولوا رجلا و یعلق رجلا فقصیب جوا انبه النار فلا یزال کذلک حتی یخلص فاذا اخلص وقف علی صراط
و قال احمد بعد الذی یجانی منک الحدیث این را نیز سیوطی بطوله در بدو و سافره آورده گویم منزله بروزن مفعول از نزل
یزل یعنی فترقی است یعنی لغزش کرده و در حدیث از بعض بروزن و معنی منزله است و کما الیب جمع کلوب باشد یعنی آتش
باشد و خطا طیف جمع خطاف یعنی کلوب است کما فی النهایة و حکم حج حکم یعنی خاست و مقلط خاری را گویند که در
عرض و اتساع باشد و خدش خراشیدن جلد است بچوب و مانند آن و معنی مخول حر می مصروع و قبل مقطع یعنی از کلاط
و کمدوس بسین جمله معنی مدفع در نار کما فی النهایة و بشین محبة معنی سوق شدیدیست حافظان حجر گفته حرم سعید بن مالک
قال یلقن ان الصراط و من الشعر بعض الناس و بعض الناس مثل الوادی الواسع اخرجه ابن المبارک و ابن ابی الدنیا
الا انه مرسل و بعضه لا یصح و ابو نعیم از سهل بن عبد الله استری آورده که گفت من ذق علی الصراط فی الدنیا عن علی
فی الآخرة و من عرض علیه الصراط فی الدنیا و علی فی الآخرة ناظم این روایت را در بدو و سافره ایا کرده و در مجمع
نوشته المراد بمن ذق علیه فی الدنیا من ذق الاتباع فسلک مسالک المیدی و مسبعة اتبع لالصراط و من توسع فی الارض
المد ذق علیه الصراط فی الآخرة انتهى و توان گفت که اعمال اعراض اند و عرض و حشر و تصور شیء بصور اجسام متصور

زیرا که اعمال و معانی همه مخلوق خداست و آنها را نزد او تعالی صورتهاست اگر چه ما آنرا مشاهده نمیکنیم و از باب
 حقائق نقل کرده اند بر آنکه یکی از انواع کشف و قوت بر حقائق معانی و ادراک تصورش بصورت اجسام است و احادیث
 صحیحها بدانند تصور ایم و لیالی و قرآن و اسلام و احرام و جزآن ادا نمودن و محض خود بیسوط است و این اخبار بسیارند
 و اقوی آنها حدیث حمزه بن یاسر است که هیچ وجه تاویل پذیر نیست و در هیچ آمده لما خلق الله الرحمن قاست فقال انت هذا مقام
 العایز بک من القطیعة و در اینجا اخبار است بمخلوق و قائم و قائل بودن رحم و این همه از صفات اجسام است و تاویل
 در آن غیر صحیح شیخ عبد الغفار قوسی در کتاب التوحید گفته المسافر فی شکل و لا یتغی و کما علی قدرة الله تعالی فیه و رد
 فی الحدیث الصحیح ان الموت یوتی فی صورة کبش اربع فینزع عن یمن النجیة و النذر قال و اخبرنی فقیه کانت به علة قال
 الله ان یریه تلك السحرة قال فقلت اراها مثل البهامة تاتی الی و تقوص فی کفنی و انا انظر الیهما حتی تنتهی الی النبی سلما
 عند ذلک فاذا خرجت انظر الیهما حتی تطیر فیکس عنی السعال و اخبرنی الشیخ عبد الله المنوفی عن فقیه قال لما کان انما کانت
 لا اشبع فذموت الله فارتیت فی معنی شیدا کما سلطان کلما نزلت لقتی ففتح فاه فالتقما و انا انظر الیهما و اخبرنی فقیه
 کان یری النعمین یا تیکما نه سوا یه او دخان قال و اعرف فقیه کان یری الرمة لما تنزل عند قارة القرآن الذکر
 و البیاض القطن منتشرة و فی اللطافة المطف من انتی و مقاتل و کعبی گفته اند که او تعالی موت را در صورت کبش اربع آورده
 و او را چهار جناح است جناحی زیر عرش و جناحی تحت ثری و جناحی در مشرق و جناحی در مغرب و فرمود او را موجود
 شو پس موجود شد و فرمود و ظاهر شو پس ظاهر شد بر ای عزرائیل علیه السلام غرض که تجسد عال و تجسم معانی مخصوص
 احادیث صحیح و ثابت کشفیات و تجربیات جماعه شرعیست انکارش گاهی از اهل علم و دین نیامده است و الله
 علی کل شیء قذیر و قول ناظم که سوال مکن نطیر و قفه و حمزه است شاید اشارت به چیزی است که در صدر احادیث نقل شده
 و هو فی روایة الاحکام انه قال فبیقی من کان یعبده من یرو قاجر و ذلک حین یتساقط المشکون فی النافیة فی الوجود
 فبقولون قارتنا الناس فی الدنیا و نحن کما الی صحبتهم اجمع الی ابن قال فیکشف لهم عن ساق فیسجد له کل مؤمن و یمشی من
 کان یسجد لربیه و سمعت فیزهیب کما یسجد فبیقی ظهره طبعه و احدا زاده احکام کلما اراد ان یسجد علی قفاهه احدیث و درین
 باب روایات مطوله است در تفسیر در منثور در سوره نون زیر قوله تعالی یوم یکشف عن ساق و یدل بحون الی السجود
 فلا ینسقط یعون الایه با ید و ید گویم کشف ساق و حی و نزول ید و جز آن از صفات که در کتاب و سنت نصبت
 رسیده علم آن مفوض بوی سمانه و تعالی است و تاویل آن و هر فرش از ظاهر کفر یا ضلالت است و نیست تکلیف
 مگر با بیان آوردن بدان و جاری ساختنش بر ظواهر مدلولاتش بر وفق لغت عربیه بدون تمثیل و تطیل و این مذہب
 سلف است و ائمه اوست و اهل رای و کلام که جاد و تاویلش می سپردند آنرا تنزیه باری تعالی گمان میکنند و
 و فائز طویل در اثبات مختار خود وسایه کرده اند و ائمه حدیث و آثار را بطعن تحسیم باخفا در حجاب بلکه گرفته اند ضال

از طریق مستقیم اند و این مذہب مشهورست بقارب و حیات و اندلوفوق آدمیم بر آنکه مراد ما درین جا جز بسا اشیاء الیه
ناظم در نظم نیست یعنی مراد او بتوقیف شان برای ابتلا بحسین توقیف است که قبل عبور جبر بر او باشد و نظم و اوست
بیکند سوال خواب بود مگر برای مومن و منافق چنانکه صراط هم جز برای این هر دو نخواهد بود و این مذہب جماعه از
اہل علم است گفته اند کہ کاقر بطل جاحدا سوال از رب و دین نمی نکنند بیکه سوال از اہل اسلام رود و لیکن قرآن
و سنت دلیل ند بر عموم سوال قال تعالی ثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة
و یضل الله الظالمین و صحیح آمده کہ نزول این آیه در باره عذاب قبرست و در صحیحین است ان العباد اوضع
فی قبره و تولى عنه اصحابه انه لیسمع قرع نعالهم و ذکر الحدیث زاد البخاری و اما المناق و الکافر فیقال له ما کنت تقول فی
هذا الرجل فیقول لا ادری کنت اقول کما یقول الناس الحدیث و روایت بخاری همچنین بحدیث و اوست و اما المناق و الکافر
و احادیث درین باب بسیارست در فتح الباری حقوق آنها کرده و درین حدیث چنانکه دلالت بر سوال منافق و کافر
در قبرست همچنان دلالت برین معنی است کہ ایشان در جواب سوال اظہار تقلید خواهند کرد و اقرار عدم وراثت خود
خواهند نمود و این تقلید سبب عذاب و ہلاک ایشان خواهد گشت و لغو ذبا بعد من جمیع ما کرہہ اللہ و باجماع در فتح الباری
بعد ذکر احادیث این باب گفته فاختلف هذه الروایات لفظاً و معنی و ہی بمنزلة مجمعة علی ان کلام المناق و الکافر
سؤال و تسید علامہ محمد بن اسماعیل امیر گفته المراد من یقول الکافر کما یقول الناس یعنی ناسہ ہم الکفار و المناق کما یقول
ناسہ و ہم المناقون و ناظم افادہ کرده کہ حکمی گفته حکم در سوال فخص انما یمن عبده و عدم ایمان دست و بعدش ضعیف
از طیب ممتاز گردد و پست اشارت بسوی حکمی دیگر کرده و گفته و قال اخرون لما ارسلنا نبینا بالسیف
رحمة الی یعنی غیر حلیمی در بیان وجه حکمت سوال از مقبول چنین گفته کہ پیغمبر با صلوات اللہ علیہ سلم رسول بسوی
تقلید است از انس و جن پس علت ارسال کہ رحمت است ما خود از قول تعالی است و ما ارسلناک الا رحمة
للعالمین و عطا بسیف بعد ارسال با رحمت است عن ابی ہریرة قال قال رسول اللہ صلعم انما انا رحمة مهداة اخر
البیہ فی الدلائل زخم شری و کشف گفته الارحمة لانه جاء بالیسعد من ان اتبعوه و من خالف ولم یلتج فاتی الا من قبل
نفسه حیث ضیع نصیبہ منها و قبل کونه رحمة للبخار من حیث ان عقوبتهم اخرت بسببه و امنوا به عذاب الاستیصال استوی
ابن عباس در کرمیہ مذکورہ گفته من آمن تحت له الرحمة فی الدنیا و الآخرة و من لم یؤمن عوفی ما کان یصیب اللہم فی عاجل
الدنیا من العذاب من الخسف و القذف و عن حکیمہ قال قبل یا رسول اللہ الاتعن قریشا ما اتوا الیک
قال لم ابعث لعلنا انما ابعثت رحمة قال تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین احسبہ عبد بن حمید
اظہر قسم مرعظیو الخوف ایما انصوح خلاف کافی الحنفی و عمده اجزاء ایمان تصدیق قلبست و آنانکہ
از خوف انفس و اہل و اولاد و اشیاء الخ و اظہار اسلام خلاف آنچه در دل بود کہ در منافقین مذمکونید با فواجہ خود

آنچه در ولای شان نیست از ترس قتل زیر که او تعالی رسول خود را امر فرمود بقتال مردم تا آنکه لا اله الا الله گویند
 و حساب آنها بر خداست فقیض الله لهم فتنانا فی القبر حیث یفتن الکافران و لکن عین المؤمنین العزیز
 من منافقین از کان قبل لعوبین یعنی حکمت دیگر در سوال نیست تمیز مومن صادق از منافق است و این حکمت
 را حکیم ترندی ذکر کرده و گفته امی که قبل این است بودند آنها را رسل خدا امی آمدند پس اگر اطاعت رسل کردند بها و اگر
 ابا نمودند رسل از ایشان اعتزال میکردند و کثرت میکردند و محفل میشدند آنها بعد از این و چون خدا محمد صلعم را فرستاد
 عذاب را از ایشان بازداشت و مقبول شد اسلام او کسیکه اظهارش کرده خواه کفر یا پنهان دارد یا نه و چون مردند
 برای ایشان فتنان در قبر بر گماشته شد تا از دل ایشان بسوال برآرند و میز شود حیثیت از طیبی ثابت باشد شود
 مومن بر قول ثابت و گمراه شود ز ظلمات ذکره الحافظ فی فتح الباری گوئیم این حکمت در حق اهل عصر نبوی قائم است
 زیرا که در آن وقت نفاق موجود بود و بعد از آن عصر نفاق مضمحل می شود و دست اسلام است یا کفر بواج و نفاق انچه
 نفاق ایمان بود و نفاق این عهد نفاق عمل پس حکمت مذکوره در حق منافقین اعمال ناتمام است و السلام و در جمیع این
 گفته تمام این حکمت بر دو امر است یکی آنکه هیچ نبی از انبیاء معجوث بقتال نشده دوم آنکه این سوال مختص با امت محمد است
 و کلام بر دو مضمون است اول پس او تعالی موسی علیه السلام را امر بقتال جبارین فرموده حیث قال ادخلوا الارض المقدسه
 التي کتب الله لکوا لی قوله اذهب انت و ربک فقتلوا انما هنا قاعدون و این صریح است در آنکه او تعالی ایشان را
 امر بقتال فرموده و معلوم است که آنها اسلام نیاوردند بقتال موسی و در حدیث ابو هریره آمده سمعت رسول الله صلعم
 یقول ان نبیا من الانبیاء قاتل اهل مدینه حتی اذا کاوا ان یفتحا خشی الشمس ان تغرب فقال ایها الشمس انک لم توردنا
 ما موعودتی علیک الا کبرت ساعه من النهار فغلبها الله حتی افتتح للمدینه الحمدیث اخرجه عبد الرزاق فی المصنف و الاکرم و صححه
 و این نبی یوشع بن نون بود که با ببارین قتال کرد و در ارض مقدسه را فتح نمود و قصه آن در کتب تفسیر و جز آن مذکور است
 و این تمیزه جز با آنکه دیگری را نمی باشد زیرا که رب عالم عالم با کان و ما یکون است و رسول صلعم با بعض منافقین با خود
 بود و حذیفه بن الیمان را بدان آگاه فرمود و علم بعض را حق تعالی از وی مطوی و مخفی داشت چنانکه فرمود لا تعلمهم
 نحن نعلمهم و منافقین بعد وفات وی صلعم آمدند و حاجت داشتند آنها نیست بلکه وی صلعم نمیدانند که اصحاب
 او بعد وی چه احداث کردند چنانکه در حدیث ثابت شده که وی مردم را از جوش خود دفع کند و ایشان را می شناسد
 گوید اصحابی اصحابی پس گفته شود و انک لا تدری ما احد ثوابی قول محقق احمدیث اخرجه البخاری و غیره پس هیچ فائده این
 تمیزه باقی نیست مگر برای ملائکه یا آنکه ملائکه علیهم السلام نزد قبض روح عبد تقی را از عبد تقی می شناسند چه شقی را می گویند
 اخرجه انفسکم لیسوا فی حقن و عذاب الطون الا لایه و تقی را میگویند سلام علیکم که انچه با کائنات
 تعلمون و میگویند یا ابتها النفس المطمئنه ارجی الی ربک الا لایه و چون معلوم شد که قول حکیم ترندی

تا چندی بر بدعانیست و ملاقاتی کلامی در نمی است پس در آن وقت از تفسیر حکمت است و در سوال و جواب بلکه چنین گفت
 که این حکمت را او تعالی و در سیر را و صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم سعید نفرموده و مقول بود که شش نرسد و حد
 اندیشه چون العلم الاقلیاده می دانیم که او تعالی را در جمله افعال و احوال و انوار خود حکمت است و چون ما آنرا ننیدایم
 لهذا آنچه ما آنکه گفتند میگویم سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انما علمنا الله الحکیم و قال ابن حجر ان علمنا فلفظ
 العلم یعنی علم تعلیم جواب کان يقول للصطفی فقلوا بحجتکم فانکم کملوا بحجت یعنی دلیل و برهان است و ام
 بیان مناجات شفقت نبوی بر است مرحوم است و بیت اشارت است بسوی روایت این شاهین درست قال حدیثنا
 عبد الله بن سلمان بن عثمان ثنا بقیة بن صفوان ثنی راشد قال قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم انکم تفتخرون فاکتموا کتم ائمة
 حکمت الکفایة فی العلم المحض و من بعد من غلام ذی بصره اشارت است بسوی تمام حدیث این شاهین
 بلفظ حتی ان کان اهل البیت من الناس یحضر الرجل منهم الموت فیومنون و الغلام اذا عقل یقولون لاذ اسألوا من ربک
 نقل اندر بی و ما و نیک نقل الاسلام دینی و من نیک نقل محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبی یعنی بنا بر شدت اعتقاد وی صلی الله
 علیه و آله و سلم و غلام عزیز را تعلیم این محبت میکرد و نزد و محضر کسی است که موت او حاضر شده و در سیاق جان کندن است
 و هر چند او را علم باین محبت قبل از تعلیم حاصل می بود لیکن تذکیرش میکرد و نه قانعی حیاض گفته اسم غلام بر صبی واقع
 می شود و زمین تولد در جمیع حالات او تا بلوغ انتمی و تفسیر صبی آنست که تنها خورد و بنوشد و دستها کند و چون اسم غلام
 هفت سال گفته اند زیرا که غایب بصر است و ضابط جان است که گذشت و مراد بصر کامل عقل است و ناظم اشارت
 انصار کرده میگوید تقول اذ ما یسألونک فقل و لا تکن فی الحق ذات نزول + الله دینی دینی الاسلام
 محل نبی الکام + یعنی این است آن لفظ که بدان وصیت محضر و غلام میکرد و نه مناسب است روایت سلفی
 طبریات از سهل علی که گفت یزید بن هریر را در خواب دیدم بعد موت او و گفتم خدا با تو چه کرد گفت آمدند و در قبرها
 و در فرشته فطعلین یعنی درشت روخت خود گفتند دین تو چه است و رب تو کدام و نبی تو کیست من ریش سفید خود را
 گرفتم و گفتم محمد این سخن میگوید حالا آنکه مردم را جواب شاهرو و تاهشت و سال آخرم پس هر دو بر نهند و گفتند از حرم
 بن عثمان نوشته گفتم آرمی گفتند دی عثمان را مبعوض میداشت تو هم او را دشمن گیر گویم در عجب دلیل است بر آنکه در
 حساب از بعض عقا در هم میرود از سنت و بدعت استقصا میشود و الا کانی در سنت از جوهره بن محمد منقری آورده
 یزید بن یارون را در خواب دیدم گفت نکیر و منکر نزد من آمدند و مرا نشانیده پسیدند که من ربک و ما و نیک پس ریش
 سفید خود را از خاک افتادن گرفتم و گفتم مثل من پسیده می شود و من یزید بن یارون و غم و بودم و دنیا شصت سال
 می آمونم مردم را پس یکی از ان ببرد و گفتم صدق نم نموده فلان روعه علیک بعد الیوم و نیز الا کانی در سنت پسند
 از محمد بن نصر صانع آورده که گفت یزید بن خنیفه نماز بریتنا بود و بر هر کدی شتاخت او را و یانی شتاخت او را پس گفت

ای سبک من حاضر شدم روزی جنازه را چون دفن کردند و کسی سبک فرو آمدند یکی برآورد و بقی مانده بود و گفت
 اینها گفتند ای قوم زنده را با مرده دفن کردید گفتند اینجا خود کسی نیست گفتند شایدها اشتباه روده او باز رجوع کردیم و گفتند
 ندیدیم مگر دو کس که یکی برآورد و دیگری بماند زنده و ما از غایت آنکه کشف کند خدا تعالی برای من آنچه دیده بودم پس قبر را
 و ده باز سوره یس و تبارک خواندم و گفتند ای رب کشف کن مرا آنچه دیده ام که من خایم بر عقل و دین خود پس بشکافند قبر
 و برآمد از وی مردی و پشت داده شتاب برگشت گفت قسم می‌دهم و بگو که استاد و شما باینهم تراوی الفتات نکرد و بار دوم
 سوزم چنانکه گفت پس الفتات کرد و گفت لایب الصلوات هستی گفت آری گفت مرا نمی‌شناسی گفت نه گفت ما در فرشته ایستیم و فرشته
 رحمت مومل بوده ایم با ل سنت نزد وضع و قبور فرو آمدیم تا که یقین محبت کنیم ایشان را و غائب شد از من اینست
 الا ابرئقین المیت بعد وفاته این قسم عبارت را تا نظم بجای فصل کتاب می‌آورد و کما تقدم و یقین یعنی فهمیم است و آن
 مشهور است قبل موت لیکن جلال سیوطی ذکرش در اینجا کرده و آنکه ذکرش کرده بعد موت است پس برای تکمیل افاده
 بذكر اولی می‌پردازیم و میگوئیم که قرطبی در تذکره نوشته باب یقین المیت لا اله الا الله اخرج مسلم عن ابی سعید الخدری قال
 قال رسول الله صلعم لقنوا موتاكم لا اله الا الله و ذکر ابن ابی الدنیاه عن زید بن اسلم قال قال عثمان بن عفان رضی الله عنه قال
 رسول الله صلعم اذا حضرتم المیت فلقنوه لا اله الا الله فانه ما من عبد یلقن له بها عند وفاته الا کانت نراة الی الجنة و قال عمر بن
 الخطاب احضروا موتاكم و لقنوه لا اله الا الله فم یرون ما لا ترون و ذکر ابونعیم من حدیث واثقه بن الاسقع عن النبی صلعم
 احضروا موتاكم و لقنوه لا اله الا الله و بشرهم بالجنة فان اعلمهم من الرجال یحول عن ذلک و ان الشیطان اقرب الیک من
 ابن آدم عند ذلک المهرج و الذی نفسی سید ملعائیه ملک الموت اذ بین الفتنة بالسیف و الذی نفسی بیه الاخراج
 نفس عبد من الدنیا حتی یتالم کل عرق منه علی حیال قال القرطبی غریب من حدیث مکی الی انتی گویم بخاری حدیث یقین
 را خارج کرده و در فتح الباری گفته شاید نزد وی چنانچه یقین بر شرط او ثابت نشده پس گفت که در این باب
 مراد قول بخاری در ترجمه است و من کان آخر قوله لا اله الا الله و قال ابن حجر بن منیه کذب این حدیث بل غلط خبر باشد و اول
 کسی است که این کلمه را گفته و مرده یا زنده مانده و بخیری چنانچه گفته گویان شده و ما من عبد یلقن له بها عند وفاته
 قول این کلمه لیکن وی مستحب حکم اوست بغیر تجدید لفظ بدان پس اگر عمل سینه کرده است در شهادت است و اگر
 عمل صحیح نموده است پس اقتضای رحمت الهی عدم فرق میان اسلام لفظی حکم و تصحیب است نهی
 گویم و دال است برای استصحاب روایت مسلم و صحیح وی از حدیث عثمان از روی مسلم من مات و هو
 یسلم ان لا اله الا الله دخل الجنة پس اقتضا کرد و غیباً بر علم و آن شان مومر است و مثل آن مسلم از
 حدیث ابی ذر آورده انه قال صلعم ما من عبد قال لا اله الا الله ثم مات علی ذلک الا دخل الجنة
 و حشاکم از عمر از وی مسلم خارج کرده و انی لا اهل کلمه ما یقولوا بعد حقا فی قلبه فی موت الا حسبه به علی الناس

لا اله الا الله حافظ ابن حجر گفته مراد بقول وی لا اله الا الله در حدیث و جز آن هر دو کلمه شهادت است پس اشکال آن ترک
 ذکر رسالت دارد نشود و وزین بن نمیر گفته قول لا اله الا الله لقب جبری علی النطق بالشهادتین قطعی گفته علمای ما
 گفته اند که تلقین این کلمه بموتی سنت ما و نه سنت مسلمین بدان عمل کرده اند و این تلقین برای آنست که آخر کلامش
 لا اله الا الله باشد و خاتمه او بر حاوت گردد و داخل شود زیر عموم قول وی صلعم من کان آخر کلامه لا اله الا الله داخل اجنبه
 آخر جا بود و او کما قبر مناه و صحیح عبدالحق گویم مراد بحدیث درین اخبار کسی است که در سیاق موت باشد و ظاهر او امر
 احادیث و وجوب کفالی است بر حاضرین قطعی گفته و تا مستند بشود حدیث بر چیزی که دفع کرده می شود و شیطان بدان برگه
 وی متعرض متضرر میگردد و عقیده او را فاسد گردان میجوید چنانکه بیاید و چون میت ملقن شد و کیار آنرا گفت شیطان
 بروی عود نیکند تا بار دیگر متضرر گردد و نشود این المبارک گفته میت را تلقین لا اله الا الله بجهنم اگر آنرا بگوید و اگر بگوید
 ابو محمد بن عبدالحق گفته این اشکال از برای آنست که نزد اجماع بریت خوف تیرید و کلمه و خبر و غلبه شیطان است و این سبب
 سوء خاتمه میگردد و حسن بن علی گفته ابن مبارک گفته تلقین کن مرا یعنی کلمه شهادت و عود مکن برین مگر آنکه کلام او بگویم
 مقصود آنست که بمیرد و در دلش جز خدا نباشد چه دار بر قلب است و در عمل قلب نظر میکنند و بدان نجات می شود و اما حدیث
 لسان بدون آنکه ترجمه مافی القلب باشد پس در آن فائده و نزدش هیچ چیز و مانده نیست شیخ گفته گاهی تلقین بزرگ حدیث
 میکنند نزد مرد و عالم چنانکه ابوالنعمان ذکر کرده که ابو زرعه در سوق موت بود و نزدش ابو حاتم و محمد بن مسلم و منذر بن شاذان
 و جماعة از علماء بودند و حدیث تلقین بآیا و کردند و از ابی زرعه استخیا نمودند و گفتند ای یاران بیایدند که حدیث بکنیم محمد بن مسلم
 گفته انا الضحاک عن ابی بکر انما ابو حاتم ثنا عبد الحمید بن جعفر عن صالح بن ابی عیوب و تجا و ذکر دو باقی مردم خاموش بودند
 ابو زرعه گفت و وی در سوق است ثنا ابو حاتم عن عبد الحمید بن جعفر عن صالح بن عریب عن کثیر بن مرة عن حضرت عن عیاذ
 بن جبیل قال قال رسول الله صلعم من کان آخر کلامه لا اله الا الله داخل اجنبه و فی رواية حرمة الله علی النار و وفات کرد گویم
 این حکایت را غامری هم بخیر رساند و ذکر کرده و هو ان قال ابو زرعه لا اله الا الله و خرجت روحه صبح الما قبل ان یعقل داخل
 اجنبه و شعی بر مردی مرلیض برای عیادت درآمد دید که مردی او را تلقین لا اله الا الله میکند و بروی اکثر زمینها میگفت شعی
 آن مرد را نرمی کن با او و مرلیض سخن درآمد و گفت تلقین کنی یا کنی من خود این کلمه را نمیگذارم و ترک نمیدهم بعد این آیه
 خذوا من هذه کلمة التقوی و کافوا الحق بها و اهلها شعی فرمود الحمد لله الذی انجی صاحبنا هذا و جندیج را
 نزد موت گفتند بگو لا اله الا الله گفت فراموشش نکرده ام تا یا دش بکنم گویم در ترجمه بعض صاحبین دیده ام که چون او را در
 سیاق گفته قل لا اله الا الله هر دو چشم خود بکشد و این بیت بخواند و غلاید کنی عفو با کفایتی و متنی
 نسیت العین حتی اذکر حافظ شیراز گفته مهر تو در درونم و غم عشق تو در سرم با شیر اند آمد و با جان بر شتود
 در حدیث ابو بکر آمده قال سمعت رسول الله صلعم يقول حضر ملک الموت رجلا فنفط فی قلبه فلم یجد فیہ شیئا ففکک فکفیه

طرف سانه الاصحاح که میگوید لا اله الا الله ففعل بکلمه الصلاه اخبره بطريق الى في كتاب التمهيد وذكر ابن ابى الدنيا وقرطبي ياني در موطا ذکر کرده
 اعادنا الله تعالى من ذلك وگفته شیطان نزد میت بصوت پدری آید و میگوید که یهودی میر و شیطان دیگر در صورت مادر می
 و دعوت بسوی موت بر نصرانیت می کند و درین باب حدیثی هر فرغ ذکر کرده و گفته عبد الله بن احمد گفته حاضر شدیم نزد پدر خود
 احمد بن حنبل وقت احتضار و دیدیم او را که در قفاک می شود و باز از اقامه می یابد و اشاره میکند برست خود و الا تعدوا این اشاره چند بار
 که پس گفت اولای و در حقیقت این که ظاهر می شود و از گوشت شیطان پیش من استاده است و رنگش من می گردد و میگوید ای احمد فوت شدی
 نه من میگویم الا تعدی موت قرطبی گفته از شیخ خود ابو العباس احمد بن عمر قرطبی در خراسان شنیدیم که میگفت حاضر شدیم بمقبره
 ابوقریب احتضار برادر شیخ خود احمد بن محمد قرطبی و گفته شد او را که بگو لا اله الا الله پس میگفت لا اله الا الله چون بهوش آمد و ذکر این معنی کرد و می گفت که شیطان
 من و شیطان ازین بسیار می گفت یهودی میر که برترین دین این یهودیست و دیگری گفت که زانی میر که برترین دین این زانی است
 و گفت اقول له لا اله الا الله و قد كتبت بيدك في كتاب الترمذي والنسائي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان الشيطان ياتي احدكم عند
 موته فيقول له ميت يهودي يا ميت نصراني فكلان الجواب له لا اله الا الله ثم قرطبي گفته كتاب ابی عیسی ترمذی را تفحص کردم و تمام آنرا
 شنیدیم لیکن برین حدیث واقف نشدم اگر در بعض نسخ موجود باشد پس و تعالی علم است و اما کتاب نسائی پس بعضی از شنیدیم و بعضی
 من بسیاری از آن موجود بود و مگر برین حدیث واقف نگردیم و کتاب نسائی چند نسخه است بحال که برین حدیث و بعضی نسخ موجود
 باشد استحقاق و اما تلقینیکه حافظ جمال الدین غلام را داده کرده پس آن تلقین بعد دفن میت است بعضی گفته اند که وقت وضع میت
 در محرابست بعد از شستن خاک بروی و نزد بعضی قبل انداختن خاک بر میت است و بریت اول اشاره بسوی قول اول کرده و در بعضی
 بسوی ثانی و آن قول برینست قد اعان النبي بالتلقين + من بعد الشن الترتب للدفن + وقيل قبل ان يهل
 الترتب + وان يعد ثلاثة قندب + ومثله جاء عن الاحصاف + وطلب التثبيت لاحتجاج به سيحرج
 اسمعيل اميرم گفته که این تلقین ثانی است و تلقینی که پیش ازین ذکر یافته بعد دفن بود و ناظم ذکر اختلاف کرده و گفته که آیا
 تلقین بعد داخل میت در محرابست و بعد بند کردن قبر و انداختن خاک بر آن و او را ذکر کرده و اول بر همین معنی است و برین
 مفاد بیت اول و اما قول ناظم که قبل ان يهل الترتب است پس این نامی دهم و احدی انمی شناسم که قائلین قول شده باشد
 اعنی تلقین میت نزد وضع و در محراب انداختن خاک بروی لیکن سیوطی در اطلاع طویل الباعث شاید واقف شده باشد
 بر آنچه واقف نشدیم و اما دلیل برین تلقین پس حافظ ابن حجر و ترمذی و غیره ذکر کرده که ابنه جلی علیه وآله وسلم کان اذا فرغ من التثبيت
 و وقف عليه فقال استغفر والنيك و اسألوا التثبيت فانه الآن يسأل الخرج ابو داود و احكامم و البراء بن عثمان قال البزار
 لا يردى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم الا من هذا الوجه انتهى و این دلیل است برای سوال تثبیت چنانکه یاد و اما مراد بتلقین در اینجا
 پس آنچه گفته اند که تلقین میت بعد دفنست مستحب است گفته شود یا عبد الله یا ابن امته او را ذکر خیرت علیه من الدنيا شهدا و ان لا
 اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان الجنة حق و النار حق و ان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من في القبور

واما نسبت بالدربا و بالاسلام دینا و محمد نبیا و بالقرآن اما و بالقبلة قبله و بالمسلمین خوانا و در این خبر عن النبی صلی الله علیه و آله
 و سلم قال انما حفظ ابن حجر روی الطبری عن ابی امامة اذا نامت فاصنعوا لی کما امرنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان نضع بموتنا
 امرنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال اذا مات احد من اخوانکم فوسموا التراب علی قبره و لقیتم احکم علی اس قبره و تم قیل یا فلان بن فلان
 فانه یسبحه و لا یجیب ثم یقول یا فلان بن فلانة فانه یتسوی فاصنعوا ثم یقول یا فلان بن فلانة فانه یقول ان شئنا یرحاک الله و لکن لا تشعرون
 فلیقل ان ذکر ما خرجت علیه من الدینا شهادة ان لا اله الا الله ان محمد عبده و رسول و انک نصیت بالله با و بالاسلام دینا و بالقرآن اما ما کان منکر
 و کثیرا یأخذ کل واحدنا بما یحب یقول النطق بنا ما یقعنا عند من قد لدن حجة فقال حل یا رسول الله فان لم یحضرنا من قال من سبیل
 الله حوی یا فلان بن حوی و بناه صلح و قد قواه الضیاء فی الاحکام له و اخرجه عبد العزیز فی النسائی و الراوی عن ابی امامة سعید بن زری
 یضرب لهما ثم و لکن لیشوا بینهما ما رواه سعید بن منصور بن طریق یا شد بن سعد بن معمر بن حبیب غیر ما قالوا اذا سوی علی لیت قبره و انظر
 الناس کانوا یتحسبون ان یقال لیت عند قبره یا فلان قل لا اله الا الله قل شهد ان لا اله الا الله ثلاث مرات قل بی الله و دینی بالاسلام
 نبی محمد ثم یصرف و قال الا ثم قلت لاصحاب جنبل بن الذی یصنعون اذا دفن لیت یقف الرجل و یقول یا فلان بن فلانة قال لا یتحدث
 یفعل الا اهل الشام حتی مات ابو المغیرة یروی فیهم عن ابی بکر بن ابی مریم عن اشیا تخم انهم کانوا یفعلونه انتمی کلام اهل حفظ و اهل زین و ذکر
 چیزی از شواهد کرده و ذکر بنابر عدم دلالت ترک کردیم زیرا که در خود قبول شهادت نیست بعد گفته دیگران میگویند که انک شادان
 قبر میت بعد دفن او کردن دعای شبات برای میت مستقبل وجه او مستحبست بگویند اللهم یا عبدک و انت اعلم بما یجوز و لا تعلم الا الله
 خیر او قد جلست للسلسلة اللهم ثم بالقول الثابت فی الآثار کما ثبت فی الدینا اللهم ارحمه الله فیکفیکم لا تقبلنا بعده و لا تعزنا بعده و اخرجه
 سعید بن منصور عن ابی سحر و قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقول علی القبر بعد یسوی علیه السلام انه نزل بک صاحبنا و خلعت الدینا خلعت فطر الله
 ثبت عند السلسلة بنطقه و لا بتسلیف فی قبره و الا طاقه له و حکیم ترندی گفته و قوف بر قبر و سوال تثبیت در وقت دفن مددی برای میت
 بعد نماز زیرا که نماز با جماعه مؤمنین همچو لشکر باشد که برود و از فدا و شاه فرازم آمده شفاعت می کنند و استادان بگوید برای سوال تثبیت
 همچو مددی برای لشکر است و این ساعت و وقت شغل میت است زیرا که هر صلح و سوال فتانین پیش آمده اختی این است استدلال
 و اقوال فقهاء و دین باب ما اهل حدیث پیل کاش می کنند مقبلی هم و درنا گفته که هیچ حدیث بلکه عاقل شک نمی کند و اگر که الفاظ
 حدیث یعنی حدیث ابی امامه و دلالت دارند بر آنکه حدیث مذکور موضوع است مثل قول او یا فلان بن فلانة و اگر نامش نمی شناسد
 بن حوا گوید و همچنین این لفظ فان منکر و کثیرا یأخذ کلوا حیثما یرید صاحبنا و حافظ ابن القیم رح در کتاب المرجح گفته انه حدیث ضعیف
 و سئل عن احمد یا حسنه و اخرج علیه یصل انتی گویند اگر مراد حافظها است که از تخفیف نقل کردیم پس ان ذکر استحسان نسبت بلکه
 اخبار کرد با آنکه احدی از اجزای اهل شام نمیکند و شمار و انیش زابی بکر بن ابی مریم می گویند و احمد هم نسبت بسوی ابو بکر مذکور
 کرده و این دلیل تضعیف و برای روایت است زیرا که ابو بکر بن مریم چنانکه حافظه فی دینان گفته ضعیف است نزد اهل
 حدیث قال ابو بکر بن مریم العالی انحصی سهم بکر و قیل کبیر و قیل عمرو و قیل عامر و قیل عبد السلام ضعیف عند جمیعهم سوتق

اختصاص سوال اینست که در بیان مسئله قول است که اختصاصش باین است و در علم و در اسلام و در حق چنانکه تفصیلش باین است
 توقف است زیرا که دلیل مسئله از تعقیب استاجتهاد و در آن مثلثیت و دلیل ظاهر بر سوال غیر این است و در نشده و مخصوص است
 که در جمیع انظار تعالی و از این جهت هرگاه الله تعالی شخص نبوی بالله فیما قد ذکر بهانه بیسالی عنه من قبر و ولو یکین ذالذی قبلاً
 ابان رجوع العرش فیہ فضله و ولو یکین لاصد من الامم و من دیننا قط سوال ملتزم و نص علی ذالک کبیر القداد
 التزم فی دین عبد البر و اخرون عمومه فی الامم و بعض اهل العلم هو الوقف اقم و خرج اثبتیت بیت سوم را از این است
 ذکر کرده شاید بعض نسخ نبوده باشد و در علم و در اسلام و در حق چنانکه تفصیلش باین است و در علم و در اسلام و در حق چنانکه تفصیلش باین است
 کتاب الروح گفته که قول از تصادم است و یکیش تغییر نیست از طیب قرار داده و همین قول را ناظم نسبت بسوی ترمذی
 و ابن عجلون کرده و این ترمذی صاحب نوادر الاصول غیر ترمذی صاحب بن است و اداقتان فرج حدیث نام ترمذی شنیده و احادیث و این
 ضعیفه منکره شده را منسوب باو یافته گمان کنند که در سنن ترمذی است و این خطای فاحش و جل قبح است که راه بسیاری از مدعیان علم
 زوده غیلم قول دوم که بعد از شیلی و قرطبی گفته اند عموم سوال است برای این است و دیگر ائم و ابن القیم برای ایشان استلال بخیر کرده
 مگر آنچه جواب داده اند می اختصاص یافته پس سکنه قول سوم توقف و تعمیم و تخصیص است حافظ ابن القیم فرموده توقف کرده اند و این گمان منعم
 ابو عمر و عبد البر فقال فی حدیث زید بن ثابت بن ابی سلمه انه قال ان یزید ان هذه الامه تبلی فی قیور ما ننهم من یزید و یسأل علی هذا الاطلاق ان یقال
 ان یكون هذه الامه فخصت بذک و لا بد من هذا الامر لا یقطع علیه حتی گویم این نقل مخالف کلام ناظم است چه وی نسبت اختصاص بسوی ابن عجلون
 کرده و مثل ترمذی و ابن القیم گفته که وی قائل بتوقیف است لیکن کلام ابن القیم اقوم است زیرا که وی الفاظ ابن عبد البر نقل کرده و گفته که
 این را خاص باین است میگوید و لیکن میگوید بقبول اسلام ان هذه الامه تبلی فی قیور ما ننهم من یزید و یسأل علی هذا الاطلاق ان یقال
 ظاهر است و اختصاص باین است و دالت بر آن قول کلین گفت بقول فی هذا الرجل الذی یبث فیکم فبقول المؤمن اشهد ان لا اله الا الله
 و این خاصست بنی مسلم و قوله مسلم فی الحدیث لا اذ انکم فی تمتعون و غنی است کون تا که قائل تعمیم و در جواب این را و گفته اند که در آن
 بر اختصاص است چه ملود است در قول و مسلم ان هذه الامه جماعت مردم است که قال تعالی و ما من امة الا فی الاصل الاطیط بحسبها
 الا اصطفا لک و هرگز انجاس حیوانی باین است و در حدیث آمده لو ان الکلاب ایتت من الامم لامت بقسمها و در حدیث حراقی که
 احرقت ایتت من الامم شبع و اگر او ایتت است که در آن موجود شد پس در حدیث آنچه نفی سوال غیر این است از ائم که در وجود نیست بلکه در آنجا است
 بمسئول بودن ایشان و آنکه این سوال محض برین قبلم نیست بنا بر فصل و شرف این است بر ائم و همچنین قوله مسلم و علی الی اخره و قول کلین عبارت
 است از امتحان فرج و در ظاهر آنست که حال هر بنی باین است و همچنین است و ائم آنها معذب می شوند و قیور بعد سوال اقامت حجت
 بر آنهاست که معذب می شوند و آخرت بعد سوال و اقامت حجت انتی بعد ناظم گفته سوال من لم یدر فی الصلوة من یفرق جزا
 و اکمل السبع و من یقتل و العرق و یسئل المظروح و المصلوب و المحی عن ویتة و محی و اذ لو ایتت من الامم
 اینها اصل الذی قد عقد این فرض ایمان علی الا نام بالله یحاشی من احکام و سوال عام است و اینها کما بر صفت

که بمیرد بطرح یا غرق یا القادریا اکل سباع یا خطف طیر یا بر عموم اوله سوال و اما حجاب حی و قدوسیت لایعنی
 امور بر پنج را بر یکنهانی مخفی پوشیده احیاء از ان هیچ شی را از احوال موتی مشا هده نمیکند پس اگر سیت را قائم و محدود نماید
 و رقبه بنیم اصل تحصیل که طی علم برنج و احوال موتی از ماست باطل گردد و وجه مقتضای حکمت آنست که این همه بجزای
 از ابصار ماطوی باشد بحمت آنکه از احوال آخرت مست و ایمان بدان بطور غیب واجب و چون ایمان نبینی ساز احوال
 لهذا مثل اصل کرد و آن دو گونه نیست شهادت و ایمان بغیب افضل است قال تعالی ما د العالمون منین
 الذین یؤمنون بالغیب و معنی عقد اصل آنست که عهد بدان در عالم دیگر گرفته شد و فرض واجب خدا اگر ایندستی به
 لا نه معلوم و حد و و اما معنی خلق است و احدی گفته قال البلیث الانام علی ظهر الارض من جمیع الخلق و در هر یک وضع
 للانام ابن عباس گفته هم الناس و مجاهد و قتاده و ضحاک گفته هم الخلق و عطاء گفته جمیع الخلق و احدی گفته نه الاحوال
 تدل علی ان المراد کل ذی روح و هو قول الشیخی و قال الحسن البصری الانس و این قول مناسب کلام ناظم است زیرا که محل
 تکلیف است و یا بجهت ناظم در شرح صدور و غیر او و غیر آن از قاضی ابوبکر بن العزلی آورده ان من لم یدفن من الاموات یخرج
 السؤال و العذاب و یحجب الله تعالی البصائر المکلفین عن ذلک کما جمعا عن روتیه الملائکة و الشیاطین و ترواحیه الی المصلوب
 و عن الانشعرب کما انما نسب المعنی علیه یتا که لک یضیق علیه کسبیه القبر و لا یتنکر شیدان من ذلک من غلط الا یان تلخیص
 و اما لم یحرمین گفته و لیس هذا بعد من الذر الذی اخرجه الله تعالی من صلب آدم و شهد هم علی انفسهم و کذلک من تقررت
 اجزائهم بعد المدحیه فی بعض اجزائه و جمیعها و قد اشار النبی صلی الله علیه و آله و سلم الی وجه حکمة اخفاء عذاب القبور و احوالها بقوله لولا
 ان لا تذوقوا الاممکم و نحوه انتهى و قد تواترت المنامات الصادقة الکثیره بشی من احوال الموتی ذکر یا ابن الیقین فی کتاب
 الروح و غیره فی غیره قال فی جمیع التشتیت احلم ان الله تعالی لما طوی امور سكان القبور عن المشاهده للعذاب منهم و المنعم
 جعل بعض عباده اطلا علی احوالهم فی المنام و مشاهدتهم لامور صادقة عند الانام بحیث انه قد یخبر تعالی رجلا و امرأة
 بذلک و تصیر معرفه باتیان الموتی فی منامها و تاتی عنه باخبار یصید قتها قرابته و من کان یلاسه و قد یرسل بعض قرابة
 المیت من الاحیاء الی من یریده من الاموات من عرف باتیانها باخبار الموتی و یرسل عنه ما یوصی بالیه و یاتی بجوابه و قد
 اخبرنا امه بعد امه من خیار الناس بوقوع ذلک حتی صار یقینا بکثرة وقوعه و یسمون من یاتی الموتی بالمسفل و المسفلة
 و کانهم شفقوه من یاتی الارض السفلی التي یدفن فیها الاموات انتهى و چون حیات سیت و سوال او در قبر مقرر شد
 اهل علم اختلاف کردند و آنکه عود حیات در جمیع بدن می شود یا در بعض آن و این در حق کسی است که اجزاء او متفرق
 شد و لا غیر پس ناظم بح اشارت کرد بموتی این خلاف در قول خود و یخلق الله الحیاة فی الذی مد تفرقت
 اجزائه او بعض ذی + ثویج السوال من غیره من + نص علی ذلک امام الحرمین و قد حک
 فی شرح البحر ولی + فی ذلک خلفا من ذوی النقول مفقیل ان کل جزء جمیع و وقیل یحیی منه جزء

یمح. او جزء قلب او و ما خ صلا. و قبل بل فی کل عضو صلا. روح له حیثین علی حدیقه فیه
 مذ اهب معدل و ده. یعنی خلق حیات در هر جزء و عضویت متفرق الاجزای می شود یا در بعض اجزا او بعضی از
 و بر ثانی اختلاف است که عود حیات در کدام جزوی باشد در دل یا در و یاغ یا در هر عضو که محل روح بود علی توجه و نظر
 و چون این اقوال معلوم شد پس روح مقبور عود میکند و قبر بنا بر قیام دلیل بر آن چه وی بعد عود روح برخاسته و قبر
 کما نصبت به الاحادیث النبویه و تواترت الاخبار النبویه بذاک و تعداد روایات این احادیث از صحابه رضوان الله تعالی
 علیهم نزدیک بهفتاد و کس میرسد که تقدم و احادیث جمیع صحابه که ذکر شان پیشتر گذشت متفق اند بر زنده شدن
 در قبر نخستین و دوران تا آنکه در حدیث جابر بن عبد الله آمده که قال رسول الله افدا دخل الميت قبره و مثلت له شمس
 عند غروبها فیلطم مسح عینیه لقیل و عوفی اصلی اخرها این چه و این بی بالندیا و این احادیث در مسوولی و شرح بعد
 سوق کرده و در بعض روایت معتقد جنت برای مومن و معتقد نار برای غیر مومن مذکور است و مومن میگوید بگذرد
 تا بروم بسوی اهل خود و بشارت و همایشان را و شک نیست که این حال کسی است که حیات تحقیقه روح صلیه
 او عود کرده چنانکه بود مگر آنکه این عاده بعض روح یا همه روح است که در بعض بدن حلول میکند و عذاب قبر و ضرب کسم
 و منافق بمطرق یا حرز یا حدید معلوم است و این مذاب جز بر بدنی نمی باشد که در آن روح مست و ناظم در شرح انبیاء
 از حافظ ابن حجر بن نقل کرده که ان الروح تحل فی النصف الاعلی من المیت اتقی اما اوله چنانکه ذکر کردیم پس با تمام
 در همه بدن و حدیث برابرین عاجز با جمیع احادیث احوال موتی است و دوران تصحیح است با آنکه ملائکه مذکور کردیم
 و سوال میکنند و این ظاهر و حیات اوست چنانکه بود و ظاهر کلام ناظم نیز همین است که این خلاف در حق است
 اجزایش متفرق گردیده نه در کسی که بر حال خود باقی است و احادیث متقدمه درین باب همه در حیات و عود
 الاجزا است لیکن غیر فغنی است که با اخبار از احوال موتی اهری است که نیست راه بسوی معترش مگر از مسیح و صلی
 را جمالی در آن نباشد پس کسیکه قائل است بحیات قلب یا دماغ یا غیر این هر جزا نیست متفرق الاجزا و وی دلیل
 که در جزا این تقسیم باشد لاجرم و خالش زیر عموم احادیث حیات میت اولی است زیرا که تخصیص در میان نیست با
 و قف است و سپردن عملش بخدا عز و جل بعد از ناظم از موتی متفرق الاجزا بعض اموات را خاص کرده و گفت
 من تأکل السباع و الاطیاء فیسأل حین یحصل القرار فی جوفها امر غیر صاجان. نص علیه السلام
 البز از. یعنی این مجاز نیست بلکه حقیقت است زیرا که او تعالی قادر است بر هر مکن و عدل بسوی مجاز جزو
 حقیقت نباشد و نیست تعذر در اینجا بلکه مکن است و هر که ادیان ملائکه باشد وی هرگز در چیزی از اینها شک نکند
 درین بیت یکی از علما خفیه است در فتاوی خود گفته السؤال فیما یستقر فی المیت حتی لو اكل السبع فالسؤال فی المیت
 و این تخصیص برای بعض متفرق الاجزا که ماکول طیور و سباع باشد سید عالم محمد بن اسمعیل امیر مکتبه

ماخص هذا من بين تفرقت اجزائه ثم يقال جزاؤه تفرقت في حواصل الطيور والاسباع فهل هذا في كل جزء من
 يستقر فينا يؤدي الى انه يسأل كل عضو وبعضه وهو خلاف ما قام الدليل عليه وان ارادنا ان اكله طائر واحد او سبع واحد
 وان هذا وان تفرقت اجزائه في كل اكله لكنه لما اجتمع في بطنه صار له قبر وهذا لا يتم لانه انما ياكله دفعتا ويخرج دفعة واحدة
 من بطنه ثم ياكل غيره فلا يستقر اجزائه في البطن جميعا فالظاهر ان هذا القسم من جملة ما تفرقت اجزائه حكمه حكمه ويمكن ان يرى
 هذا القائل ان الذي تفرقت اجزائه يسأل البحر الذي قيل انه يسأل منه من بلع او قلب بعد استقراره في بطون الطيور
 والسباع ومن يتأبوت وشبهه بجلا بصدق ايام ليكنها ينقلها من الاكل يستل ما كويد في كل اكله
 بنص بين يعني بزر خفي ذكره كره ان من بقي في عو تابوت اياها وان طالت لاجل ان ينقل الى موضع يدفن فيه فالدليل
 ما لم يدفن ابدانهم النافذ في شرح الصدور ليس مراد بقول او نص من ان است كره ان نصي اذ كتاب سنت درين حكم آورده
 بله معني او است كه وي برين حكم از كلام خود نص كرده واما دليلش پس گويانها بمراد است بلفظ اذ في البيت يعني في
 بخلق حكم برون كرده مگر ذكر قول او ويسال العرق في البحار حين يغيب نص نيكساري بمحصل است
 كويانها كه تخصيصش از براي آن كرده كوي مدفون من تحت فكي كوي بهجه تابوت باشد وجمع لشعيت افاده كرده ولا يخفى
 ومن لان الوقت في هذه الاشياء اقرب واربع اصيلها الى عالم الغيب الشهادة اصوب انتهى من خص بعد السؤال
 ابو القاسم سعودي در كتاب الروح گفته ورو في الاخبار الصحاح ان بعض الموتى لا تنالهم فتنة القبر ولا يتيم القناتان في لك
 على اوجه مضاف الى عمل ومضاف الى حال ومضاف الى حال بلا انزل بالموت ومضاف الى زمان انتهى قلت بهم سبعة
 وفي التذكرة للقرطبي خمسة قال النافذ واستثنى جمعا ما هو السؤال بخصيصته من بها الفضل بمضاف
 برون مضاف انا فضال است وسمع باین لفظ واروشده بلكه بلفظ ذي الفضل آده وشعره واهل سنت اطلاق چيز
 كه سمع بدان وارد نشده بروی عز وجل جائز نداشتند كما هو معروف في اصولهم الاول الشهيد اي من يقتل
 بنص الجني انه لا يستل الناس ان از راشدين بعد از مردی انا اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم آورده كه
 گفت ان رجلا قال يا رسول الله ما بال المؤمنين يقتلون في قبورهم الا الشهيد قال كفي ببارقة السيوف على راسه فتنة من
 لقي العدو فصرحه يقتل او يغلب لم يفتن في قبره وشره وشرطه بذكره
 گفته يعني اگر درين مقتولين نفاق می بود و زوال تقوا و محضين و برقي سيوف فرديكرو و ندر چنان منافق اگر بختن و چين
 كردن نزد قتال است و شان مومن بذل نفس تسليم او بخدا و محبت و تعصب بر كره روی است و اين نظر صدق مافی الضمير
 اوست چه برای حرب و قتل بازگشته و داد و دلاوری در راه خدا داده پس عاوه سوالی بروی در قبه چه باشد قاله حكيم
 الترمذی و عن المقام بن عبد كيرب قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تستحل قتال من قبله في اول دفعة ويرى
 مقعده من الجنة و يجاز من عذاب القبر و يا من من الفرغ الاكبر و يوضع على راسه تاج الوقاير و اليا قوتة من غير من انسيا

واینها و نیز حج اثنتیست و سبعمین از وجه من الحور العین یشفع فی سبعین من قاریه اخرجه ابن ماجه و الترمذی و غیره و قال
 الترمذی حدیث حسن غریب و قال ابن ماجه یغفر له من اولی و فقه من معه و یحلی حلیه الایمان بدل قوله و یوضع علی راسه
 تاج الوفاق قرطبی گفته و واقع در جمیع نسخ ترمذی و ابن ماجه است خصالت حال آنکه در متن سبع خصال آمده و بلفظ
 ابن ماجه و یحلی حلیه الایمان هشت خصالت می شود و ابو بکر احمد بن حلیان بسند خود از مقدم همچنین روایت کرده و قال قال
 رسول الله صلعم الله علیه و آله ثمان خصالت انتهى و قولنا ظم ائمتی من یقتل اشرار است با آنکه این فضیلت مختص کسیست
 که کشته شده و بر او خداوند عز و جل و اگر چه یک کس باشد و اگر چه قتال جائز بود مثل قتال بغاة و نیست فرق در آنکه مقتول نکرده
 مروب باشد یا زن آزاد بود یا رقیق مکلف باشد یا نه خواه اهل حرب بود یا اهل ردت یا ذمه یا قتل بالطریق و خواه آن
 و خواه کافر یا زنی او را بکشد یا ستم او را برگزیده یا کشت کند یا سلاح مسلمی گیر بطور خطا بروی برسد یا در محاکمی مقتید یا او را بخواهد
 یا بکشد یا مسلمانی باغی او را بکشد یا استعانت کند بوی اهل حرب یا بعض حربیان و حال آنکه اینها بکشد یا کافر
 بطریق صبر یا کسان سازد یا در محله افتاده یافته شود گو بر روی اثری از خون نبوده ظاهر است که بسبب قتال مقتول گشته
 کما جیم به الرافعی و النووی و این چنین کس شرعاً شهید است غسلش نمهند و نماز جنازه هشت گند از روی او علی شهید است
 چه شهید دنیا و آخرت هر دو است و اما هر که بعد از قضا و قتال بنا بر جراحتی که باورسیده است میمیرد و در وی حیات متوقف
 موجود بود و آنکه در ظاهر احوال شهید نیست خواه زمان حیاتش در آنکه در دیا قصیه بلکه این موت مشابه موت بسبب گیرت
 آری اگر حرکت قتال منقضی شود و در حرح حرکت مذبح موت وی شهید باشد یا بجزم و اگر حیاتش متوقف است پس شهید باشد
 و شهید است قسم ندیک شهید دنیا و آخرت و همون قتال الکفار را علاوه کلمه الله تعالی دوم شهید آخرت فقط و آنست که
 چنانکس بمسند و تفصیل شان آمدنی است انشاء الله تعالی سوم شهید دنیا و شهید آخرت و وی کسیست که از برای غنیمت
 مقاتله کرده و لا حول و لا قوة الا بالله و بتوان گفت که غسل و صلوای بر نبی جائز است با آنکه افضل از شهید است و بر شهادت
 جائز نیست زیرا که نبوت رتبه اعلی است با کتساب دست بمزند و دشمنان اگر کسی است لهذا در آن ترغیب داده
 شافعی در ام گفته جهات الاخبار کانها عیان من وجه متواترة ان النبی صلی الله علیه و آله علی قتلی احد و ماروی انه کبر علی حمزه
 سبعین مکره و الاصح و قد کان من عارض بذلك انه الاحادیث ان یستحب علی نفسه قتال و اما حدیث عقبه بن عامر قد رواه
 نفس الحدیث ان ذاک بعد ثمان سنین یعنی و الخالف یقول لا یصل علی القبر و اطالت المد و قال لکانه صلعم الله علیه و آله
 حین علم قرب اجله صود عالم و لا یدل ذاک علی نسخ احکام الثابتات منی گویم تعصم احکام مختصه بشهادت روضه نبویه
 در بریه و مسک اختتام شرح بلوغ المرام کرده ایم این موضع ذکر آن خصائص نیست من شایان غیر اجماعاً اننا ظم جراً
 و کما هم را منع قد وانی به و لم یجاء به رجلاً خلافاً لکن حکم الخلف به ان یجسر علی سوانه
 حمله المستول و امر آنست که اکثر علماء قائل اند با آنکه شهید مسئول نمی شود و بنا بر ادله صحیحیه مانعیه و جزو ولی در آن

و لیکن ذکر مخالف و موافق آن گیت و چسبیت و وجود و نیت تمام با جمود است و این یک قلم غیر مسئول
 فی الدنیا لا یستأجر الا بطر - روی الاصل لا یشک بدلت الضابط - تقرطی گفته رباط یعنی ملازمت و راه
 تا خود از رباط انجیل بیده هر ملازم ثغری را - ثغیر اسلام مرابطا میدند سوار باشد یا پادشاه و قول نبی صلعم
 انتظار خازنه لکم الرباط تشبیه بر رباط فی سبیل الله است و رباط لغوی همان اول است یعنی شاخص ثغری از ثغور اسلام
 و رباط در اینجا یکدست و اما مسکن ثغور که دائما با اهل و عیال خود مقیم هر حد اسلام اند و غرض آنی که پس از آنجا میروند
 و اما رباط نیستن قاله علماء و انتمی و رباط از فضل اعمال است که ثوابش بعد موت باقی می ماند و اجر صاحبش تا
 است مضاعف میگردد و او فتنه قبر مومن می شود و کمیش و ایت سلم از سلمان فارسی است که گفت سمعت
 رسول الله یقول رباط یوم و لیله خیر من صیام شهر و قیامه و ان مات جری علیه الذی کان یعمله و اجر جری علیه رفته
 ان الفتانین و عن فضالة بن عبید بن رسول الله صلعم کل میت یختم علی علمه الا الذی مات مرابطا فی سبیل الله فانه
 فی الیوم القیامة و یامن من فتنه القبر اخرجه الترمذی و صححه و عن ابی بزره عن رسول الله صلعم قال من مات
 فی سبیل الله جری علیه علمه الصالح الذی کان یعمله و اجر جری علیه رفته و امن من الفتان و یعبثه الله انما من الفتن
 فی حاجه بسند صحیح و اخرج نحوه البزار عن عثمان بن عفان رضی الله عنه و عن عقبه بن عامر قال سمعت رسول الله
 صلعم کل میت یختم علی علمه الا الذی مرابطا فی سبیل الله فانه یجری اجر علمه حتی یعبثه الله و یومن من فتنه القبر اخرجه
 با و مراد بضابط در بیت ناظم عدل است زیرا که تنها ضبط در قبول راوی کافی نیست که معرفت فی علوم حدیث
 ات احادیث مذکوره ایله ثقات متجرب هم و صحیح هستند و این گو یا حواله بر اصطلاح معروف است و در نه حساب این
 طرق و ضبط راوی است نه عدالت او اگر چه جمیع اهل اصول حدیث بر آن مطبق اند که تحقیقا ذاک فی هذیه السائل
 به المسائل و منج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول و چون بنده بمرد عمل او ختم شد لیکن ده چیز که ناظم در بعض
 است خود آنرا نظم کرده آن این است **۱** اذ اصابت ابن آدم لیس یجی - علیه من فضال غیر مستحق
۲ ان یجهد عا فخل - و غرس الخل و الصلوات تجری - و راتة مصحف و رباط نفس و حق المیر
۳ ان یغفر و بیت الغریب بناء یا دی - الیه او بناء محل ذکر - التتة الثالث المطعون حیث ان یجهد
 مراد اعنی حدیث صلوات یا دی - المطعون کسی است که در طاعون مرده در مقام موس گفته الطاعون الو با هم و شرح
 در گفته انه جزم شیخ الاسلام ابن حجر فی کتاب نبل الماعون فی فضل الطاعون بان المیت بالطعن الیفق الاله
 یقول فی المعركة و بان الصابر فی الطاعون محتسبا یعلم انه لا یصیبه الا ما كتب له و اما مات فیه بقیة الطعن الیفق الاله
 و رباط بکذا ذکره و هو متوجه و قول ناظم حیث اتحت اشارت است بسوی حدیث انس رضی الله عنه الطاعون ثبوت
 اخرجه مسلم و عن عائشة عنة صلعم الطاعون کان عذابا یسببه الله علی من یشاء و ان الله جعله حرة لیسبب فی من

من احد قبیح فی الطاعون نمیکشت فی بلد صایر احتسابی علم انه لا یجید الایا کتب الله لک ان کان له مثل اجر شهید
 و عن صاحب سلم الطاعون غدة کفدة البیة المقیم بها کالشهید الفارسی کالفا من الزحف اخرجه احمد و عن
 عنه سلم الطاعون وخر اعداکم من الجن و هو کلم شما و اخرجه الحاکم و عن عایشة عنه سلم الطاعون شما و
 اعداکم من الجن غدة کفدة البعیر تخرج فی الا باطو المرافق من مات فیہ شهید و من اقام فیہ کان کالمربط فی سبیل
 کان کالفا من الرحمت پس این همه احادیث قاضی اند بآنکه طاعون شهادت است و قطع قتل بر ح باشد و
 و معنی و خرنیزه خشن و آسختن چیزی و چیزی اندک است حافظ ابن حجر در حدیث اول مروی عایشة گفته متفق
 است که این اجر شهید برای کسی است که از بلده طاعون بیرون نرود و در حال اقامت قاصد ثواب آئی و
 موعده باشد و عارف بود بآنکه وقوع طاعون بروی و صرف آن از وی هر دو بتقدیر آئی است و در صورت وقوع
 لشو و بکاه و حالت سخت و تمام شد بر رب خود باشد پس هر که تصف باین صفات است و در غیر طاعون مرده پس
 است که او را اجر شهید حاصل گردد و هیچکسی باشد که به نیت جهاد و راه خدا بر آید و بسبب یگر جز قتل مرده
 شهید باشد و مؤید است روایت من مات فی الطاعون فهو شهید و گفت بالطاعون و اگر این صفات در و
 و قاتل بعد انقضاء زمن طاعون صورت است پس ظاهر حدیث است که وی شهید نباشد اگر چه طاعون
 گویم از احادیث مذکوره این هم ثابت شد که حقیقت شرعی طاعون و خرنجات است که بسبب عدوت ملحق
 میکنند و از اینجا باطل شد قول اطباء که طاعون ماده سمیه است که در می آرد و سبب خنسا و جوهر هوا است و
 طاعون و و با آنکه است که طاعون اخض از و با است چه و با مضر عام را گویند و آن گاهی طاعون باشد و گاهی
 طاعون و با است و مر و با طاعون نیست و شیخ رطبی به جمعیت پدر خود و جماعة از اهل علم استیجاب قنوت برای
 طاعون رفته زیر که از نوازل عظام است و ایضا استیجاب و عابری نازل قائل شده و اند و رافعی و نووی گفته
 قنوت در سائر نوازل مثل وبا و جز آن است و چون قنوت برای از الیه و که سبب شهادت عظمی است استیجاب
 برای و با وادی ترب و و ازاد و یحجر به رافعه طاعون کثرت صلوة بر رسول خداست صلی الله تعالی علیه و آله
 ابن حجر و ربنل الماعون مبطون را در عدم سوال نظیر طاعون گفته و بطون صاحب مجتنب نظیر المربط و شهید و
 بر طاعون بسیار است این موضع گنجایش ذکر آن ندارد و مقتضی ما قدم واه القریطیه و کل اخي شما
 بداجبی و قرطبی بضم قاف منسوب بسوی قرطبه و آن بلده ایست در مغرب کمافی انقاموس و هو العلامة
 الحمد لله ابو عبد الله محمد بن حسن بن ابی بکر بن فرج الانصاری الاندلسی من ائمة اخی شیخ له التذکره فی علوم الامم
 گفته که قوله سلم من مات حرقا مات شهید عام است و در جمله امراض لیکن در حدیث دیگر تقییدش بقبول الطاعون
 و قول است یکی آنکه او را اسمال رسد تقول العرب اخذه البطن اذا اصابه الدود و رب البحر اذا لم یقبل

دوم آنکه استسقا شود و این ظاهر در قول است که هرگز که عرب نمرت او را منسوب بسوی بطن میگوید و میگوید که قبل از بطن نهفته
 فاذنی که در جوف او رسیده و صاحب استسقا گفته است که بمیر و مگر باین دلالت پس گویا که وی هند و وجهت را جمیع خست
 و مثل او است صاحب مل چیت موتش مگر بدرب نیست حالت اینها مگر مثل حالت کسیکه بیوت ناگهانی بمیرد یا سم
 و برسام و حمیات مطبقة و قویج و حصاة قوت شود و عقول ایشان بنابر شدت الم و درم او منور و فساد و حجاب غائب گردد
 و این چنین میست در حالت موت حاضر الذهن می باشد و می میرد و وی عارف بخداست انتی گویم حدیث من مات
 مرضی مات شهید او و قیفته القبر و غدی و روح برزقه من الجنة را این اجازه حدیث مغیره و اخراج کرده است و رای قرطبی
 محمد بن ابی بکر الصنائی اندلسی نیز استسقا نموده یعنی حی که از جباه است عطیه است و ناظم کلام قرطبی را نقل کرده بعد
 گفته قلت لا حاجة الی شی من هذا التقیید فان الحدیث غلط فیه الراوی باتفاق الحفاظ و انما هو من بات مرابطا لاسنات و رضا
 و قد اورد له ابن جوزی فی الموضوعات الاجل ذلک انتی گویم چون سخن ناظم در حدیث چنین است پس ناظم را ذکرش در اینجا
 و نسبت بسوی قرطبی ضرر نموده و الا برای آنکه قرطبی الحاق هر ذی شهادت کرده بلکه مرضی استسقا بطن ساخته و بطن را
 تفسیر استسقا نموده و سل با استسقا ملحق کرده و اگر هر ذی شهادت را ملحق می ساخت قریب نمی گشت که شایع ناظم ناهشدار
 نماده ملحق می نمود کما سیاقی قانیا برای آنکه قرطبی بنا بر اختلاف و تفسیر بر ثبوت روایت من بات مرضی نمانده و ناظم پیا
 ضعف این روایت نموده پس ذکر کردن فرعی که اصل آنرا باطل کرده خوب نیست حافظ ابن القیم حدیث ابن جابر گفته
 انه من افرد و فی افراده غرائب و منکرات و مثل هذا الحدیث مما يتوقف فیه و لما شهد به رسول الله قال كما قال القرطبي
 انه ان صح مقید بحديث المبطون بعد ناظم اشارت بسوی قسم چهارم شهد کرده و گفته الرابع الصديق ذو القلبي
 الشذلي بنص عليه القس طبعه والترمذي + در قاموس گفته الصديق كسيت كثير الصدق ونعت ابی بکر
 شيخ الخلفاء والعرف بفتح العين المعطية الريح والشذبا لمجتنب هو ذکا والراحة ای العرف الطيب قال القرطبي ذاکان الشهيد
 لا یفتن فالصديق اصل خطا و اعظم اجراء هو احرى ان لا یفتن فانه مقدم ذکره فی التتمیز علی الشهداء فی قوله تعالی
 فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصالحین والشهداء والصالحین وجاء فی المرباط الذي
 هو اقل رتبة من الشهداء فکعب بمن هو اعلی رتبة منه ومن الشهداء انتی حافظ ابن القیم بعد نقل کلام قرطبی
 گفته الاحادیث الصحیحة ترد هذا القول وتبين ان الصديق یسأل فی قبره کما یسأل غیره و هذا من الخطاب راس الصديقین
 قد قال تانی صلی الله علیه و آله عن سوال الملک فی القبر فقال انا علی مثل حالتی هذه قال نعم الحدیث انتی گویم حدیث عمر را
 قرطبی و تذکره ذکر کرده و بهیاتی آنرا اختراع کرده و گفته و لقد قال عمر بن الخطاب لما اخبره النبي صلی الله علیه و آله ببيت فی
 قبره و سوال منکر و کبر و بها الملکان قلت يا رسول الله ابرء علی مقلی قال نعم قال اذن انکسبکما و السلام ان یسألانی لا یلب
 فیها فاقول انما ربی الله من کما انما انتی و اما ترمذی پس مراد ناظم بدان حکیم است و لفظه و یفعل الله یا ایشا و تاویل

اسم المنسوب ولا شئنا من احوال طبعه عن انتی واین دلیل که ذکرش باین قول خود کرده آن بیسال عنده غیر فی
 فکیف بیسال النبی عن نفسه - معنی وی آنست که سیت را در قبر از آنحضرت صلعم سوال میکنند و بیگویند ما نقول فی
 هذا الرجل کما تقدم پس نبی صلعم را چه قسم سوال در نفس شریف وی بکنند گویند این مجرد استعجاب است و سوال تنها از این زمین
 معنی است بلکه اول از رب می پرسند پسترا از آنحضرت صلعم ثانیاً و کدام مانع است از سوال نفس و حال آنکه او تعالی سئل
 سوال که و که شمارا هم شام چه جواب داد با آنکه خدا عالم بان جواب است چیست میقول تعالی یوحی جمیع الله الی سئل ففیقول ما
 ذالجب تنو الآیه و نبی صلعم در تشدید خود داشته اندان محمد رسول الله میگفت و با بکار اوله بر نفی غیر ظاهر است و دخول انبیا
 در عموم ظاهر جمیع التشیت گفته و الاقرب عندی الوقت فی السئله انتی و الفاکها فی قال فی الملائکة الظاهر
 استغناء عن اولئک فاکما فی نسبت بسوی فاکه است در قاموس گفته الفاکه التذکره و الفاکها فی بانها انتی لیکن ناظم
 در بی مستند فاکما فی و نه کلام او در شرح الصدور ذکر کرده و گویا که مستندش در نفی سوال از ملائکه آنست که قال الفاکها
 احادیث و انسان و این آدم عالم را که در احادیث لفظ عبد بر نفس نیز در و یافته و آن مقام نیست ترشیده که سوال صلعم است
 بسوی ملائکه پس ملائکه نیز است وی باشد طبعی و قنوی گفته اند که چنانکه مثل انزل اند و سوال و حساب و دخول جنت
 نار و ملائکه پس شبه آنست که اعمال ایشان نوشته نمی شود بلکه خود فرشته با کتاب اعمال اند و اگر عمل ایشان مکتوب
 فرشته محتاج شود بسوی فرشته دیگر و لم جرا و عدم حساب بنا بر عدم سیئات است و در تکیه اکثر از بشر غیر میستند
 اما اثبات پس گفته اند که مثاب می شود بر دفع تخلف از ایشان چه اهل طعام و مشارب و مناکح نبوده اند و در مورد
 بنی آدم گردند در جنت و تحت که درای وضع تخلف نعم نعمت دیگر گردند که او تعالی آن نعمت را برای ایشان مستحق
 و حقول با بدان نرسیده زیرا که حق تعالی میفرماید اعدت لعبادی الصالحین مالا مبین رأت و الاذن جمعت
 و لا خطر علی قلب بشر لیکن جمیع التشیت گفته و الاقرب الوقت هنا لاسیما و آیات حدیث از انبیا که ترفیع بعد و بها
 و بان لما استقر بعد فناء ما و کان لا یشرط فی السؤال ثم رایت بعد فی زیارة ائمه با الفکله و اما الملائکه فلا یشرط
 اعداد که و الذی یظهر انه لا یسأل لان السؤال یخص بمن شأنه ان یقرب منی قلت انی من یؤمن بالذین یقربون و شأنهم ذلک
 و ان اتفق ان بعضهم لا یقرب کالمیل السباع و الطیر و نحو ذلک قلت احساناً فی الاذنه - فمعهم حق فیسألون بجملة
 زیرا که لفظ عبد و لفظ سیت بر ایشان صادق است حاصل آنکه ثابت شده که وی صلعم سهو است بسوی ایشان پس
 حکم جن در جمیع احکام حکم امت است و لهذا گفته اند که اول عام است بدان و اجماع قائم شده است بر مرسل بودنش بسوی
 جن همچنانکه قال تعالی قل اوحی الی هذا القرآن لا نزل ذکر به و من بلغ و شک نیست که جن اقرآن رسیده
 قال تعالی و اذ صرنا الیک حق من الحق یمضی القرآن و قول ناظم جز یعنی جمیع ایشان از مومن و کافر
 و منافق و کفار و اهل جن مثاب است و عاصی ایشان معذب پس ثابت شد که جن مومن و منافق و کفار و اهل جن

که اگر جملة احکام لازم ایشانست پس می باید که نزد رسول خدا صلعم آمد و شد میکردند و تعلیم می نمودند و مقول نیست که نزد
 وی صلعم آمده باشند مگر در مرتبه بیکه مگر خبر سما الله تعالی حال آنکه بعد هجرت از که اکثر شریعت جدید گشته زیرا که عدم نقل
 مستلزم عدم اجتماع با وی صلعم و عدم حضور مجلس شریفش و سماع کلام او بدون برویت مؤمنین حاضرین محفل بکثرت نقل
 نیست و حکایت انکار وجودش از بعضی مختل چیزی نیست زیرا که مصدق قرآن ناطق بود و چون مست و احادیث صحیح
 در وجود جن و شیاطین لا تخصیست و همچنین اشعار و اخبار عرب و عجم شاهد است پس نزاع در آن مبارک است در چیزی که معلوم
 بتواترست و نیز این امریست که عقل حمل آن و حسن تکرار بیش نمیکند و در مؤمنین جن احوال است یکی آنکه جن نجات از دنیا
 ثوابی برای ایشان نیست بعد گفته شود که مثل بهائم خاک کردند و این قول ابو حنیفه مستحکم است و این خبر در این بابی البته
 از لیث آورده که گفت ثواب بجنان بکار و امری انار هم نقل لعمری که کونوا را با کلبه ائمه دوم آنکه مشاب بر طاعت و مشاب
 بر عصیت شوند و این قول ابن ابی لیلی و مالک شافعی و احمد و صاحبین و مقول از ابو حنیفه روح مست این جن هم در طاعت و فعل
 گفته جمهور الناس علی انهم یرخلون الجنة ابن ابی گفته للجن ثواب و هذا مصداق ذلک فی کتاب الله و کل درجات مما
 عملوا و الله اعلم بالصواب الخامس الاطفال دون الحنفی فی ما ذکر فی بعض حوزم النسفی بکلام نسفی در بیان
 اطفال مؤمنین و انبیاء گذشته که ایشان مشغول نمی شوند و معلوم است که بجز عذاب قبر و یکی سوال است و چون اطفال معذب
 نمی شود سوال تمام ایشان نرود و ابو عمر و نسفی از متقدمین حنفیه است حافظ ابن القیم روح در کتاب البرج در مسئله ثلث عشر
 نوشته اختلاف الناس فی الاطفال هل یحتمون فی القبر ام لا علی قولین و هما و جان لامصاب حمد نسفی و تحت قائل سوال است
 که صلوة برای ایشان و دعا برای آنها سوال کردن از خدا و قایت ایشان را از عذاب قبر و فتنه او شروع است چنانکه مالک
 و موطا از ابو هریره رضی الله عنه آورده که انه عملی علی صبی صغیر فسمع من عاتة اللهم قد عذاب القبر و نیز احتیاج کرده اند بعضی
 عاتیه رضی الله عنها انه علیها بمنزلة صبی صغیر فبکت فقیل لها ما یبکیک یا ام المؤمنین فقالت هذا الصبی بکیت علی شقیقة
 من ضمة القبر انی جعل بن محمد و نیز احتیاج کرده اند بحدیث ابو هریره انه کان یصلی علی المنعوش ان جعل ضمیة قطا فبقول
 اللهم جرمه من عذاب القبر و اه هناد بن السری گویند و تعالی عقول صبیان را کامل میفرماید تا مانند بزرگواران خود را بشناسند
 و الهام جواب سوال میکنند و احادیث بسیار دلالت دارند بر آنکه امتحان ایشان در آخرت شود و اشعری از اهل سنت
 و حدیث حکایت کرده که چون در آخرت متهم گردند از امتحان در قبر خود مانعی نیست و دیگران گفته اند که سوال از کسی
 می شود که رسول و مرسل را باندازد و می پرسند که ایمان بر رسول آورد و ملاقاتش بگزید یا نه و بگویند که نعمت تقوی فی
 هذا الرجل الذی بعث فیکم و اما طفلی که هیچ وجه تمیز ندارد و او را چه قسم میتوان گفت که در باره این مرد مبعوث چه میگوئی
 و اگر عقل او را بهم رزق فرمود تا بپرسد سوال او از آنچه ممکن معرفتش و عالم بدان نیست بی فائده است بخلاف امتحان اطفال
 آنست که او تعالی رسولی را الهوی ایشان بفرستد و امر بطاعت او خود فرماید و مقول ایشان همراه ایشان باشد

و مطیع آن رسول ناجی و عاصی او داخل در نار گردد و این امتحان بجزیری است که در آنوقت آفرای توانند کرد و نه اگر نه
 ۱ از امر باطنی در دنیا است از طاعت و عصیان مثل سوال عکین و رقبه و اما حدیث ابوهریره پس مراد بدان عقوبت طفل
 بر ترک یا فعل محصیت نیست قطعاً زیرا که او تخلفی احدی را عذاب نمی کند مگر بر عمل گناه بلکه گاهی مراد عذاب قلبی حاصل
 بیت باشد بکدام سبب اگر چه عقوبتش بر عمل معمول نبود آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده ان الیهیت لی عذاب بیکاه اهل علیه یعنی بسبب بی
 کسان خود متالم و متوجع میگردد و آنکه محاقب بگناه زنده میگردد و قال تعالی ولا تنزروا نفا و ذل اخری و این مثل
 قوله صلی الله علیه و آله من العذاب پس عذاب اعم از عقوبت است و لا ریب ان فی القبر من الالام و الهموم و الغوم و الحشرات
 ما قد سری اثره الی الطفل فیتالم به فیشرح الحصله ان یسأل المدان یتقیه ذلک العذاب انتهی و ذلک مقتضی کلام التوفیق
 و ابن الصلاح لا یلقوا الجبب + واحدی و بسیط گفته حبس را طفل خوانند از صحن سقوط از شکم مادر تا احتلام و یقال
 جاریه طفل و غلام طفل مراد بصیرت برین طفل است نه یا شد یا ماده و تلقین خرم سوال است پس اگر قائل سوال شوند که
 تلقین هم کرده اند الا که گویم نووی در آن کار گفته سئل الشیخ الامام ابو عمر و بن الصلاح رحم عن هذا التلقین فقال فی فتاواه
 التلقین یجوز فیه فیه و فی ذکر جماعه من اصحابنا اخر ساینین قال و قد روینا فی حدیث ابی امامه و لیس بنا فی القام
 و لکن احتضنوا و هر عمل اهل الشام به قد یا قال و اما تلقین الطفل الرضیع قال مستند بعباده و لا زراه و التلقین هم کویم صواب
 آنست که صغیر را مطلقاً تلقین نکنند خواه رضیع باشد یا کلان تر از وی مادامیکه بالغ نگردد و مکلف نشود - است
 آنچه ناظم بسوی آن از کلام این مرد و بزرگ اشارت کرده و در شرح الباری گفته اختلاف کرده اند طفل غیر منیر
 قرطبی در تذکره جزم سوال کرده و بنوعی قول عن المنفیه و غیره و احدا را شافعی بنم بدم سوال کرده اند و تلقین باقی
 مستحب است و در جمیع اثنیت گفته و قد قدنا کث فی التلقین مطلقاً من عدم الدلیل و الذکر کشی ضحیه له محلاً +
 بانه فی قبره لا یسأل + سید علامه محمد بن اسماعیل میگوید تخفی نیست که این نه علت نفی سوال است بلکه احتیاطی عدم
 سوال است پس علت مشا را لیه ناظم کجا است انتهی گویم مسئله سوال حبس و در قدرت خلافت منتسب بین العلماء است
 نقل کلام ابن قیم در کتاب الروح و کلام نسفی و در بحر الکلام پیشتر گذشته و کمال الدین ابن الهمام از متاخرین خفیه بجمعال
 و حساب و عذاب اطفال جزم کرده و نووی در روضه تخصیص تلقین بیان گرفته و این نیز دلیل بر عدم سوال اطفال است
 و بافتی الحافظ ابن حجر و شیخ ابن شجاع که از سادّه خفیه است گفته ان الاطفال سوالا و کذا الانبیا لکن ان صح ذلک
 فی حق الانبیا فهو سوال تشریف و تظیم و تکریم حافظ ابن حجر فرموده و الظاهر ان ذلک المانع فی حق المیزر و ن غیره و اذ
 قلنا بان الاطفال یسألون فیحتمل ان الفائدة فی ذلک تکریمهم حیث یسألون عن ربهم فیحییون کالصلوة علیهم مع ان لا یسألون
 لهم و لیه تذکره ابن شجاع فی قول ان لهم سوالا فلو لیس سوال البالغین ففی مسئلته و الصلوة علیه رفع درجات له و
 یحتمل ان یتکون الفائدة تذکره لهم المعیشات الذی اقروا به فی عالم الذر و هذا المعتمد انه لا سوال لهم مطلقاً و اما ما روایه صلی الله علیه و آله

اقترن ولد ابراهيم فمذلم ثبت انتهى بقعدة ناظم اشارت بسوى قول اول کرده و گفته وقيل ان كل طفل يسأل
 ويحصل العقل طهو ويكمل ما كونه اين خروج سنان نعل نزاره زير اگر چون عقل حاصل شد و کامل گرديد بسؤال طفل
 نماز قاله في جمع التثنية و طهو الله الجواب كذا قل عود الد عليه قن حنا + كلام حافظ ابن القيم و تحقيقه اين
 احوال گذشته و اين كه ناظم در اینجا گفته اشارت مستساوى عمد خود در عالم ذرى تفسير قوله تعالى واذا اخذنا من
 من بني آدم من ظهورهم ذرياتهم و انشده على انفسهم السمست بذكرهم قالوا بلى الا انهم لم يسمعون
 خلق آدم و اخذ من شاة قدر به و كتب اجله و رزقه و مصيبتهم اخرج دله من ظهره كهيئة الذرة و اخذوا منهم ذرية
 و كتب آجالهم و اراهم و معا صميم اخرجه عبد بن حميد و حسن بن حزام في الاستقامة و ابن جرير و ابن المنذر و ابن
 ابى حاتم و ابو الشيخ و عن ابى بن كعب في الآية الى قوله بما فعل المبطلون قال جمعهم فجمعهم معا و اجابا
 في صورهم ثم استظفهم فمكروا ثم خذ عليهم العهد و الميثاق ثم شهد بهم على انفسهم السمست
 بر كرم قالوا بلى قال فاني اشهد عليكم السموات السبع و اشهد عليكم يا آدم ان تقولوا اليوم القباية
 انما كان علمهم بهذا و علموا ان لا اله الا غيبى و لا رب غيرى و لا تشركوا بشيئا انى سارسل اليكم
 رسلى يذكركم عصى و ميثاقى و انزل عليكم كتيبى قالوا انشدناك بنا انما لا رب لك غيرك و لا
 اله لك غيرك فافترق افرع اليهم آدم نظمه اليهم فرأى الغنى و الفقر و حسن الصورة و دون ذلك
 قال يا رب لولا سويت بين عبدا و قال في حبيت ان اشكر و رأى الانبياء و فيهم مثل السج على المنور
 و خصوصا بيشاقى اخبر في الرسالة و النبوة ان يسلطوا و هو قوله تعالى واذا اخذنا من النبيين
 الاية و هو قوله الله الذى فطر الناس على هذا و فى ذلك قال تعالى و ما وجدنا الا انهم همى و عجم و ان وجدنا
 اكثرهم لفاسقين و سلم ذلك قال تعالى فما كان الا يومئذ انما كانوا على شاكله من قبل قال فكان في علم الله ان
 به و من يصدق كان علمهم على السلام من تلك الامواج التى اخذ محمد با و مثلها فى ذل انهم فارسل الله الى مريم فى صورة بشة
 فنزل بها بشرا سويا قال اتى فضل فيها انتهى اخرجه عبد بن حميد و عبد الله بن احمد فى رواية السنن و ابن جرير و ابن
 ابى حاتم و ابن مندة فى الروى على الجمية و ابن مردويه و البيهقى فى الاسماء و الصفات و الضعيفات و الخمار و ابن عسكركى فى تاريخه
 و ناظم در منثور چند روايات در معنى سوئى كرده و لهذا قدر و لهذا گفته زير كه او تعالى بنى آدم را در صور ذر و ذر
 آورده و قد قاله الضحاك و لا احراز + و هو الذى اخفى به اللز ان يعنى ضحاك كه از اية تفسيريت گفته
 مسئول عن شؤن اطفال از عهده كبر در عالم در بوده و بزرگ از اية حقيقه است نيز بدان فتوى داده ناظم در شرح الهى
 آورده اخبر به بنى بقراتى لذلك المستند به فقل ان الله لم يخلق فى هذه قارة و جسد و احمده فانه بنى انسان
 قلت بما يسأل قال ان الميثاق الذى اقترنه فى تلب آدم استوى و القوطى و النفاكها كى جنما به و جمع من

کبار العلماء و شیخ الصدوق گفته اند جزء القدری بانه کمال لهم العقل مع غوا بذاک من التعم و معادهم و علمهم و ان یجوز
 عما یاکون و صرح ابن یونس من صحیحنا بانه ینسب ان یلقبنا و قال فی تتبعه قد یمّا قد ان الله
 ابنا ابراهیم و ابراهیم ولد رسول خدا صلوات الله علیه و ما به وفات فرمود گویند آنحضرت صلی الله علیه و علی آله و سلم یقین
 وی کرد و کتب مرجع التثبیت گفته اند خبر ابو جده سند اتقی کذا فی تعلیقه القاضی محکی و فی النظم فی هو
 لابن فوریه و مراد بقاضی درین بیت قاضی حیدر از امیه شافعیست و ابن فوریه بنضم فاء و سکون و او و راد و کاف
 محمد بن حسن بن فوریه علامه و فاضل اصولی اصهبائی نزیل نیا پورست سند ابوداؤد و از ابی فاریس فی فضیله و از
 بهیمنی و غیره اخذ کرده اند و سخت بود بر کبر امیه و او را قول الیقین جمید است و فی مسودا منته است و از رجایه رحمه الله
 و لفظ حکم درین بیت معروف و مجهول هر دو خوانده و فوریه کسره و فتح اشباع و استغریب السبکی هن الاقلام
 فماله فی کتبه اثری در علم صنی و اثری ازین اثر فی خبر نیست و اما ابلیه یعنی غافل استحق که تدبیر نواند و در امور قلیل الضمته است یا
 ای که سلامت صدر بروی غالب گشته کما یفیده القاموس مطبوع بر غیر و غافل از شرست و با مردم حسن ظن دارد و در نظم
 ارشاد لبسوی حکم او میکنند و میفرماید و الباطنی فی ابله و قفا و ذی جنون او بفترة و فی ابله و درینجا صفت
 مقصدیست که طلب و حب آخرت بر آنها غالب گشته و او مسائل و اسباب دنیا غفلت و رزیده و بی خبر افتاده اند
 و در آخرت اکیاس باشند یعنی ابله و مجنون و اهل فترت مسئول شوند یا نه فاکمی درینجا باده توقف سپرده گویم و اولی آنست
 که چنین گویند که اگر در بلاهت خارج از تکلیف شده است پس هیچ مجنون است و اگر خارج نشده پیش مثل غیر خود را مکلف نیست
 و در حق دیوانه همان حکم جاری باید کرد که در حق اطفال گذشته و اما اهل فترت که زمانه نبوت را ندیده اند و نزدشان
 شرع من قبلهم نرسیده که آرای شافعی درین ایشان خلاف است و این معنی بر عموم سوال است برای اعم اضیة و مقتضی
 الروضة ان لا یسألوا الا مکلف و من له قلبی این بیت را در جمیع التثبیت نگرفته و بشرحش نیز و اختصار در اصل
 ساقط شده یا سهو قلم ناسخ باشد و الله علم و تکلف کسیست که برای او تکلیف سابق شده بعضی اهل علم گفته اند که اهل فترت
 سه گوناگونند اول کسیکه ادراک توحید بهم بصیرت خود کرده و از ایشان کسیست که در شرعی از شرع داخل نشده مثل
 قس بن ساعد و درین نصیحت بعضی در شریعت حقه قائمه الرسم دارند مثل تبع و قوم او و دوم کسیکه تبدیل و تغییر نشد
 کرده و توحید نمود و برای نفس خود تشریع عبادت کرده و حلال و حرام مقرر ساخت و این قسم بسیار اند مثل عوف بن
 و وی اول کسیست که برای عبادت اصنام سنون ساخت و تشریع احکام نموده و بجهت مقرر کرده و آن هر قدر است
 که پنج شکم نایید و خامس و ذکر بود پس از مطلق العنان گردانید و گوش و راسش کرد و کوبش حرام ساخت و سائبه
 نمود و آن هر نایده است که صاحبش سوار شدن بران ترک داد و بشرطیکه مرادش حاصل گردد و وصیله مقرر کرده و آن

ماده هفت گشت چون با شرا پیدا و برای آله ترک نمایند و آن فکر را هم فرج نسا زند و گویند وصلت الانی انما با
 و اگر ذکر باشند زنده یا مرده آنرا بخورند و مروم دهند و حامی مقر ساخت و آن غلی است که از صلبش مرده بطن نرایید
 بار نمیکرد و میگفتند که وی حمایت پشت خود کرده است و گروبی دیگر از عرب آمدند و بر شمع وی عبادت حج ملاک
 افزودند و خانه او را گرفته سدره و حجاب و شدند و با کعبه مکرر مضامات جستند مثل لات و عزی و مناة و جنم
 یهو و عزیر را سپرد و نصاری مسیح را این آله گفتند عرب ملاک را در خزان خدا قرار دادند و ما شبیه الیلیه با بسیار
 دقت الزجراج و دقت النجر و فتنشها و تشاکل الامر و کما غنا خمر و الا قدح و کما غنا خمر و الا قدح و کما غنا خمر و الا قدح
 ماله واحدة قسم سوم آنکه شرک کرد و نه توحید و نه در شریعت پیغمبری درآمد و نه اکتشار شریعت نمود بلکه تمام عمر خود بر غفلت
 و ذبول گذرانید و ندانست که کیست و از کجاست و انجام چیست و این قسم در جاهلیت بسیار بود و این قسم اهل فترت اند
 حقیقه ایشان معذب نباشند قال تعالی و ما کننا معنی این حتی ننجذ سو لا و اما قسم اول پس در بعضی روایت و باره
 زید قس آمده اند بیعت امه و حده و اما تبع و نحو آن پس حکم اهل آن دین است که در آن در آمده مادامیکه یکی را از
 ایشان اسلام ناسخ لاحق نگزیده و زمان فترت میان حضرت مسیح عیسی بن مریم علیها السلام و نبی محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 سال بود و اهل طبق ارض نگزیده شرقا و غربا و عارف شراعی و مبلغ دعوت علی و جمعا مفقود گردیده مگر انفا علیها السلام
 اهل کتاب متفرق در اقطار ارض مثل شام و غیره و اما صحت احادیث بتعذیب اهل فترت مثل صاحب محسن و غیره پس
 عقیل بن ابیطالب جواب از آن گفته یکی آنکه این اخبار احادیث معارض قاطع نشود و دم قصه تعذیب است بر ایشان
 و بسببش علوم خداست و معصوم قصر تعذیب نگردد درین احادیث بسیدین و مغیرین شراعی و شارعین ضلال غیر معذور
 چه اهل فترت چنانکه گذشت سه قسم اند و آنچه مذکور شد یعنی بر عدم اختصاص سوال این امت است که کام بران است
 گذشته الساد سلطنت یوم الجمعة و اولیته لسنه و حقه تعین قسم ششم از کسانی که مسئول نشوند کسی
 که روز جمعه یا شب جمعه بر دین برور و بخت مرفوعه متصل الا ساد چه آنچه برای او زند خدا بود درین روز غطای و
 بروی مشکف گشته و پرده از روی کار برداشته شد چه جهنم بار و رجمه میفرزند بلکه ابواب سقر درین روز قفل
 میزنند و عمل سلطان نار که در سائر ایام می باشد درین روز نمی ماند پس چون و تعالی بنده را از بندگان خویش و
 قبض فرماید این دلیل سعادت و حسن آب و خیر خاتمه است و خود قبض درین یوم نمی شود مگر کسی که سعادت مند است
 لهذا از فتنه قبر موتی و مصون می ماند زیرا که سببش تمیز منافق از مومن است و این مومن سعید بود پس تمیز کردیم چه کلمه
 درین باب احادیث متعدده آمده از جمله حدیث جابر است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من مات یوم الجمعة
 و اولیته الجمعة اجبر من عذاب القبر و جاء یوم القیامة و علیه طاب الشهدا و خرج ابو نعیم فی الحلیه و عن ابن عباس
 رسول الله صلی الله علیه و آله قال من مات یوم الجمعة اجبر من عذاب القبر و خرج حمید فی ترغیب و عن عطاء قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجمعة اول ليلة الجمعة الا في عذاب القبر وقتئذ القبر وقلبي له ولحساب عليه وجاه
 يوم القيامة وسمعت شهود يشهدون له اخرجه حميد بن حريق ابن حريج ناظم وشرح الصدوق ورفقه هذا حديث لطيف صحيح
 فيه غنى الفتنة والعذاب معا وقد اجتمع ما ذكرناه جماعة الاليسالون واعمننا كل شهيد واتسع الامر فان الشهادا اكثر من ثلثين
 افر دهم بكرة استتمى وقال بعض الشراح ولما اطبق العلماء على ان المراد بقوله تقتنون وبقية القبر سؤال منكروا وكثير الاثبات
 صريحة فيه استتمى وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجمعة اول ليلة الجمعة الا في عذاب القبر وفيه
 ساعة الاجابة وكفى الاثام وليضعف اجر الاذا هب الال الصلوة بكل خطوة اجزئته وانه خير ايام الاسبوع وتجمع فيه الالواح
 اخرجه احمد والترمذي وحسنه والبيهقي وابن ابي شارة كرهه مست ناظم ورفقه قول خود حسن ذلك الترمذي والبيهقي
 وكوله من شاهد مصدق + قولي في هذه الاحاديث لا تارض احاديث السوال السابقة بل تخصصا وتبين
 من الاليسال في قبره من يجري عليه السوال ويقاس تلك الالهوال وهذا كله ليس القياس فيه دخل ولا جمل للنظر فيه انما انتم
 والافقياد لقول الصادق الصدوق صلى الله عليه وآله وسلم انتهى لكنه في مشكل الطحاوي + بنقده ضعف فيه
 الواوي + وجمع التثنية في هذه الواقعة على كلام الطحاوي ولا ذكره الناظم في شرح الصدوق والا ان قال الترمذي بعد اخرجه
 يحيى بن ابراهيم عن عمر بن مسلم عن حديث غريب ليس سناوه بمفضل انتهى گويم ودر حديث جابر ابو موسي رجبى مست وهو مدنى
 ضعيف سيد علامه محمد بن اسماعيل امير بح كفته ونيز مطلع نشدم برافرد سيوطى در باره شهدا ولكن خود از ان مدنى نظم كونه
 و بذكرش در اینجا اراده فائدة زائدة مودم وان نظم ابن مست دوى لنا الاثبات عن خير الورى رسولنا
 للبعوث من ام القرى + بانه خص بنيل الفضل بجماعة كالشهادة فاستل من في سبيل الله حقا
 قد قضى كذا الغريق والحريق قد قضى ببدنك المختار والمبطون + ومن يجمع وكذا المطعون + اول
 مرده در راه خداست وحديث را تخمين روايت كرده اند ودر حديث ابو هريرة مست قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
 فيكم قالوا يا رسول الله من قتل في سبيل الله قال ان شهيدا امتى او القليل قالوا فمن هم يا رسول الله قال من قتل في سبيل
 فهو شهيد ومن مات في سبيل الله فهو شهيد ومن مات في الطاعون فهو شهيد ومن مات في البطن فهو شهيد اخرجه مسلم واما ك
 في الوطا والترمذي قال ابن نعيم شهد على ابيك يعني اباصلاحه قال والغريق شهيد هذه رواية مسلم ودر روايت موطا
 وترمذي مست ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الشهداء خمسة المطعون والمبطون والغريق وصاحب الهدم والشهيد في سبيل الله
 فلولاً خمسة واما حريق پس ابن الاثير در جامع الاصول اخرجه كرهه ولكن بنسبتش لسوى احدى كرهه وميتا ولى مشكل
 بر سه قسم مست وقضى ودر صراع اولش يعني مات مست ودر ثانی یعنی حكم پس میان هر دو جناس باشد وميت ودر متضمن
 سه نوع مست وجمع دران بضم حيم وكسر آن زنى مست كه در نفاس بميرد و آنرا انسانى از حديث معتبرين عامر صفوان
 بن ميه اخراج كرده وفيه والنفاس شهادة + وصاحب الهدم وذات الجنب والسيل والجوبس لا تشي

الكتاب في هذا الحديث الطحاوي

و این چهار کس اند و حدیث صاحب بهم و حدیث ذات الجنب را ابن ابی شریحه و جامع الاصول آورده و برای آن بیاض
گذاشته و سیوطی ذکرش در جامع صغیر از حدیث جابر بن عتیق کرده و منسوب بسوی احمد و ابی داؤد و نسائی و ابن ماجه
صهان و عاکم ساخته و همچنین ترمذی آنرا از حدیث ابو هریره آورده اند و اما صاحب بسنن اخراش ابو الشیخ از حدیث
بن صامت باین لفظ نموده السلسله شاهد و طبرانی آنرا از حدیث سلمان و احمد از حدیث انس بن جنیس و ابی نعیم
مجدری و غیره چون در این حدیثش این تندی از حدیث علی السلام آورده **و** کذا لک المقتول دون اهلته او حینه لولاهما فاستلهم
او دمه من جني عليه بغيره او فبين ذلك اول من ساهم متا من سبغ لافتراس كذا من صرح عن ابيه اتمه بالشرق و
عاشق عفت عن العشين حاصل آنکه در بیت اول و سوم سه نفر ذکر یافته و در بیت دوم و چهارم دو نفر مذکور اند
پس چهار نفر اول را یعنی سه از بیت اول و اول از بیت دوم ابو داؤد و ترمذی و نسائی از حدیث سعید بن زید باین لفظ
روایت نموده اند قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم يقول من قتل دون ماله فهو شهيد و من قتل دون دينه فهو شهيد
و من قتل دون دينه فهو شهيد و من قتل دون ماله فهو شهيد و من قتل دون دينه فهو شهيد و من قتل دون ماله فهو شهيد
بن عامر روایت کرده قاله الشارح و نیز عشيق را دلی در سند فردوس و خطیب تأیید خویش از ابن عباس عایشه بسند ضعیف
باین لفظ اخراج کرده من عشق و عفت ثم مات شهيدا و حافظ بن القيم گفته اند حدیث برویه سوید بن سعید و قد آنکه
حفاظ الاسلام علیه قال ابن عدی فی کامله هذا ما انکر علی سوید و کذا ذکره البیہقی و ابن عساکر فی الذخیره و التذکره و ابن الجوزی
و عدیه فی الموضوعات سید علامه محمد بن اسماعیل گفته قلت و الصواب فی الحدیث انه من کلام ابن عباس فخط سوید فی ربه
انتمی و حافظ بن القيم در زاد المعاد و عامی وضع این حدیث کرده با تفصیل و اطناب و همچنین در حدیث عایشه گفته
بخن فشهد لمدان عایشه احدثت بهذا عن رسول الله ص لم قط بعده ضعف رفع حدیث از جمیع طرق ذکر کرده بجهده گفته
ان صح عن ابن عباس فلا بد من تحت حتى يصبر لمد و ليعف لمد و ليعف لمد و ليعف لمد و ليعف لمد و ليعف لمد و ليعف لمد و ليعف لمد
و خوفه و رضاه و هذا من الحق من دخل تحت قوله تعالى و اما من خاف مقام ربه و هو النفس على الحيى فان الجنة
هي للآوى و تحت قوله سبحانه و لم يخاف مقام ربه جنات انتمی **و** كذا من يقتل دون مظلومه
او جاده قال به من عليه + اول را نسائی و ضیاء از حدیث سوید بن مقرن و احمد از حدیث ابن عباس آورده
و ثانی را ابن عباس از حدیث انس و ابی نعیم و ابی داؤد و نسائی و ابن ماجه و سیوطی و ترمذی و طبرانی و ابن عساکر و ابن الجوزی
اخترج به یعنی دیگر هرگز اسود آدمی در طلب علم بود یا از اهل خود مستتر بود و این هر دو شهیدان اول ابو نعیم
و بزار از ابی هریره و ثانی را ابن ماجه از حدیث ابن عباس و ابی نعیم و ابن الجوزی و ابن عساکر و ابن الجوزی
و اخرجه ابو بکر اخراطی من حدیث انس و ابی هریره و الصابونی من حدیث جابر و طبرانی من حدیث غنتره **و**
و صاحب الحی و من تروی فی مخرجی و کذا لک العیسى و این سه کس را در اول را دلی در سند الفردوس از

از حدیث انس و ثانی را طبرانی از حدیث عنتره اخراج کرده اند و ثالث زن غیرت دار بر زوج خود دست که از غیرت میرد
 و من یحی عن منک و من امر بالعز و فاحظ ما لقی به الخیر و این ابن عساکر از حدیث علی علیه السلام آورده
 و مسائل بصدق الشهادۃ و من لقی جده العبادۃ و سأل شهادت برستی را مسلم از حدیث انس
 باین نظر روایت کرده من سأل الدینارۃ بصدق بکفه الدینارۃ الشهداء و تفسیر قول او باینه العبادۃ این بیت است
 صوم ثلثه من کل شئ محافظه علی الصوم و الوتر و این را طبرانی در معجم کبیر بسند حسن از حدیث ابن عمر بن
 لفظ اخراج کرده بر من علی الضعی و صام ثلثه ایام من الشهر ولم یرک الوتر فی حضوره و لا سفر کتب له اجر شهید و مستغنی
 فی الصباح و لیساً ثلاث عوات و کان حارساً ثلاث لیلای ختم الحشر و و انس لور و الا الذکر
 و این را ترمذی از معقل بن یساریا بن نظر روایت کرده قال رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم من قال حین یصبح ثلث
 مرات اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و قرأ ثلاث آیات من آخر سورة عشره و کل الدیوبین الف کما یصلون
 علیه حتی یمسی و ان فی ذلک للیوم مات شهیداً و هو فیما یمسی کان بتک المنزله و مصرع چهارم اشارت است
 بسوی اخراج خراطی از انس باین لفظ من قرأ سورة عشره حدیث و من علی ظهر الجواد قد مضی
 و رابطاً و راضیاً حال القضاء اول اسلام از حدیث ابو هریره و ثانی را تجری از انس روایت نموده و
 ذائل فی حوض النون و ما قال ذ و فون ببطن النون و منون یلحق یم یعنی موت است و منه یم یعنی بر بری الی نون
 و ذ و النون لقب بنی الدینوش بن متی علیه السلام است و قول او همانست که او تعالی در کتاب عزیزه حکایتش فرموده
 لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و کریمه فی العبد اربعینا و اخر للنقول هار وینا
 و این بی بی را حکم درست رک از حدیث سعد بن قیس مرفوعاً روایت نموده و قول شارح و مؤید ناخذ الحشاش
 و فقتنا الله الی الصواب مفعول ثانی قول وی ردینا است و حدیث را طبرانی در معجم کبیر از حدیث ابن عمر اخراج کرده
 و وصل یارب علی محمد و آل و اصحاب اهل الشهداء و برین بیت ابیات سید محمد بن اسماعیل
 که در باره شهداء جمع کرده بودند منشی شده اند و اگر چه حضرت سید محمد تقی بکتاب مفروضه علی درین باب مطلع نشده
 کما نقلنا عندنا و لا لیکن محرم بطور تجاوزه المدین سیمانه و متم له باحسن و او غله فی جناته بران واقف گشته و نامش
 ابواب السعاده فی اسباب الشهادۃ است و در آن سیوطی بر شهادت ببطون و مطعون و غرق و صاحب هدم و شهید
 فی سبیل الله از حدیث متفق علیاً آورده و شهادت صاحب فیات بجانب صاحب حریق و جمع را بر اخراج مالک در مطا
 و احمد ابو داود و نسائی و حکم درست رک و این جهانبی و شعبان حدیث جابر بن عتیق حواله کرده و در حدیث
 بطن که نزد طبرانی از سلمان است گفته قال القرطبی اختلف المراد بالبطن الاستقار او الاسمال علی قولین المعمران و از
 معجم کبیر طبرانی از حدیث عتب بن عبد الله مرفوعاً آورده و بانی الشهداء و التوفون بالطاعون فیقول اصحاب الطاعون

نخن شهیدان نظر واقعات کثرت چرا حاشیاء کجارج الشهداء تسلی و ما کریم المسک فم شهیدان فمید و نعم که یک و از
ابن عمر باخرج ابوالنعمین آورده قال المرأة فی حلقها الی وضمها الی فصالحا کما لایطی فی بسیل المدقان ماتت فیما بین ذلک فلما
اجر شهید و گفته اسبیه فخره و آذابن جابر از حدیث ابن عباس مرفوعا آورده موت الخریب شهاده گویم بهی فگفته
اشار البخاری الی تفرد بذیل بن الحکم بهذا و هو منکر الحدیث قال البیهقی و روی من وجه آخر اضعفت من هذا ثم اخرج بن
ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و آله قال من مات غریبا مات شهیدا لیکن شهوات غریبت در حدیث علی بن زید ابن عساکر و حدیث نثره
و غیره آمده و این دلیل است بر آنکه حدیث را اصلی هست و او مصابونی و را تین از حدیث جابر آورده و مورث السافر
شهاده و از انس نزد علی مرفوعا آورده انی شهاده و آذابن عباس نزد احمد بسند صحیح مرفوعا روایت کرده و مرقی و
مظلمه فوشه و گفته اخرج الطبرانی و الحاکم فی المستدرک و قال صحیح علی شرط الشیخین عن ام سلمة رضی الله عنها قالت
قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اذی زکوة ماله طیب النفس بها یرید بها وجه الله تعالی و الدار الآخرة لم یغیب شیء علی من یألفه تعالی
علیه فی الحق فاخذ سلاحه فقاتل فقتل فوشه و گفته که بنابر از ابی عبیده بن الجراح روایت نموده قال قلت یا رسول الله
ای شهید اکرم علی الله قال رجل قام الی امام جابر فاحره بعرفت و نهما عن منکر فقتله و البیهقی عن ابی هریره مرفوعا
المحبوب شهید الله و اذ انتم لم تخرج من حلقه و روایت کرده المائدی السجستانی یصید القبیح للبر شهید و بنابر طبرانی بسند حسن از ابن مسعود مرفوعا
آورده اند قال ان منکم رب الخیر علی النساء و لهما علی الرجال فمن یزین کل ابن شهید اخراج حمید بن عوف فی فضل الاعمال مرفوعا ثم انی
کتب لاجر شهید و فی فتنه القبر اخرج مسلم فوعا من طلب الشهادة صادقا عطیها و لکم صیبا و شاة و عذرا لسانی و الحاکم الطبرانی فی معجم الکبیر
و اخرج الطبرانی فی الاوسط عن عایشة مرفوعا من قال کل یوم خمسا و عشرين مرة اللهم بارک لی فی الموت و فی ما بعد الموت
ثم مات علی فراشه اعطاه الله اجر شهید و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من استقی عند فساد امتی اخرج
شهید اخرج الطبرانی فی الاوسط و در بخیر بشارت عظمی است برای غریبا و این زمان که دست بسند مطروحه اند و
دامن از غبار تقلید بر افشاند و علام و مرعی اعدادین بر محرر و مد شده اند و ابن عمر گفته قال رسول الله صلی الله علیه و آله
الصدق الامین مع الشهداء و اخرج الحاکم و اخرج منک عن ابی حمید اذینا و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
جلب طعنا الی مصر من امصار المسلمین کان له اجر شهید اخرج الدلمی و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من
کاشهید المتشوط فی دمه و اذ انما لم یکتب فی قبره اخرج الطبرانی و حسن از حال مردی پرسید که در شمع غسل کرد و از
بر دش بمرگ گفت یا لها من شهاده اخرج ابن ابی شیبة فی مصنفه و عوده گفته حلاق ثولول ابو سفیان بن الحریب را
برید و وی در آن بر دپس گمان کرد و که وی شهید است گویم معتبر در نیقام اخبار مرفوعه است نه آثار موقوفه و زنه موت
هر مومن بهر وجه که بمیرد شهوات است علی بن ابیطالب گفته تجوس سلطان و مضروب و هر مومن مات شهید است
اخرج ابن مسعود و در حدیث انس آمده که هر که یکبار بر زن در و در شد حق تعالی در عوض آن بروی ده مرتبه در و در

معنی احادیث و آثار بسیار اند که ناظم در روش خود بزرگش پرداخته و در آنچه در اینجا ذکر کردیم قطع و بیان است و فیه اخبار و احادیث و بعضی هم ضم الیه السجدة یعنی در منجی بودن سوره تبارک از عذاب قبر اخبار کثیره از آن حضرت صلعم وارد شده چنانکه نبذی از آن گذشت و از صحابه هم آثار و روایین باب آمده این مسعود گفته من قرء سورة الملك کل لیلۃ عصم من فتنۃ القبر و بعض ائمه اهل بیت علیهم السلام این سوره را در دو رکعت بعد از تسبیح بخوانند و اما ضم سوره سجده با سوره تبارک در پنج صاعه پس دارمی در سند خود از خالد بن حذاف آورده قال بلغنی ان النعم بن النعمیل تجادل عرج صاحبها فی القبر تقول ان کنت من کتابک فتشغنی فیه وان لم کن من کتابک فاعنی عنه و انما تكون کالطیر تجعل جناحها علیہ فتشغله و تمنعه من عذاب القبر و فی تبارک شک و کان خالد لا یزال یقرأها و یتنزه فیها و تنزیل از جابر روایت نموده اندکان النبی صلعم لاینام حتی یتقرء تنزیل السجدة و تبارک و آذر بل و فرغ آمده من قرء الم سجدة و تبارک قبل النوم نجما من عذاب القبر و فی قتانی القبر کبریم این روایت از طریق سوار بن صعب آمده و وی سخت ضعیف است و باجماع این همه هفت کس اند که از ایشان سوال در قبر نمی رود و یاقی ما ندانند آنکه بترتبه شمل و میسند با آنکه مسؤل می شود و آن نمی کس اند که ذکر آنها مع حواله داده گذشت و استفاد از این روایات آنست که سوال منکر و کبیر جمله عذاب محبت زیرا که ناظم هفت کس از ان مستثنی کرده و برای آنها استدلال با و کرده و بعد از عذاب قبر نموده پس بچند ذکر حدیثی جامع خلال جمله از غیر واضح برای عذاب قبر کنیم تا فاده تمام گردد و حافظان التیمم در کتاب الروح گفته و قد جاء فیما یجوز من عذاب القبر حدیث فی الشافعه ابو موسی المدینی و یحیی علیه فی کتابه الترغیب والترهیب و جمله شرح حاله و رواه من حدیث ابی الفرج بن فضالة حدیثا لاهل ابو حمیل عن سعید بن السیب عن عبد الرحمن بن مسعود قال خرج علینا رسول الله صلعم و نحن فی صفۃ فی المذنبه فقام علینا فقال انی رأیت البارحة عجماراً رأیت رجلاً من امتی ۱۳۱ ملک الموت لیقض روحه فجاء برة بوالدیه فرد ملک الموت عنه و رأیت رجلاً من امتی قد بسط علیه عذاب القبر فجاءه وضوءه فاستنقذه من فی ملک رأیت رجلاً من امتی قد احتوشه الشیاطین فی ذکر الدفطر و الشیاطین عنه و رأیت رجلاً من امتی قد احتوشه ملائکة العذاب فجاءه صلواته فاستنقذه من یدیم و رأیت رجلاً من امتی لیت عطشا کلما دنی من حوض منع منه و طرد فجاءه صیام رمضان فاستنقذه و رواه و رأیت رجلاً من امتی و النبیون و المؤمنون قعد و حلقا حلقا کلما قعد الی حلقة طرد فجاءه من البجاة فاخذ بیده فاقتاده الی جنبی و رأیت رجلاً من امتی بین یدیه ظلمة و عن یمنیه ظلمة و عن شمالیه ظلمة و من فوقه ظلمة و هو تخیر فیها و حجه و عمرته فاستخرجه من الظلمة و ادخله النور و رأیت رجلاً من امتی یثقی بوجهه و یج النور و فجاءه صدقة فصارته ستره و بین النار و ظلل علی راسه و رأیت رجلاً من امتی کلیم المؤمنین و لا یکلوه فجاءه صلواته لرحمة فقالت یا معشر المسلمین ان کان وصولا لرحمة کلکم فکلوا المؤمنون و صافحوه و صافحهم و رأیت رجلاً من امتی قد احتوشه الزبانية فجاءه امره بالمعروف و نهی عن المنکر فاستنقذه من یدیم فاخذ به فی ملائکة الرحمة و رأیت

[illegible]

قال ابن عبد البر فيما نقلوا الكافر الصحيح ليس يسأل واما السؤال للمنافق منهم كما دل
حديث الصادق ووالقريظي خالف ابن القدير ولاح الاول عندني فافهمه گفته ستان
عبد البر كه ان الآثار والته على ان لا يكون السؤال للمؤمن او منافق واما الكافر اجماعا لم يسل عن يسأل عن نبوة
ونبيه وحافظ ابن القيم بعد نقل ابن قول زياده كرهه وكفته القرآن وهسته تدل على خلاف هذا القول وان السؤال
للكافر واسلم قال الله تعالى انما نثبت الله الذي انا بالقول للثابت في الحقيقة الدنيا والاخرة ويضل الله
الظالمين يفعل الله ما يشاء وقد ثبت في الصحيح انها نزلت في عذاب القبر عن يسأل من ربك واما دينك فمن نبيك
وفي الصحيحين عن انس بن مالك ان النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا وضع الميت في قبره وتولى عنه أصحابه اذ لم يسمع قرع نعالهم وذكر الحديث
وزاد البخاري والمنافق والكافر فيقال ما كنت تقول في هذا الرجل فيقول لا ادرى كنت اقول كما يقول الناس فيقال
لا دريت ولا تليت ويضرب بمطرقة حديد ويصيح صيحة يسمعها من عليه الا الشقيين هكذا في البخاري واما الكافر والمنافق
بالواد انتهى گويم حافظ ابن حجر في شرح فتح الباري بعد ذكر حديث بخاري گفته واما المنافق والكافر كما في هذه الطرق يراو
العطف وتقدم في باب نفي النحل عما هو المنافق والكافر بالشك وفي رواية ابى داود وان الكافر اذا وضع وكذا الابن
حسان من حديث ابى هريرة وكذا في حديث البراء الطويل وفي حديث ابى سعيد عند احمد ان كل من افسأنا في بالشك وله

في حديث اسماء فان كان فاجرا او كافرا في الصحيحين حديثها واما المناق والمتراب وفي حديث جابر عن عبد الرزاق وحديث
 ابى هريرة عند الترمذي واما المناق وفي حديث عائشة عند احمد وابى هريرة عند ابن ماجه واما الرجل السود ولطيف في من
 حديث ابى هريرة وان كان من اهل الشك فاضلقت هذه الروايات لفظا وهي مجمعة على ان الكافر والمناق يسأل فضيه
 تعقيب على من علم ان السؤل انما يقع لمن يدعي الايمان ان محقا وان مبطلا مستندهم في ذلك ما رواه عبد الرزاق من طريق
 عبيد بن عمير احكام التبايعين قال انما يقين رجلان مومن ومناق واما الكافر فلا يسأل عن محمد وسلم ولا يعرفه ولا يعرف
 والا حاديث الناصية على ان الكافر يسأل عن فوعة مع كثرة طرقها الصحيحة فحي اولى بالقبول وجزم لزمذي الحكم على ان الكافر
 يسأل بعده حافظ ابن حجر كلام ابن القيم بانه تعقيب ابن عبد البر كرويه ذكره وانه امر فرموده تيسر عجب وريخا از
 سيوطي مست که چه قسم در اثباتش كلام ابن عبد البر را جمع گفته با آنکه دليل بر خلاف كلام ابن عبد البر قائم است در شرح لخصه
 گفته ان قاله القرطبي وابن القيم ممنوع وانه لم يجمع بينهما في شيء من الاحاديث واما ورد في بعضها ذكر المناق وفي بعضها
 ذكر الكافر وهو محمول على ان المراد به المناق دليل قوله في حديث اسماء واما المتراب والمناق ولم يذكر الكافر شيئا في كلام
 حافظ ابن حجر كذا في شرح سيوطي مست معلوم شد كه جمع ميان هر دو در الفاظ احاديث وارد شده كذا نقلنا ما و باجملاين هم
 درباره كافر تكلف است بر هر يك كه باشد و اما صغير ليس ناظر گفته والوقف حتى سؤال طفل للمشرك فيقال ع
 ابى حنيفة في كافي في ايام ابو حنيفة نمان بن ثابت كوني روح در سؤل بودن طفل صغير شرك توقف كرده و شاید كبر
 وجه توقف است كه سوال فاضله اين است نيت و گذشته كه همه اطفال مسؤل غي شوند و الله اعلم اسم الملكين و
 صفتها در جمع انشئت بين قدر گرفته و در بعض نسخ لفظ و كفيته السؤل زياده آمده و همين صواب است زيرا كه
 اين كفيته در ابيات اين باب مذكو شده پس چه ترك خير خطاب است اللهم مكره و قلم كتاب كتاب باشد اقول المنا
 من بعد الذي + ردت اليه و ردت الى المبدأ كلام ناظم شعر در روح بعد و فن مست و ظاهر الفاظ احاديث
 رواه قبل و فن مست و شرح المصدر و در باب معرفت ميت فاسل و مجهز و را و سماع او قول قائلين گفته سخن
 عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من بيت يوضع على سريره فتخطى به ثلاث خطا الا تكلم بكلام يسمعه الله من ايشاء
 الا الثقلين الحجج الانس يقول يا اخوتاه و يا حملة نعشاه لا تغركم الدنيا كما غرتني و لا يلعبنكم الزمان كما لعب بي فخافت
 ما تركت لورثتي و الديان يوم القيامة يحصني و يحاكمني و انتم تشيعوني و تدعونني اخبر ابن ابى الدنيا في القبول و ان
 الشيخان عن ابى سعيد قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا وضعت الجنازة و احتموا بالرجال على اعناقهم فان كانت حية
 قالت قدومني قدوموني و ان كانت غير حية قالت يا ويلها اين تذهبون تنزع صوتها كل شيء الا الانسان ولو سمعته
 الانسان لصعق و عنده ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الميت يعرف من نفسه و يحل و يكتبه و من يدنيه في حفرة اخرجه
 و ابن ابى الدنيا و الطبراني في الاوسط و المروني و ابن ندة و ظاهر اين احاديث عود روح لمبوي ميت درين حال قبل

وفی او ست مگر آنکه بکر بن عبداللہ بن مرزوقی گفته بلفظی ندانم میت میوت الا وروحه فی بد ملک الموت فمیت میوت و
 کیفیوت و نه و هویری ما یصنعا یا اثر جابن ابی الدنیا و حدیقه گفته ان الروح فی بد ملک المجدد تیاب فاذا حمله تبعه فاما
 وضع فی القبر یثبته فی الزج البقی مگر آنکه مرزوقی تابعی است و ثانی موقوف پس اگر این آئنا صحیح شود و رفع آن ثابت
 گردد و صلیح تفسیر برای احادیث معرفت میت بغسل خود و کلام فوق لغش فقط بروج باشد و تشریح این منظومه
 گفته که چون روح برآید او را آسمان می برند اگر صلیح است و رهای آسمان برای او متحقق میگردد آنکه سجده زیر عرضش
 میکند و حق تعالی میفرماید بنویسید کتاب بنده مراد علیین و برگردانید روح او را بسوی زمین چمن و دراز زمین آن فرام
 و در آن اعاده او کنم و از آن او را بار دیگر برآورد پس روح رجوع بارض میکند غسل جسد خود را می بیند و در بعض وایات
 آمده که روح در دست فرشته خاک می باشد پس می درآید در آن و اگر غیصه است برای او فتح ابواب سمائی شود و
 بعد تشویق تراب بروی در جسدی درآید از برای سوال انتی بعدہ ناظم گفته و کما یصحی لدی الجمیع موت لا یحیو
 لظاہر الماتود احادیث صحیح و دارد آنکه بآنکه روح عود میکند بسوی میت و وی بفرستاده در قبر می نشیند و مخاطب
 میگردد و این ظاهر است و آنکه حیات کامله با جمیع اجزاء است بهم میدهد و ناظم و تشریح حد و راز قنای وای حافظ
 این خبر روح نقل کرده که وی پرسیده شد از قنود میت نزد سوال که آیامی نشیند یا سوال که ده می شود و او ناظم است
 گفت نه بقدر لکن ظاہر الخبر ان الروح تحمل فی نصف الاعلی انتی و جمیع التشتیت گفته و لا اعرف الخیر الذی اشار الیه انتی
 حافظ ابن قیم نوشته الاحادیث مصرته باعادة الروح الی البدن لکن بذه الاعادة لا تحصل بها الحیوة المعصودة الیه
 یقوم بها الروح بالبدن و یتلج الی الطعام و نحوه انما یحصل بها البدن حیوة اخری یحصل بها الامتحان بالسؤال و کما
 ان حیاة النائم و هو نائم غیر حیاة المستقیط فان النوم مع الموت و لا یغنی عن النائم اطلاق الحیوة فکذاک حیاة
 المیت عند الاعادة غیر حیاة الحی و حیاة لا یغنی عنهما اطلاق اسم الموت بل امر متوسط بین الحیاة و الموت کما ان
 النوم متوسط بینهما و لا دلالة فی الحدیث فی انما حیاة مستقرة و انما یدل علی تعلق ما لها بالبدن و هی لا تزال متعلقة
 به و ان بلی و تمزق و تقسم و تفرق قال شیخ الاسلام ابن تیمیة روح الاحادیث متواترة علی عود الروح الی البدن
 وقت السؤال و سوال البدن بلا روح قول طائفة منهم ابن الزعزعی و علی عن جریر و انکره الجمهور و قالهم آخرون
 فقالوا السؤال للروح بلا بدن قال ابن حزم و آخرون منهم ابن عقیل و غلط و الا لم یکن المقبر بذلك خصا صلی سید علا
 محمد بن اسماعیل هم گفته فلت انما حدیث کما قاله ابن تیمیة و انه علی انه یعاد الروح الی البدن ثم یسأل قال سوال للروح
 فی البرزخ انتی و جاء فی المنکر و النکیر و صفهما بین الودی شهیر و جمیع التشتیت گفته که انما یعاد
 من الایات و یحسن ان تكون القافیة مقیة فتوقف بالسکون علی اراء فیها و الا کان محال ان الشهیر خبر و صفهما
 انتی گویم در بعض نسخ بجای لفظ جاب و لفظ جاب آمده و در تفسیر نکیر و شهیر را برفع و شبل علی توان خواند و چه

ملکین بکنکر و کنکر در حدیث انس مرفوعاً آمده و منکر بفتح کاف اسم مفعول است حکیم ترمذی گفته و سمیا منکر و کنکر الان منکرها
 لا تشبه خلق الملائکین ولا خلق الملائکة ولا خلق الملائکة بل جاعل خلق بیع لیس فی خلقهما انس للناظرین الیهما جاعلها انس
 تعالی تکریمه للمؤمنین لیسبته و یصوره و تمکال المنافع فی البرزخ من قبل ابن عبث حتی یحل علیه العذاب انتهى جعل ان
 از دقان اسودان - شعرهما یسبح الیه الجلال - جعل بفتح جیم است و زید یگفته جید در صفات رجال مدح و ذم
 هر دو باشد پس معنی مدح آنست که شدید الاسرار و الخلق باشد یا جید الشعر ضد سبط باشد زیرا که سبط است اکثر و شعور جیم است
 انتهى و لفظ جعدان را در وصف ملکین بن المبارک و زید و بن ابی شیبہ و آجری از حدیث ابی الدرداء اخراج کرده اند
 و فیہ جمادیکان از رقان جعدان الحدیث و گویند که مراد شدت خلق است و اند علم و اما اسودان از رقان پس ترمذی
 از ابو جریر آورده قال قال رسول اللہ صلی الله علیه و آله اذ اقمتم المیت او قال حدکم اماه مکان اسودان از رقان فیقال لاجتماع المنکر
 و الآخر کنکر الحدیث و اما مضمون صراع ثانی پس در حدیث تمیم داری است نزد ابویعلی و ابن ابی الدنیا و ناظم آنرا شرح
 الصدور بطوله سوق کرده و فیہ بیعت الله ملکین ابصارها کالبقر الخاطف واصواتها کالرعد القاصف و انیابها
 کالرصاص و انفاسها اللهب یطآن فی اشعارها بین منکلی کل واحد منها مسیر کذا و کذا قد نزعتم منها الرافعة و الرحمة
 الا بالمؤمنین یقال لها کنکر و منکر فی یکلو احدیها سطرقة لو اجتمع علیها اشطان لم یقلوا بالحدیث و از اینجا معلوم شد معنی
 قول ناظم مع صوتهما کمثل رعد الخاطف - والعین تروی مثل برق الخاطف - و بهیتر در کتاب اب القبر
 از ابن عباس آورده قال قال رسول اللہ صلی الله علیه و آله انتم یا عمر اذ انتمی بک الی الارض فحضرک ثلاثه اذرع و شبر فی ذراع
 و شبر ثم تاک منکر و کنکر اسودان یحبران اشعارها کان اصواتها الرعد القاصف و کان انیابها البرق الخاطف یخفان علی
 الارض بانیابها فاجلساک فز عافیا لاک و یوم لاک قال یا رسول الله و انما یوم من علی ما نا علیه قال نعم قال انکما باذان
 و ابن ابی الدنیا و بیعت و حاکم در تاریخ و بهیتر در غرر اخبار عن ابن الخطاب روایت نمود و اند قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله انتم اذ انتم فی رابعة اذرع فی ذراع و رایت منکر و کنکر اقلت یا رسول الله و منکر و کنکر قال فتانا القبر
 یحشان بانیابها و یطآن فی اشعارها اصواتها کالرعد القاصف و ابصارها کالبقر الخاطف معهما ربة لو اجتمع علیها
 اهل منی لم یطیقوا دفعها هی علیها الیسر من حصای هذه فامتنحاک فان تعابست اولیو بیت ضرباک بها ضربت تصییرها
 رما و اقلت یا رسول الله و انما علی حالتی هذه قال نعم قال اذ اکفیکها و طبرانی در اوسط و ابن مردویه از ابو هریرة روا
 نموده قال شهدنا جنازة مع رسول الله صلی الله علیه و آله فرغ من دفنها و انصرف الناس قال له الآن یسمع خفق نعالکم اما
 منکر و کنکر حدیثا مثل قد و الخاسر انیابها مثل صیاحی البقر و اصواتها مثل الرعد فیلبس فیها لانه ما کان یبصر و ما
 فی حدیث او گفت و دجی من نحاس - و کالذهب شبه الانفاس - یعنی یا چشمهای ایشان مثل نگین
 نحاس باشد از شدت حرمت و انفاسها همچو زبان آتش هر گاه یکی از آنها نفس است کند از دهنش شعله برآید و نمودن آتش

و هو الذي ثبت المؤمنين بالقول بالاثبات قد حفر الارض بانياب قري + مثل صياحي بقول اثره
صياحي بمطمين بمعنى قرون بقروا حدس صدقة است بالقضية و اين رويت بچشم سراسر باشد و دندانها از دهن برآمده
بمثل شانه های گاو در گذشته تا زمين رسیده و زمين را بطول و قوت خود کاویده تا ميت برسند و معهما فويزة
لويج فتح - اهل صنى رضعوا الحوق فح + مرز به نمود و حد يد را گویند و اصلش مدقه است که بدان خطه را بگویند قاله القاضی
صدر الدين المناوي فی تخریج احادیث المصالح و حدیث این ضمنون گذشته و مراد بآبل منی جمع جم و مجمع اعظم است نه صحر
و تخصیص و عدم نفش بنا بر نقل باشد و در دست ایشان همچو پرگاه در دست یکی از بنی آدم بود و لغو بالبدنه علیهما
الصورة والسلام + و هلک الملائكة الکرام + گویند از ناظم است که خلقت ملائكة مخالف خلقت محمودان است
در جمع الشیة گفته لان مراده ان الملائكة کلهم فی هذه المخلقة خلقة نکر و منکر انتهى و در شرح دیگر گفته و به گفته الامام
عن الیهین و عن الشمال انتهى گویم بمعنی که همه ملائک یک شکل منکر و نکر اند تا بحديث صحيح مرفوع ثابت نشود و محل تامل است
چه ظاهر آنست که بول صورت و قبح منظر خاص با ایشان است و لهذا نام ایشان منکر و نکر مقرر شده و بقیه ملائک به
صوره اند اگر چه خلقت آنها خلاف خلقت محمود انسان و دیگر کائنات باشد و لهذا موصوف شده اند بکرام بره
و دیگر اوصاف حسنه و عجب از حضرت سید علامه محمد بن اسماعیل السمری است که اقتصار بر عبارات مذکوره فرمود و تصریح
باین شبیه نکرد گویند نزد وی قدس سره نیز همین مراد متعین است فیهضرائه و یقعداناه و بعد ما یقعد یسا کانه
اجری و در شرحه از ابن سحر آورده قال ذاتی العبد بعث الله الیه ملائكة یقبضون روحه فی الکفا فاذا وضع فی قبره
بعث الله الیه ملکین فیهضرائه فقیولان یبکی الحدیث ای یکبار نه باز علاج و یقعداناه جالساً و لیلاً لا سؤال فتنه و امتحان
و این سوال از سه چیز خواهد بود چنانکه ناظم بدان اشارت کرده عن ربه و دینه سلیبا + و عن نبیه لکی بحبیبا +
سلیب یعنی سلوب است یعنی سلوب الکفن و این تفصیل سوال در احادیث چند آمده از انجمله یکی حدیث تیم دارمی از آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم است ان الملكین یقولان لما جلس فیستوی جالساً فی قبره فستقط الکفا فی حفرة فقیولان من بک
و ما وینک و من نبیک الحدیث اخر جابر البعلی و ابن ابی الدنیا و ترواه ثعلب ثلاثه + و وهلاکة شهوة کلاه + و رقابون
گفته الشراة و الشر التفرق و القبدیر کالشر فرة انتهى و بی کثرة الکلام و ترویده و تلتکة بمعنی تحریک و اخلاق است
ای زرع و عه و اقلقه و زلزله و بهی الاصل السوق بفتح و و تلتکة توهیلا او فرعه و توهل کاهناتال اینها کافر عتیقی در
کتاب عذاب القبر از ابن عباس آورده قال قال رسول الله کمین انت یا عمر اذا انتی بک الی الارض الحدیث و تقدیر
و اخرج ابو نعیم و ابن ابی الدنیا و الآجری فی الشریعة و البیہقی عن عطاء بن سيار قال قال رسول الله کمین لعمر بن الخطاب
کیف بک یا عمر اذا انت مت فقا سواک ثلثة افرع و شبر فی ذراع و شبر ثم رجوا الیک فخلوک و کفکوک و خلوک ثم
احتکوک حتی یضعوک فیه ثم یسوا علیک فاذا انصرفوا عنک لقیک فتبانا القبر منکر و نکر صوتا کما کلامه القاصد ابصارها

مثل البرق انما طفت فتنها وشر ترك و هو الاك فليكن باب عند ذلك يا عمر قال يا رسول الله سمع عتلي قال نعم قال
 اذن انكفيا وذا من رسل رجاله ثقات و كسر اسواله في المجلس فلاذ عوات بالانفس ناظم شرح المصدر
 گفته في روايت انه يسأل في المجلس الواحد ثلاث حرات و باقى الروايات في ذلك مطلقة فالماطيق يحل على ذلك فليكن
 الحال بالنسبة الى الاشخاص انتهى گويم در شين گفته روايت تکرير ضعيف است پس صاحب تعارض با صحيح نشود و غرض
 انفس علاج و عفت است بيرا که مقام مقام امتحان است و هي اشد فتنه يلقاها العبد طوبى للذي
 يوتاهها يعني اگر چه برای مرده فتن متعرضه بسيار رايش مثل آنکه نزاع متضاير شيطان بعين بار بار آورده گمر کردن و
 و صورت هوي که ذکرش گذشته بنظري آيد و امثال ذلك ليكن اين فتنه سخت ترين فتن است که بنده شمرنده و پيش
 مي آيد و انيمنى در حديث مرفوع نزد جوير از ضحاک از ابن عباس است شده وفيه انه يقول لا الملك و نيک فيقول
 ديني الاسلام فيقول من نيک قال محمد فيقولان و ما يدريک قال قرأت کتاب الله فقامت به و صدقت و تهنأه عند
 و هي اشد فتنه تعرض على المؤمن فينادى مناد من السماء ان صدق عبدي فافرشوه من فرش الجنة و اكسوه من كسوتهما و
 طيبوه من طيبها و فسخاله في قبره البصر و الحديث سياتي اللهم اني اعد ذك من عذاب القبر و فتنه بيد الله هنالك
 الشيطان يوحى اليه قاله سفيان اشارت است بسوى اخراج حكيم ترمذى در نوادر الاصول از سفیان ثوري
 که گفت اذا سئل الميت في قبره ترائى للشيطان في صورة فتيش الى نفسه انار باک حکيم گفته و يؤيده من الاخبار قوله صلعم عند
 الدفن اللهم اجره من الشيطان فلوم يكن الشيطان هناك سبيل او دعاء بذلك انتهى گويم حکيم اشارت کرده است بهي ثواب بن محمد نزد ابن بابيه
 و بيهقي و بسنن است و لفظه حضرت ابن عمر جازة فلما وضعا في اللحد قال بسم الله و في سبيل الله اخذني تسوية اللحد
 قال الحمد لله يا شيطان و من عذاب القبر فلما سوى الكتيب عليها قام جانب القبر ثم قال اللهم جاف الارض عن جنبها و صعد
 روحها و لقمها منك رضوا ناظم قال سمعت من رسول الله صلعم و اخرج الحكميم عن عمرو بن مرة قال كانوا يتحجبون اذا دفنوا الميت
 ان يقولوا اللهم اعذه من الشيطان الرجيم و القلام و الشيطان برای جنس يا عمدت چه همه معاصي با مراد است و مني آن جن
 متمر دست و ليس عن غير اعتقاد يسأل اتى بهذا خبر مفصل و طريق گفته اختلاف الاحاديث في كيفية طيبوها
 و الجواب و ذلك بحسب الاشخاص فمنهم من يسأل عن بعض اعتقاداته و منهم من يكلمها و يحتمل ان يكون الاختصار على البعض من بعض
 الروايات و اتى به غير تاما انتهى ناظم عقب اين نقل گفته قلت و الثاني هو الصواب لا اتفاق اكثر الاحاديث عليه نعم فوجدتها
 خصوصاً في روايتي و ادو عن ابن عباس فاسأل عن شئ بعد ما و لفظ ابن مردويه انه لا يسأل عن شئ من التكليفات غير الاعتقاد
 خاصة و صرح به في روايت البيهقي من طريق عكرمة عن ابن عباس في قوله تعالى يثبت الله الذين امنوا الآية قال
 الشهادة يسألون عنها في قبورهم بعد موتهم قبل احكامته ما هو قال يسألون عن الايمان بحمد صلى الله عليه وآله و سلم و امر الجنب
 انتهى مخفى نماند که ناظم صرح تعرض بذكر جواب ميت نکرده و نه آنچه بر جواب مذکور متعرض مي شود پس سيد علامه محسن اسمعيل في

برای تمام افاده توفیق نظام نظم شامل بر جواب موتی کرده آنچه بران از ثواب و عقاب تفرع می شود و آیات غدییه بیان فرمود و گفت سه فصل خان شنبه در السعیا و قال جوابا نا فاعا عند هاهنا و صلوة القرآن و الصلوة + الصوم و الصلوات و الطاعات معنه یجادل و فیه تشفع بخصوص الشیخ و عنه ینسخ و گویم زیرا از معاذ بن جبل روایت نموده قال قال رسول الله صلوات الله علیه و آله ان من یقرض القرآن علیه خیمه من نور یتقدی بها الی السماء کما یتقدی بالکوکب الدری فی بیح البحار و فی الارض القفر فاذا مات صاحب القرآن رفعت تلك الخیمه فتقف الملائکة من السماء فلما یرون ذلك النور یقلعون الملائکة من حی الی السماء و تصلی الملائکة علی روحه فی الارواح ثم تستقر الی یوم یبعث و امن رجل یعلم کتاب الله ثم یصلی ساعه من لیل الا و صحت به تلك اللیل الی الماخیزة اللیل الی المستانقة ان تمیله ساعة وان یمکن علیه خیمه و اذا مات و کان اهل بی جهنم جاء القرآن فی صورته حسنه جمیله فوقف عند راسه حتی یدرج فی الکفانه فیکون القرآن علی صدره و یلکف فکانا موضع فی قبره و یسوی علیه القبر و یفرق عنه محاربا نه نکون فی قبره فیکون فی القرآن فیکون مینه و مینه فیکون الی الیک حتی نسا فیقول لا ورب الکعبه انه لاصحابی فیل فیست خذله و علی قال ان کتابا و امرای شی فاما منی الامر و دانی کان فی است فارقه حتی اذ فکنته ثم ینطق القرآن الی صاحب فیکون انا القرآن الذی کنت تجمر فی تخفیفی فانا جیبک و من اجبهته احب الی من یمسک بک بعد مسک منک و کبریم و لا حزن فیسأل منک و کبریم و یصعدان و یقوی هو و القرآن فیکون لا فر شک فرأنا لیلنا و لا و شرک و اما احبنا عیلا کما اسمرت لیک و انصبت نهارک فیصعد القرآن الی السماء اسرع من طرف فیسأل الله ذلک فیعطیه ذلک فینزل الی ملک من مقر الی السماء السادسه فجاء القرآن فیصعد الی السماء استوشت فاروت منذ فانتک ان کلت الله تعالی حتی اخذت لک فرأنا و دنا و اوجبتک بر فقم حتی تقر شک الملائکة فتمضه انه انا الطیفانم فیسأل فی قبره اربعه عام ثم یوضع فی قبره و یطمان من حریر خضر و حشوه المسک الا ذر و توضع لمراتی عند جلیه و راسه من السندس و الاستبرق و یسرح له سراجان من نور اجمعه عند راسه و جلیه زیره ان الی یوم القیامه فیصعد الملائکة علی شقه الایمن تستقبل القبله ثم یوقی بایمن ایمته و یصعدا عند و یقوی هو و القرآن حتی یموت الحدیث قال فی شرح الصدور انه حدیث غریب فیه جماله و انقطاع و ورود بهذا اللفظ بطوله من حدیث عباده بن الصامت و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلوات الله علیه و آله ان من یتق الله فی نفسه لیس فی قبره انه لیس مع تخفیف فاعلم عین یولون عنه فاذا کان مومنا کان الصلوة عن یمینه و الصوم عن شماله و فعل الخیرات و المعروف و الاحسان الی الناس من قبل جلیه فیکون من قبل راسه فیکون الصلوة لیس قبله مدخل فیکون عن یمینه فیکون الزکوة لیس قبله مدخل فیکون من قبل جلیه فیکون فعل الخیرات و المعروف و الاحسان الی الناس لیس قبله مدخل فیکون الی جلیه فیکون و قد مثلت له الشمس قد قربت من الغروب فیکون له اخبرنا عما نسا لک فیکون دعونی حتی یصل فیقال لک استقل فاجبرنا عما نسا لک فیکون عما نسا لک فیکون فی هذا الرجل الذی کان فیکم یعنی النبی صلوات الله علیه فیکون شهد الله رسول الله صلوات الله علیه و آله بالبینات من عند ربنا و صدقنا و اتبعنا فیکون له صدقت علی نذاریت و علی نذرت

وعليه تعبت انشاء الله تعالى ونفسه في قبره تدبره فذلك قوله تعالى يثبت الله الذين امنوا الآية وبقوله تعالى
 له يا ابا النضر فيقال هذا منكر الكون عصيت الله فزاد غبطة وسرورا فاعاد الجسد الى ما يرى منه من التراب ويجعل روحه في
 النسيم الطيب وهي طير خضر تعلق في الجنة اخرجه منها وفي الزهد وابن ابى شيبة وابن جرير وابن النضر والطبراني في الاوسط و
 ابن خبان في صحيحه وابن مردويه والحاكم والبيهقي واحاديث درين باب بسيارست ودر شمس الصدور وجميع التثنية وقصر
 الآمال وغيره بالفاظ عذرية وترجمه فارسى مذکورست **ع** يقول ربى الله ثوابا حسدا نبينا بلخنا صاير شد
 قد جاءنا بالبينات والهدى وثنينا دى حسدا ذاك المندى من قبل الرب بان قد صدقا
 فافرشوا في قبره النار فافرشوا في القبر من البصير ولتغصوا بالاله للنظر ينظر منه في الجنان من
 يا حسدا من منزل اعد له والبسوه خيرا ملبوس وثنينا من فورة العروس والرجل الصالح
 وهو العمل بياتيه في مدفنه ويدخل بياتيه بالوجه الذي الخين يحشى فففيه الانس للمقبون وورين
 باب حديث براين عازب بطرق صحاحه ابو داود وحاكم وابن ابى شيبة وبيهقي وطيا السى وغيرهم مد وورين
 كتاب بشير كنه شته واخرج احمد والبيهقي بسند صحيح عن عائشة وفيه واما فتنه القبر فبى عنى ليا لولن فاذا كان الرجل الصالح
 اجلس في قبره غير فزع ولا مشغوف ثم يقال فيما كنت فيقول في الاسلام فيقال يا هذا الرجل الذي كان فيكم فيقول محمد
 رسول الله جاءنا بالبينات من عند الله وصدقنا ففزع له فزجة قبل النار فينظر اليها اعظم بعضها بعضنا فيقال له انظر
 الى ما واكل الله ثم تفزع له فزجة الى الجنة فينظر الى زهرتها وافيها فيقال يا هذا فقد كرمنا على النعيم كرم الله عليه
 تبعث ان شاء الله تعالى وورين باب ست از ابن عباس بن زواين جبرير وابن ابى حاتم وبيهقي وفيه فيقال له من ربك فيقول
 ربى الله فيقال له منى سواك فيقول محمد فيقال يا هذا قال شهدان الا الله وان محمد رسول الله فذلك قوله تعالى
 يثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت فيوسع له في قبره مد بصره ونحوه عن ابن مسعود وعنه ابن جرير والطبراني والبيهقي
و عن ابى قتادة الانصاري عنه ابن ابى حاتم والطبراني في الاوسط وابن منة قال ان المؤمن اذا مات اجلس في قبره
 فيقال له من ربك فيقول الله فيقال له من نبيك فيقول محمد بن عبد الله فيقال له ذلك ثلث مرات ثم يفتح له بابا الى النار فيقال
 له انظر الى منكر الكون لو زعت ثم يفتح له بابا الى الجنة فيقال له انظر الى منكر الكون في الجنة اذ ثبت وعن ابن عباس ثم يقول
 له نعم فورة العروس في جملها واه جوبير في حديث طويل عنه قرطبي ودر تذكره گفته در بعض احاديث يك فرشته ودر بعض
 دو ودر بعض سادة ذريت تعارض زير كذا اين اختلاف نسبت يا شخاص ست نزد بعض ودر شتمى آيندا اول
 وانشاء الله تعالى ودر بعض اقوام تمام نزد انصار مردم ودر بعض قبل انصار آيند براى تخفيف بر سبب
 حصول الشهادت ودر بعض كذا آيندا اخت يا شدر وى واصل بود براى طريقت بنا بر تقديم عنى صلح وواجب است
 كذا ودر بعض مسائل كذا يا شدر اگر چه در بيان هر دو مشترك اند ودر بعض محمل روايت واحد بطريق گفته ثلث ودر بعض

بهو الصواب انتهى گویم قریبی ذکر استیان ثلاثه مکر و چنانکه در حدیث ابن عباس است گویا جواب از آن همان جوابی است
 که آمدن سه فرشته برای زیادت تمویل بر بعض عباد است و این همه در جواب اهل ایمان است و اما جواب شقیما پس
 سید علامه میفرماید **و ان یکن جوابه فی القبر** و يقول هاهاه لست ادري مکان الجواب عنه
 لا دیتا و لا تلیت اخذ افترا و تا و جعله یضرب بالطارق و یسمع من کان فی الافاق و یحین
 یضیع ما خلا ابن آدم و المجن بیستثنی من العوالم و یثبته فی قلوب اهل الکفر فافشوه النار
 ذات اللمب و یقال انظر الی مکانک فی حنة اخلد من خسرتک و ابدلت عنه ما تری
 فی سقر و معذبا فی القبر حتی یخسر ههنا ینیه قبیح للنظر و الثوب و الیج قبیح الخبیر و یقول انی
 ما عملت فابشر بشر موعود له فانتظر و تریدی و ابن ابی الدنیا و ابن عاصم و آجری و غیرهم از ابوهریره
 مرفوعه در حدیث متقدم آورده اند و ان کان منافقا قال ای فی جواب المملکین سمعت الناس یقولون نقلت منتهم
 لا ادري فیقولان قد علم انک تقول ذلک فیقال لا یرض التملی علیه فتختلف اضلاع فلا یرال منها معذبا حتی یبعثه الله من
 مضجعه ذلک و در حدیث بر آن هم گفته شده آمده اند یا تیه مکان فیجاسا نه فیقولان من ربک فیقول یاه یاه لا ادري
 فیقولان ما دینک فیقول یاه یاه لا ادري فیقولان ذالرجل الذی یبعث فیکم فیقول یاه یاه فینا وی سناد من السماء انک
 عسدی فافشوه من النار و افشوا بالیا الی النار فیا تیه من جر با و مومها و یضیق علیه قبره حتی تختلف اضلاعه و یاتیه رجل
 قبیح الوجه قبیح الثیاب منتن الريح فیقول ابشر بالذی سیوکل هذا یوکل الذی کنت توعد فیقول من انت فوجرک الله الذی
 یجئ بالشری فیقول اما علمک انخیر فیقول رب لا تقم الساعة اخرجه احد و احکم و صح و ابن مردویه و البیہقی و غیرهم از اشع
 هنا و اسعه کلها بهذا الطعنه و فی بعضها زیاده انه یقیض لهن فی قبره حیات و عقارب تسعه الی یوم القیامه تسأل الی الله السلام
 قال لجلال الناظم و یسا لان کل اهل الارض و کحال عمر و امیل عند القبض یعنی نزول قبض ارواح و نیست
 در اینجا تعدد بلکه ملک الموت فقط یک کس است و اورا اعوان انده من الذی نص علیه القریبی و هو الذی
 اختاره واجبی و قریبی و تذکره گفته منکر و کبر و فرشته اند لا غیر لیکن بنا بر عظم جثه خود تمام خلق را در جنت و احد
 در مرگت و احد به مخاطبت و احد خطاب میکنند و وجهی که هر واحد خیال میکند که مخاطب است نه غیر او و او تعالی است
 را از سماع جواب بقیه موتی باز میدارد و گذشته که عذاب قبر هر چیزی شنود مگر تعلین و الله یسمع من اشیاء و هو علی کل
 شیء قدیر و او تعالی از ثواب اعمال اشخاص سه و قبیحه می آفریند زیرا که نفس عرض منقلب بخوبی نمیکرد و و شل نه باصح
 فی الحدیث انه یوتی بالموت کانه کبش الخ فیوقف علی الصراط فیخرج و محال است که موت کبش گردد زیرا که عرض است بلکه
 معنی آنست که او تعالی شخصی آفریده نامش موت می نهد و آنرا میان جنت و نار فرج کند و بگذارد و او در علیک من النبا
 التاویل فیه ماکرته انتهى حاصل و در موضع دیگر از ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله قال حررت علی ملک جالس علی کرسي

و جميع الدنيا و اقيما بين يدي او كتيبة و بيده لوح مكتوب فيه لا تلتفت يمينا ولا شمالا فقلت يا جبرئيل من هذا قال هذا ملك الموت فقلت له يا ملك الموت كيف تقدر على قبض ارواح جميع من في الارض برما و جبرئيل قال لا ادرى ان الدنيا كلها بين يدي و جميع الخلائق بين يدي و ابي تملأ في المشرق و المغرب فاذا انقضاء اجل عبد نظرت اليه فاذا انظرت اليه عرفت اعوان من الملك انما مقبوض عدوا عليه فطشوا به لئلا يكون نزاع روجا فاذا بلغوا بالروح الحلقوم علمت ذلك فلم يخف على شيء من امره فموت يدي فاستتر عنته من جسده الى قبضته انتهى و درين باب روايات مست که قرطبي بلا سند و ترجيح ذکرش کرده و از اینجا معلوم شد که قول ناظم که حال ملکین مثل حال ملک الموت است مفاد عبارت قرطبی نیست و جواب حقیقی آنست که این امر از ان جنس است که ایمان بدان واجب است و تفحصایش سپرد علم آتی است زیرا که تفحصایش غیر نیاید و با آنکه قرطبی بناء سوال بر عدم جواز حلول شخص بر احد در دو مکان در یک وقت کرده و این قیاس احکام ابدان ملائکه بر بنی آدم است و قیاس فاسد است زیرا که ملائکه ارواح لطیفه اند و حق تعالی ایشان را قدرتی بخشیده که بنی آدم بر معرفتش قادر نیستند تا بحصل آن چه رسد و کیفیت یکی از ایشان با بین سماء و ارض و ادراک طایفه العین قطع میکند و جلال سیوطی قائل است با آنکه این مذکورات کائن مقدور غیر محال بر بنی آدم است و کون و بیکان بنی آدم و احد محال نیست و درین باب رساله تالیف کرده و نامش القول المنجلی فی تطورات الولی نهاده اگر چه این کلام باطل و از هر دلیل عاقل مست قاله فی جمع اثبتیت و قرطبی در کلام خود تعرض بسبب تجسم اعراض کرده و بسط این جواب جای دیگر از تذکره نزد شفاعت قرآن برای مومن نموده و این باجوزی در کتاب فضیله المشتاق و الطریق الی الملک الخلاق حدیثی در باب بیان توبه بصورت حسن آورده و سید علامه محمد بن اسمعیل گفته که قول قرطبی بخلق ملائکه از ثواب اعمال خلاف چیزی است که با را از اهرشته بلکه ظاهر آنست که این اعراض نفسها اجسام میگردد و همچنین عمل صانع و قهر و جلال او و نیست مانع از ان در قدرت الهیه و ایمان آورده ایم باحوال اخذت و عقل آفرینی شناسد و یک کیفیت آنرا میداند و فالنا لا یؤمن بان الاعراض تتقلب اجساما بقدره خالق الاعراض و الاجسام و سیوطی رساله المعانی الدقیقه فی ادراک الحقیقه که در جواب شبهات کمال تجسد اعمال و تجسد موت بصورت کمش تالیف کرده نوشته است تحقیق الشامل لذلک و غیره ان جميع المعانی المحققة عندنا متصورة عند الله تعالى بصورة الاجسام و متشخصة بعمورة الاشخاص ان کنا لا نحس ذلک لکوننا محجورین عنه و الاحادیث النبویه ناطقة به و شاهدة له قال و ان رؤیة المتأمن من ذلک فان الرائی یرى فی منامه اجساما تاول باعراض فتلک الاجسام المرئية هی صورة تلک الاعراض المعبر عنها فی عالم الملكوت بعدة احادیث تجسد ایمان میکنند و صلوة و صیام و ذنوب و خطایا و جم و ذکا و لعنت معروف و نکر و ایام و غیر ذلک سوق کرده و خبر اده عن المسلمین خیر اسید علامه محمد بن اسمعیل میفرماید: «ما کان له الا حدیث» و این معنیها را لم یکنه السیوطی فی تلک الرسالة و ذکر ما فی سائر کتب الا یعنی ان یتوقف فی التصدیق فی تجسد الاعمال اصله انتمی و در

در نشور زیر قوله تعالى اليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح ودر جامع كبير وغيره از كتب معروفه احوال و چند دين با
 ذكر کرده هر که عارف آن عايد است تجسد اعراض را باخبار صادق مصدر و حق بعلم يقين مي دانند و وسيله ارشاد
 در تقرير تجسد اعراض زير بحث ميزان آخرت اطالته کلام کرده و گفته که ان الموزون هو صور الاعمال و حافظ ابن حجر
 گفته ان الاعمال هي التي توزن وعن ابي مال وادع النبي صلى الله عليه وسلم قال يوضع في الميزان يوم القيامة ثقل من حسن الخلق
 اخرجه ابو داود و الترمذي و صححه و ابن حبان الى غير ذلك من الاعاديث الصحيحة و هي الكثير الطيب و اختار في صنفها
 الحليم و تعدل هذا الملك الكريم پس براي هر شخص دو فرشته مثل دو كاتيب اعمل قرار داده و عبارتش در
 منهاج اين است الذي يشهد ان تكون ملائكة السؤال جماعة كثيرة وليس في بعضهم مثلاً بعضهم كبير فيبعث الى كل ميت منهم
 اثنتان كما كان الموكلان عليه كتابا اعماله ملكين انتهى و حكيم را بايد شافعيست و باين بشارت كرد تا نظم در قول خود
 وقال بل ملائكة السؤال جماعة ككاتب الاعمال و فبعضهم يمنون يسمى و بعضهم له النكير
 و سماه فيرسل الله لكل ميت اثنين منهم يبعثا للفتنة و لكن در جمع التثنية گفته بذه دعوى من اعلم
 لا دليل عليها و اما هو قياس شبيهي كما قال في شبه فقا على الكفة و لا دخل هنا للقياس فاحوال الآخرة لا يجري فيها القياس
 على احوال الدنيا و لا جواب الا بالايان بما ورد في النص و تفصيل علم الاله تعالى و كلام حكيم ترمذي در وجه تسميه اين ملائكة
 بنكر و نكير نقل عن شيخ الصدور و ريشه درين كتاب بموضع خود مذکور شده فليراجعه و من يقول بمثل النبي انه قال
 عياض مالهو المرفعي + سيد علامه گفته لم اجد من قال انه يمثل النبي صلى الله عليه وسلم في القبر عند السؤال انا قال في شرح الصدور
 انه مثل شيخ الاسلام حافظ العصر ابو الفضل بن حجر بل يكيف الميت حتى يرى النبي صلى الله عليه وسلم فاجاب انه لم يرد في حديث و اما
 ادعاه بعض من لا يجيب به في سند قوي و انقول في هذا الرجل لا حاجة فيه لان الاشارة الى الحاضر في الذين انتهى و اين جواب
 حافظ مطابق جواب عياض است زيرا كوفي نيز انكار و در حديث درين باب کرده و هكذا اعنه اجاب ابن حجر
 وقال لا اصل لهذا في الاثر و من غريب ما ترى العينان + ان السؤال في القبر بالسرايا في
 افق بهذا شيخنا البلقيني و له اشارة لغيره بعيني + بلقيني نسبت است بسوى بلقنة بعضهم كثرت بلقنة
 بمصر و نام بلقيني شيخ الاسلام علم الدين است تاظم در شرح الصدور از فتاوايش نقل کرده که گفت ان الميت يجيب السؤال
 بالسرايا و لم اقف ان اربك على سنده و سئل حافظ ابن حجر عن ذلك فقال ظاهر الحديث انه بالعزى قال و يحتل مع
 ذلك ان يكون خطاب كل واحد بلسانه انتهى و هو متوجه لبعده تاظم به بتبعيت اجماع اهل لغت ضبط لفظ مكر و نكير کرده
 و گفته و ضبطه استنكف الكشاف و فلسفه ادري فيه من خلاف + يعني ميان ايم لغت و حديث
 كوفي بر الدين و قاموس بدان تصریح کرده و ذكر ابن يونس صرح بمنا + ان الذين ياتيان للوصفا
 من الله شير و البشر و لو اوقف في ذا على ما هو في حديث غياض الدين بن يوسف از شافعيست و نقل

۱۰۵

صاحب کتاب حلیۃ الاولیاء است سید علام گفته کتاب نفیس جمع کل معنی حسن و شتمل علی تراجم فاضل السلف بحیث
یعنی نظیر و انتی اسناد قد صم و هو مریسل و قد یونی من جهة متصل یعنی اگر چه در ظاهر مریسل است
لیکن نزد تامل اتصالش از جهت نقل طاروس ترا از صحابه نمایان میگردد زیرا که استحباب طعام درین ایام متکثر است
که این عمل نزدشان معلوم است پس اگر حکم بان اتصالش باین جهت نگذرد پس این بقول از صحابه عاضد مریسل است چه از
وجه اعتقاد ارسال یکی موافقتش بقول یا فعل صحابی است و درین حین بالاتفاق ترجیح باشد این است تقریر در کمال غلظت

۱۰۶

و در جمیع اثبات گفته لمجد اجماعه التي اشار اليها انه يروى متصل بالما وجد الامس بالما و لا غير و حكمه الواقع كما قد
قالوا اخذ الخليل الرازي في محله اشار الى ان حديث طاروس وان كان مرسلًا فان في حكم المرفوع وذلك لما تقرر في اصول الفقه
وغيره بان كل ما يأتي عن الصحابة وكمبار السابيعين مما لا يصرح للاجتهاد فيه فان له حكم المرفوع فيكون دليلًا و ذلك لان الراوي
ثقة و امور الآخرة و المرفوع مما لا يدخل تحت الاجتهاد بل لا يوجد الا عن الطرق النبوية من الوجهي قال الرازي في الحصول اذا
قال الصحابي قول ليس للاجتهاد فيه مجال فهو محمول على السماع تحسینا للفظ و ما روى طاروس من هذا القيل انتهى بهذا مراد
الناظم و به يعرف صحة رواة الكلام اعملي في نقد و ملائكة السؤال و كلام ابن يونس في انهم جماعة قياسي اعلم ان كليات
و السينات فانه قياس القياس كما قال الناظم و ليس للقياس في ذالباب من مدخل عند ذوي الالباب

۱۰۷

و اما التسليم فيه الا في و الا هيا حيث انبأ الصادق و فيه ان قد كانت الصحابة
يرون اطعامه استجابة بگذشت قول طاروس انهم كانوا يستحبون ان يطعم عنه تلك الايام و ظاهر آنست که در
یستحبون ضمیر برای صحابه است که ما قال الناظم في طول تلك السبعة الايام بمعونة في ذلك المقام تعليل بان
اطعام معونة است مدلول سياق اثر طاروس است و در این دلیل است بر حقوق صدقه میت و نفع آن برای هر چه و فقیر و بیمار
اشاره اند تعالی خواهد آمد و مثل ذاك جاء عن جاهد و خياله من عاضد و شاهد و مراد بجا بود بجا
مقری کی مفسر سولی سائب بن ابی السائب است از معبد بن ابی وقاص و غیره اخذ کرده و بر ابن عباس تنبی باقر آن کلم
را عرض نموده و نزد هر ترتیب توقف میگرد و می پرسید که در کدام یک از امر نازل شده است و قصه چه بود و بسیار متفکر بود
تا آنکه بسزین بابل رسید و با روت و ماروت را دیده که همچو دو گاه سرگون آذینیه از پس شیخ بر آورد و بهوش افتاد
و فاش دیند یکصد و سه صد و حاصل آنکه مثل روایت طاروس از مجاهد هم آمده و ابن عاضد و شاهد است و حدیث
ایضا تمسک الارواح فی بقودها سبعاً بالانصوف یعنی مجاهد گفته که روح در قبر هفت روز می باشد
تا آنکه سوال منقضی گردد و ابن جریر روایت کرده که روح منافق چهل روز در قفس می ماند و موسی هفت روز در
سیاتی فی کلام الناظم روح دوی الجمع فی القبور این وجب و هو اصل ما حافظ و منتخب ابن رجب بقدر شهر
معروف است و در جمیع اثبات گفته و هو امام عالم خلیل کثیر التالیف رحمه الله تعالی یعنی این همه را ابن رجب کتاب القبور

روایت کرده لیکن در نفس محمد بطور ازین آثار موقوفه چیزی نیست و الله اعلم و عن حمید بن عیسای و کذا
و ذلک فیما ابن جریر اسناد حمید بن عیسای بن قتاده لیثی ابو عاصم کی در عهد نبوت متولد شده قال سلم و غیره
او را در کبار تابعین شمرده و بود قاضی اهل مکة مکرمه حرره الله تعالی و مجمع ذکر او در تقریب است بانه یفقی سبعا
مومن و وادعیان ذوالفقار یفقی باین اثر را ناظم در و رشور باین لفظ آورده آخیر ابن جریر فی مصنفه
عن الحرث بن ابی الحارث عن حمید بن عیسای بن عمار قال یفقی رجلان مومن من منافق فاما المومن فصبیا واما المنافق فیفقی البعین
صبیا حاشی سید علامه میفرماید و لم اره فیہ عن ابن جریر کما فی النظم فانظروا فی نقل النظم و هو ذلک سنی ابن جریر
الا انه لا یوافقه قوله و ابن جریر اول الذین یبذل صنفوا العلم لنا تدوینا و نص حلیه احمد بن حنبل
و غیره من کل جبر معتلی یعنی امام احمد و غیره نص کرده اند باینکه ابن جریر اول کسی است که در اسلام بتالیف
کتاب پرداخته و بانه درین علم ساخته عامری در غرال نوشته عبداللک بن عبد العزیز بن جریر القرشی الکی اول من صنف
الکتب فی الاسلام علی ما قبل و قد اتفق علی ابن خلیکان و غیره وفاته فی سنة ثمانین و مائة انتفى و تمام ابن جریر و حیطه
بذلک الصالح است و غیره نوشته ایم و کما امام قدس حکمی فی کتبه و ما قد عزی لابن جریر فانه تبه و کما
الغوب ابن عبد البر فی تمهید و کوله من مقنفه و در جمع التشتیت گفته التمهید کتاب ابن عبد البر
تفسیر جامع و قد مر ذکر ابن عبد البر انتفی و وی از ایام مالکیه است تلاوه فی شرح الموطا المغربی و ابن رشتی و
کن ابن جریر یعنی ابن هر و مثل روایت ابن جریر نقل کرده اند و چون این روایت مخالف روایت طاوس و مجاهد است
ناظم اشارت بسوی ترجیح میان روایت مذکور و روایت حمید بن عیسای کرده و گفته و ابن حمید من جاهد اجل
کن الذین طاوس الخیر البذل ناهذ فی زمان الصطفی قد ولدا و قال قوم بلقاء سعد و ان
بذل الذین ان یعد فی کبار التابعین جلد و بملکه قد قص فی عهد عمر و ذلک اهل امره ابتکر
ابن جریر ذکر کرده که ولادت حمید بن عیسای در عهد رسول خدا صلعم بوده و او را دیده پس صحابی باشد و روایت صحابی ابن جریر
از روایت تابعی است بعد ترجیح داده که وی از کبار تابعین است و صحابی نیست و او اول کسی است که در کتب بعد عمر
رضی الله عنه مردم را وعظ گفته و قصص انبیاء علیهم السلام بیان نموده و حکایات قرون خالیه و وعد و وعید مذکور ساخته
سید علامه میفرماید ناظم محتاج این ترجیح نبود زیرا که میان روایت مجاهد و طاوس و روایت حمید بن عیسای ترجیح منافات
نیز که حمید موافق آن هر دو است و سبب لیکن اینقدر زیاده کرده که این خاص بوجهی است و منافق سی و سه روز زیاده بر آن
منتقن می نماند پس در روایتش زیادت است و زیادت عدل که منافق نباشد مقبول است که اعترف فی الاصول و علوم
یعنی بعد ناظم ایراد سوال بر روایت سب و روایت اربعین کرده و گفته فان تعقل فاکثر الاختیار و ضالیة
من صرفه التکرار پیش ازین چندین آیات گذشته و در چیزی از آنها ذکر نکرد پس سوال نیست مگر در روایتی تکرار

قوله

سه بار در یک مجلس آمده که قدره الناظم قد متناثره پس جواب داد و گفت جوابه ان السؤال فيها يخرج احد
 للذي في نفيها كذا يعني روايات خالی از ذکر تعدد و عدم و کذا است پس ثابتات تکمیل میکند و زنی آن میسر از دیگر است
 بر یک بار و بار هر دو صادق می آید کما قال وکل ما جاء من الاثراء وصدق بالمره و التعداد یعنی از
 افراد و روایات مطلقه پس مراد قطع هر جمع فروست نه یکسره و نه مصدر اقد و بر تقدیر که تحمل که مراد روایاتی باشد که
 با فخر و سخن غنی غیر آئوده اگر چه قول او بصدق بالمره و التعداد ملائش نیست زیرا که روایت مقیده بسبع خالی از ذکر نیست
 و کما قول او فی کما هایت کما للظلمه و حکم هذا زیاده النقصه و مشعر است که مرادش آن هر دو
 روایت طاووس و مجاهد است و مراد به از روایت عبید بن عمیر یعنی روایت آن هر دو مقید بسبع است مثل مطلقه نسبت
 به روایت مقیده یا بعین پس زیادت روایتش مجوز زیادت ثقه مقبول است کما قد مناه و این جواب بعینه در روایت آن
 هر دو و روایت عبید بن عمیر جاری است نظر بر این روایات متقدمه مطلقه حقیقه نه آنکه آن روایات در حکم مطلقه است
 و اگر ناظم قول خود بکلامها و الی آخره حدت میکند و عوض قول خود حکم باینکه الی آخره چنین میگفت و کل لخل
 عن القیوم مطلقه و کل ما قید من زیاده النقصه و خصوصاً هم می بود اول خود ظاهر است و اما ثانی پس
 از حیثیت شمول جواب است برای آنچه خالی از تعدید بسبع و غیر است و برای آنچه مقید بسبع نه غیر است زیرا که تعدید
 بسبع مقیده است نظر بر آنچه خالی از تعدد است و این کثر روایات است و مطلق است نظر بر روایت اربعین در هر صد است
 که زیادت ثقه است و جزو آنست که آنچه مقیده است از باب زیادت ثقه است و بدان پیشتر اشارت کردیم و گفتم که حجت
 بر ترجیح نیست بنا بر عدم تنافی بعد ناظم برای جمع میان روایات منتظما کرده و گفته که قرطبی آن سابق گشته است
 الا ترى للقسطی کیف حتم و بین روایاتها الخلف و قطع بان راوی البعض لم یفهم الذي
 اقتضاه الاخر فاجمع ذی و ذی و مراد قول قرطبی است که در جواب و الی دارد گفته و حاصل این است که در تعدد
 شیعین و ترمذی آمده که ملائک سألین و نفر اند و حدیث ابو داود و یک ملائک آمده و این اختلاف نسبت باشخاص است
 و حدیث ابو داود و احتمال دارد که مراد بدان سوال یکی و اتیان هر دو باشد و مشارکت در آمدن بودند در رسیدن پس راوی
 اقتضای هر دو ملائک سائل کرده و دیگر را ترک داده زیرا که وی در حدیث این گفته که در قبر او جز یک ملائک و دیگری نمی آید
 انتمی سید علامه فرموده این قاعده میان علما معروف است که عدم ذکر عدم نیست انتقی گویم و بعضی نسخ این روایت
 که اویش و کما قد حکمی است تا این بیت اخیر موجود نیست و بعضی شرا هم آنرا گرفته اند اما در جمیع النسخه بلان تعرض
 نموده کما عرفت قال الناظم و جاء عن عبد الجلیل القصوی فی شعب الایمان قول فاحدی من اصحاب الجلیل
 بن عطیه قیس قری است و شعب الایمان نام کتاب هقیق است که در آن از وی این قول نقل کرده است ابو داود
 و نسائی و بخاری و ترمذی از وی روایت کرده اند و احادیث او را خارج نموده این خبر معتقدانی گفته صدوقی و غیر قول

نکته

مشاریه و می بیند روح اما فاک فی نعیمه او فی حد اجزای الیه اکثر الی سلام بر نیکو که روح
 نسیم است و برین حال است کتاب و سنت و اجماع صحابه زیرا که صفحش در آیات و احادیث بتونی و قبض و مساکن اسرار
 و تناول و اخراج و خروج و تغیر و تضییع و رجوع و دخول و رضا و غیظ و انتقال و تردد و بر سرخ آمده و با نیکو میخورد و
 می آشناند و می چرد و می آید و میگوید می شناسد و انکار میکند و جز آن از آنچه از صفات اجسام است و غرض متصف
 باین صفات نمیکرد و نیست شک چرا که روح عارف خالق و مدبر کسوفات است و این علوم اند و علوم احوال اند
 پس اگر عرض می بود و علم بدان قائم می شد قیام عرض بعرض لازم می آمد و این فاسد است و اما آنکه روح و نفس یک چیز است
 یا دو شیئی متغایر پس صحیح آنست که شیئی واحد اند قال تعالی یا ایها النفس المطمئنة ادجی الی ربی و ادع الیه
 حیضیه و فرمود و علی النفس عی الجوی و اهل سنت مجمیع اند بر آنکه روح محدث و مخلوق است نه قدیم و واجب است
 نکرده اند برین حکم که زنا و دزدی و غیره جمیع بر حد و ثبوت روح محمد بن نصر و زنی و ابن قتیبہ اند و از اولین دعوی است
 حدیث الارواح جنود مجننه ما تعارف منها اختلف و ما تناكرت اختلف و مجننه نمی باشد مگر مخلوق و اما آنکه خلقت ارواح
 قبل اجساد است یا متصل وی پس بیان و قول است اول قول محمد بن نصر و ابن حزم است و بران دعوی اجماع
 کرده و هستند لال نموده بحدیث عمرو بن عبسہ فرمود از زبان بنده بلفظ ان خلق الله الروح قبل الجوارح و الباقی عام فاعترف منها
 اختلف و ما تناكرت اختلف و سندش ضعیف است و اهل مل از علمین متفق اند بر بقا روح بعد موت بدن و قیام
 دران راه خلاف پیوده اند و دلیل ما قوله تعالی است کل نفس ذائقة الموت و لا یست که ذائق بعد ندوق باقی
 ماند و برین تقدیر روح را روز قیامت یافتنا حاصل گردد پس ترا عاده کرده شود و بنا بر ظاهر قوله تعالی کل من جلیل
 فان یا نگردد و در استثنای قوله تعالی الا من شاء الله داخل باشد و برین مسأله و قول است حکایما السکة فی تفسیر السکة
 بالدر الطییم و قال الاقرب انما لا تقنی و انما من المستثنی کما قبل فی الحواصی و انتی و ابن قیم روح و کتاب الروح گفتار مختلف
 فی الروح بل تموت مع البدن ام الموت للبدن و حده علی قولین و الصواب انه ان ارید به و قیام الموت سفارته باشد
 قنیم هی ذائقة الموت بهذا المعنی و ان ارید انما تقدم فلا بل هی باقیة بعد غلبتها بالاجماع فی نعیم و عذاب و عن محمد بن
 بن سعد و ذکره رجل ینیب الی ان الارواح تموت بموت الاجساد و قال معاذ الله هذا قول اهل البیوع فان قبل بای
 شیئی متمايز الارواح بعد مفارقة الاشباح حتی تتعارف و بل تتشاكل شکل آجیب بان الارواح ذوات قائمه بنفسها
 تصعد و تنزل و تمهل و تقفل و تدب و تجی و تتحرك و تسکن و علی هذا اکثر من ثلثه دلیل مقررته منها قوله تعالی و نفس
 و صاویها فاخبرنا مسواة قال عن البدن الذي خلق فسواک نسوی بدنه کالتالیف نفسه فتسویه البدن تابعة
 لتسویه النفس قال و من باهنا یعلم انما تخدم بدننا صورة تمیز بها عن غیرها فانما تشار و تفعل عن البدن کما
 یتناثر البدن و تفعل عنها فیکتبس البدن الطیب و الخبیث منها کما تکتسبها هی منه قال بل تمیزها بعد المفارقة کیون

كما راجع النجى صلعم في ليلة الاسراء ومنها ارواح في حواصل طير خضر تخرج في الجنة حيث شارفت وهي ارواح بعض الشهداء
 لا جميعهم فان منهم من يحبس عن دخول الجنة ليدبر او غيره ومنهم من يكون على باب الجنة ومنهم من يكون محبوبا في قبورهم ومنهم من يكون
 محبوبا في الارض لم تحصل روحه الى الملاء الاعلى فانما كانت روحا سفلية ارضية فان النفس الارضية لا تجتمع الا في نفس
 السماوية كما انما لا تجتمع في الدنيا فالروح بعد الفارقة تعلق باكلها والمرجع من حب ومنها ارواح تكون في تنوير
 الزمان واوراح في نزل الدم الى غير ذلك فليس الارواح سعيدا وثقيلها مستقرة واحد وكلها على اختلاف محالها وتباكن
 مقارباتها اتصال باجسادها في قبورها يحصل لهم النعيم والعذاب ما كتب له انتهى وانما بين القيم از تفاوت مقاربات ارواح
 ذكر كرده اقول اهل علم واثنا صحابه واتباعهم فروعها بدو عاصدا وست خطبا آن همه در نيا خرابان درازي ست هذيل
 بن شمرصيل گفته ارواح كل فرعون در اجواف طير سودست صبح وشام بنار می آيند اين ست عرض آنها واوراح شهداء
 در اجواف طير خضرست واولاد سليمان كه بحث ز سیده عصافران در حيت وحقوه على الضحاك بدون ذكر الاولاد وحقوه من
 ابن مسعود ودرين باب روايات بسيارست كه در درشتو آندار آورده ودر مجمع التشتيت بابي در عذاب كافره ودر طبري
 نقل كرده وحقه ابو جهم و عذاب ابن محم ذكر نموده و حديث ابى امامه ورواي آخر حضرت مسلم كه زو ا بن خزيمه و ابن
 حبان و حاكم و بهيقي و طبراني ست و در ان انواع عذاب رجال و نسا كا ذين و ذنات ذكر است ايراد نموده و گفته و
 في الاممات حديث طويل راي صلعم عوالم من المعذنين فاما حاصل انه يعلم من مجموع ما وروان الارواح بعد الموت منته
 او معذبة آبن القهقرى مع گفته عذاب قبر وگونه ست يكى و اتم وان عذاب كفار و بعض عاصيات دوم منقطع و آن عذاب
 عاصيات خفيفه اجماع است مرتفع مى شود از ايشان و اين رفع گاهى بعدا يا صدفه و نحو آن باشد و در بدائع گفته از خط
 قاضى ابو يعلى در تعاليق نقل كرده ام كه لا بد من انقطاع عذاب القبر لانه من عذاب الدنيا والدنيا و فيها منقطع فلا بد ان ينتقم
 القضا والبللا ولا يعرف مقدار مدة ذلك و در شرح الصدور بعد اين نقل گفته و مكره اوست قول مجاهد لكفا جمعة يجردون
 قبا طعم الموت حين تقوم القيامة فاذا جميع بابل القبور يقول الكافر يا ويلنا من بعثنا من عوقل نافي قول الموت الى
 جنبه هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون انتهى سيد علامه گفته و اذا عرفت هذا فنقول الناظم ان من الارواح
 ما يكون محبوبا من فتنه لم اجد بل ظاهره ما سلفنا من الاحاديث من اول الكتاب انه اخذ من فتنه القبر ولا يجزى عنها و الله
 اعلم بمراده و انما فتنه اخرى و هذه المسئلة الشريفة او حجتها كذا اسماء لطيفه و مراد سلكه تقسيم ارواح
 بسوى منعم و معذب و محبوس ست چنانكه ظاهر سياق اوست و شرف بمعنى هاوست و كراسه واحد كراريس ست قاله الجوهري
 و ابو جعفر نخاس گفته معنى الكراسه الكتيبة المضمومة بعضها الى بعض والورق الملتصق بعضها ببعض من قولهم رحمكم الله اذ
 انصفت الرياح التراب به و ما وردى و در تفسير خود گفته اصل كراسه علم ست و منه قيل للصحيحة الكراسه انتهى مراد بكراسه
 در نيا جزو كتاب ست ضمنيتها و ائدا ففيسة لمن له اهلية انيسة يقال ضمنه الشيء تضمينا يتضمن

وکل شیء جعلته فی وعاء فقد ضمنته اياه وضمنت ما تضمنه کتابک اسی ما مثل علیہ کان فی ضمنه ای فی طبعه وحراره وضمینه
 مرغیب فیماست واین معنی مؤنس است وکذا کل فی مؤنس به اذ شهورت عنی صلاہ البطلان وحوالین بصرها
 من احد یعنی امر این رساله متصح وظاهر گردد وجمع التثنیت نوشته بذر رساله لم اقف علیها وایا عرفنا استی
 واما غایب در بالا کفار و من لیس اهل السخط الا قاله یا ویر معنی باسرع وکی یا البدر لبها ویرنه شمس اطلعت فی علیہ
 یعنی چون این رساله از من منشور شد واحدی آنرا نمی شناخت کسیکه حدیث نبوی دشتابی یا نکار کرد و گفت که مضمون این
 رساله صحیح نیست و همین است حال تا دو اتفاق هر زمانه که هر چه را می دانند و دست ایشان تا دوره و فلش زرسیده نزد
 و قوت بران تعلیل برد و انکار میکنند و کذب و ایما هم بطول و علمه و قضا در امور چنانکه عدم بلوغ با وج تحقیق می شود و کیف
 که سکونت حقیق تقلید را و بسیاری از سالکان دین زده است و از برکات شرع مبین و رحمت اچا و دیت و آیات
 کتاب مستبین و سنت سید المرسلین صلعم و هم ساخته الا من حصه الله تعالی و قلیل با هم فیت بدو من عند اللیس
 من اهل المعتزله و ذلک ذو سقاۃ بل ذلک و گو یا امراد برترکی در بجا حفظ و اطلاع است و باطل را و اهل علم
 یعنی راول صاحب حقاقت و سقاۃ است که با وجود علم بادت با نکار کرده و ثانی که ضعیف الاطلاع و قلیل العلم است
 تا توان بدید است یقال که الشیء یرک بالکسر و رک و رکات ای رقی و ضعف فهو رک یک و منه قولم اقطع من حیث رک
 تا اصل آنرا انکار جابل محاکمت و انکار عالم رکاکت است و این بلایی است که کمتر کسی از اهل علم و ایمه دین از ان نجات
 یافته خصوصاً از دست معاصرین که غالباً معا نذین و جمعه اند علی قاری و امثال او را نیز از دست این جهل فریاد است
 و همین متقدمین اولیکن حق تعالی حق را باقی و باطل را فانی میگردد و اند فضاقت ما الفت عن بدله و فضاقت
 لویقتل و امن اهل و و انما یصلح للافاده و ذو ادب ترجی له السیاده و در جمع التثنیت گفت
 کانه وقع انکار من باده من اهل عصو لما اثلثت علیہ الکراسه التي ذکرها و ذلک لقصورهم عن معرفه ما عرفه و الف و منه
 فصان بعد ذلک مؤلفه من لم یکنوا من اهل التشی و قدر و سیادت و ریخار یاست و تقدیریم بر غیر خود است اهل علم گفته اند
 بر تمیز اقتدار شیخ و احوال و اسرارش واجب است و اگر استاد باشد اگر و مباسط کن شاگرد را باید که با و مزج نماید
 بلکه در توفیر و تطهیر همیشه بغیر اید و با وی معاظمه با جلال و تحیت فراید و بر مؤلفات شیخ خود و دیگر اهل علم که در رتبه
 از وی بالاتر باشند و بنا بر این ذلک اعتراض بلا فهم و ادراک نکشاید و اگر شبهه یا طریقه بگذرد با داب تمام حل آن مشکل
 نماید و بر وجهی نرسد که موجب طلال خاطرش گردد و این معنی سبب شقاوت داری این کس شود و از برکت علم و ادب
 محروم و اند حق معلوم و استاد زیاده از حقوق والدین است چه الون سبب حیات قانیه اند و معلوم سبب حیات ابدیه
 سرمدیه تا آنکه گفته اند که حقوق استاد را تو نیست یعنی اسات و در خدمتش بسیار برست و نعم قیل و آن للعلم
 والطیب کلیمهما لا ینصحان اذا اهل الودیکر ما فانظر لدلائل ان جفود طیبیه و وانظر

لجهل ان جفوت معلما، خلافة قال الناظم الاكائي دوى في السنة عن بعض اهل
 الكشف اهل الرؤية بان ثمة ملكين يتركان ديلقنا الحجة حين يساكان بنام الاكائي ابو القاسم
 هبة الدين حسن بن منصور رازي طبري ست فقيه شافعي محدث بغداد و هو دكتابي و سنت و كتابي و در رجال صحيح و كتابي
 و در سيرت ائمه و لكن موت تعجيل كرو و زود و در گذشت و كشف و لغت بمعنى اطهار است و مراد ناظم و دري با معني مطلقا
 منا و مي گفته الكشف اصطلاح الاطلاع على ما وراء الحجاب من المعاني الخبيثة و الامور الخفية الحقيقية و جود او شمولها
 و اگر چه كشف حجت شرعي نيست ليكن اگر موافق دليل سمع باشد استيناس بدان مضائق ندارد و در شرح الصدور گفته
 اخرج الاكائي في السنة لبند عن محمد بن نصر الصانع قال كان ابني مولعا بالصلاة على ابنا نزل من عرف و من لم يجر
 فقال يا بني حضرت يوم جنازة فلما دفنوا نزل الى القبر فسان ثم خرج واحد و بقي الآخر و حتى الناس انشاب فقلت
 يا قوم يدفن جي مع ميت فقالوا ما ثم احد فقلت لعله خيل الي ثم رجعت فقلت ما رايت الا اثنين خرج واحد و بقي الآخر
 لا ابرح حتى يكشف لى و ما رايت فخرجت الى القبر فقرأت عشر مرات يس و تبارك و تكبوت و قلت يا رب اكشف عماريت
 فاني اخاف على عقلي و ديني فانشق القبر فخرج منه شخص فولى مبادرا فقلت بمحبو و ك الا و قفت حتى اسالك فما التفت
 الي فقلت الثانية و الثالثة فالتفت الي فقال انت نصر الصانع فقلت نعم قال انظر في ثيابك قال انظر في ثيابك
 الرحمة و كلنا باهل السنة اذا وضعو في قبورهم نزلنا حتى نلقهم المحبة و فارادى في يد علامه محمد بن اسماعيل امير خ نصرة
 اعلم ان الناظم جمع الكثرة و كثرة في قوله و فارادى في يد علامه محمد بن اسماعيل امير خ نصرة
 من علامه الامام ابو العباس بن تيمية شيخ الاسلام في كتابه منهاج الاعتدال ما حاصله ان الكشف لا يستدل به و لا بالامام في الاحكام
 اليها في الايمان و الاحكام لا يكون الا بالامام طريقا كان رسول الله صلعم الحق من قضى به و قد قال صلعم قد كان في الامم
 محدثون فان يكن في امتي احد فمرو على هذا فلم يجدوا محكما الا في الامم و قد قال صلعم قد كان في الامم
 فان و افقه قبله و الارادة انتهى و الامام و لغت بميم الكافر يا ويلنا من بعثنا من عقولهم اند الصبر و در عرف
 ايقع شي و در دل بروهي كه صدر بدان مطمئن گردد و و ايم علامه گفته و اذا عرفت هذا فنقول ان من لم يكن اگر غير
 معصوم ظاهر شود حجت نيست بنا بر عدم ثقت بخاطر اوزير و اول الكتاب اذا اخذ من فتنه القبر و لا يحسن فقط و نفس
 منهم حجت مست و قيل مطلقا حجت مست با دله غير محدي قاله القاصد و اسامة لطيفه و علامه امير الشافعية و در
 نفسه كه مؤلفش از حنفية است گفته كه الامام از اسباب علم نيست قواه سعد الدين في شرحه و نيست فرق ميكانش
 و الامام كروعي و عن شقيق ان من يعاني بتعينه قولة القران بشقيق يعني زاهد تقى مشهور است مراد ك
 هر كز قرآن را چشم خود در مصحف بخواند و اقرات قرآن تعين حجت ميكند در جمع اثبتيت گفته و لم اجز و ايتقن
 بلفظها انتهى و فيه جاءت عدة اثار و بعضها السخرها الامار يعني و در ايتقن ذكر كرو، چند اثار

هم آمده است و بعضی آن آثار را بر ابرار خراج کرده و آنرا جمع اثر مست و رفع آن بسبب بلیست از عده مست گذرانی
 الجمع لیکن در نسخ دیگر بجای عده فقط نه آمده و این نظر است و اکثر اطلاق اثر بر چیزی آید که مرفوع نیست کما استحقاقا و یک
 فی منبع الوصول الی مصطلح احادیث الرسول و حدیث معاذ رضی الله عنه در اثبات سوال گذشت و من جمله فاذا وضعت فی
 قبره و سوی علیه التراب و تفرق عنه صاحب آباءه و دیگر چنانچه فی قبر و فیجی القرآن حتی کیون بینهم و بینما فیقولان الیک
 عنه حتی نسأله فیقول لا ورب الکعبه انه لصاحبی و خلیلی فان کنتما امرتما بشئ فابضیا لما امرتما و دعانی مکانی فانی لا افارجه حتی
 اوخله بالجمه و تروی الطبری مرفوعا یقول فی الرجل فی قبره فاذا اتی من قبل راسه دفعته قرأه القرآن و اذا اتی من قبل یدیه فوضعه
 الصدقه و اذا اتی من قبل رجليه دفعه مشیه الی المساجد المحدث و تروی ابو نعیم عن بشر بن الماجر عن عبد الله بن یزید عن
 قال کنت جالسا عند رسول الله سلم سمعته یقول ان القرآن یتقی صاحبیه یوم القیامه حتی یشقی عنه قبره کما لعل الشبان
 فیقول لعل تعرفنی فیقول ما عرفک فیقول انما صاحبک القرآن الذی اظاکک فی المواجهه اسهرت لیک و ان کن تاجر
 من وراثة تجارته و ان کن من ذراکب تجاره و تروی ابو نعیم عن عبد الله بن عمر موقوفان القرآن و الصلوات شیطان یوهم قیامه
 لصاحبها گویم چون قرأت قرآن روز حشر شفاعت کند تفسیر قرآن بالاولی انشاء الله تعالی شفیع خواهد بود و کلام و یک
 نجات اقوی تر ازین باشد که یکی بنده خدمت کلام مولای خود کند و با تصمار مقاصد خدا و رسول و صلی الله تعالی علیه
 و علی آله و سلم پرواز و یوم القیامه یاقی الناس قاطبة بصحائف الاعمال لا الاوزان و اذا استقلت
 بصافات فتقول لقی - قد جئت بالتفسیر للقرآن - اللهم شفیع فی القرآن و نجی من عذاب القبر و الزیارة و خلنی
 بر حمتک و عفوک هبه السلام و دار الضوان قال الناطم رحمه الله تعالی هذا تمام ما اردت نظم - و احسن الله
 الذی اتمه - و نظمته للمؤمنین تبصوه - ادعیه التبت عند الفتره - معنی تثبیت و ثمره و تکیه بر شمس
 ازین گذشته و مجازات از جنس عمل باشد **از مکافات عمل خاف مشو** که بگویم بگویم وید و جو جو فی خصایصه
 و نصفها سریه - ابیاطا کلا لا یجحد الله - سری معنی نفیس است و در سری منسوب بسوی و تر مراد است که این
 ابیات در ارضاء الفعاظ و مبانی و اشراق مضامین و معانی همچو کواکب دری ست و بعضی شرح سری را در اینجا بعضی
 پاره از حبش گرفته اند و الاول ولی و اسجد الله علی ما یلهو و نشر علی نبیه - اسلمه ای و مهمل لما تقدم
 فی اول الکتاب فتمم بما تدر به و قال فی الجمع حزن الصلوة و لم یذكر الآل و الاصحاح کانه کتفی باسلف فی اول الابیات
 فانها کلام واحد و شیئ متحد و الله یحسن جزاءه عن الاسلام و اهل و یدیه من احسانه و فضل انتی و اقول ارجو من الموصی
 حسن الاولی و انما الله و النجاة من فتنه القبر و عذاب الله و النار اساطیر و قد اخرج السلفی عن سهل بن عمار قال رايت
 زید بن یارون فی المنام بعد موته فقلت فاعل المذنب قال اتانی فی قبری مکان فظان غلیظان فقالا ما ذینک
 و من ذینک و من ربک فاخذت بلعیتی البیهة و قلت لشیئ یقال یذا و قد علمت الناس جو انکما تین سنة فذهبوا قال

نکته اینست که در نسخ دیگر

كتبت عن جرير بن عثمان قلت نعم قال انه كان يفيض عثمان فابغضه الله ثم قال نعم نومة العروس فلا روعة عليك
 بعد اليوم ولعل ان تكون حبي كحبة زبد بين هارون رحمة الله تعالى واياه وان لم يبلغ مبلغه عند البشر والعمر والتميز ما
 على الله بعزته وآسال الله ان يصلي وسلم على سيدنا ومولانا وجدنا واولادنا محمد المصطفى اسم المحبة وان يحسننا عليه عند
 العطش الاكبر ويحفظنا منه في نهر الكوثر وان يحسننا تحت لوائه ويحفظنا من كرب المحشر فان من حشرني هذا المحل فقد فاضت
 النوار السعادة عليه وتوجت ركائب الغفران والرضوان اليه انه بالمؤمنين روف رحيم فعليه وعلى آله الصلوة والتسليم
 اللهم اغفر ذلكني وبوالدي واخوتي واخواتي واولادي وابلي وشايعي في السلم وصحابي ومن احبني في الدنيا والآخرة
 على سلوك الصراط المستقيم وهذا آخر ما جرى به القلم في شرح الابيات السيوطي رحمة الله تعالى اعلم وعلمه ثم فضله اسم
 قف سيد علامه محمد بن ابي بن الصلاح الامير الباني رحمه الله تعالى ورحم الله شيت سيف ما يدني ثم اني لما فرغت من شرح
 من شرح هذا النظام وايداع شرحه فواتد تروق لذوي الانعام اجبت ان اكمل نظمي لرسالة اكمال السيوطي رحمة الله
 بشري الكتيب بلقا والحبيب وشرح ذلك بما ارجو بهما من الاثابة اجزل نصيب انما صمته اليه لان ابيات التثنية
 وشرحها من قسم الترميم وبشري الكتيب من قسم الترغيب ورايت الله تعالى يجمع في كتابه بين هذين الامرين كشيء
 فياتي بالوعيد ثم بالوعيد عكس ذلك في عدة آيات فاكتمل ان يجعل مرقوما في صحائف احسانات ويجو به اسلفناه
 من السينات ويجعل الموت راحة لنا من الآفات ويجعل القبر لنا روضة من باض البساتين وهذا اول ما فطننا به وشكرناه
 وجعلته كالذليل لالابيات التثنية وسميت تائيس الغريب بالنظم وشرح بشري الكتيب انتهى بناء على هذا محر سطو عفا الله
 ما جهناه كونه فيا يحبه ويرضاه بعد فراقه اذ شرح ابيات تذكوره تبعها هذا السيد الامام بايرد انظم شرحه في بيروا و
 بشرى ابياتش في سادات ترميم همدوش ترغيب كرددوكل نصيحت بفيض ضم اين صميم رعنا شود وكيف كتهج فو بشر
 راو دين عالم فاني دور بر نغ نهجاني از نرج و راحت گزير و گزيرت سدين چمن كه بهار و خزان هم آغوش است
 نهانه جام بدست و جنازه بردوش پس جمع ميان اين هر دو و احسب طمانيت خاطر و تلج صدر ما كان صراط
 پدايت ست و سميت ضالة الكتيب في شرح النظم المسمى بتائيس الغريب و بالله التوفيق قال السيد محمد بن
 السجدة على التوفيق وشرح هذا النظم بالتحقيق وشرح ابد يعاقد حوى نفايسا و ذفقتها كالكواكب
 عرايسا و شرحايت بعد شرح النظم وافي اذيل فظه بنظمي و لما حوى بشري الكتيب فاستمع
 عسى بلقيالك الحبيب ينفع بيان ما ورد من خيرية الموت للمؤمن و ما يناسب ذلك
 قد قال خير الخلق ما معناه و تحفة من و من في لقاء الموت ما من راحة سواء و راحة
 ضمنية تلقاه و انما الدنيا اله كالسجين ان مات لم يبق له من حزن و وانه خير الخلق من الفتن
 وفي الحية لا ينال في محن و الموت كفارة لكل مسلم يا حبا يا حبا من معنوا و دين نظم شره بر

موت نسبت به من چهار نام ذکر کرده و گفته که موت تحفه المؤمن و راحت مومن و ریاضه مومن و نصیبت مومن است و
 دنیا برای من است و موت خرم و عزت من باشد و کفاره است برای هر مسلم و مردن بهتر از فتنه است و درین باب
 مرفوعه دارد گفته عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله الموت اخرجه ابن المبارک فی الزهد
 و ابن ابی الدنیا فی ذکر الموت والطبرانی فی معجمه الکبیر و المحکم فی المستدرک و عن ابن الحسین بن علی علیهما السلام ان رسول الله
 صلی الله علیه و آله قال الموت رحمة المؤمن اخرجه الطبرانی فی مسند الفروع و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله
 الموت غنیمة المؤمن اخرجه الطبرانی فی مسند الفروع و عن محمد بن لبید رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و آله قال کبره المؤمن الموت و الموت
 فیل من الفتنه اخرجه احمد و سعید بن منصور بنده صحیح و عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبی صلی الله علیه و آله قال دنیا لمن
 و سنته فاذا مات فارق السجن و السنة اخرجه ابن المبارک فی الزهد و الطبرانی فی الکبیر یعنی دنیا زندان مومن و قطعه است
 پس چون ببرد گذشت زندان و قطعه را و عن انس قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الموت کفارة لكل مسلم اخرجه
 ابو نعیم سیوطی و رجاله کبیر گفته اند صحیح ابن العری و واه البیهقی ایضا و تحفه بمعنی بیه و لطف و مال نوست و غنیمت فائز
 شدن بخیر می است بلا شقت و بچنان گیاهی خوشبوست و کفاره و خصلتی سائر و ماحی خطیه را گویند قال القرطبی انما
 جعل کفارة لما یلقاه المیت عند من الآلام و الاوجاع و قد قال صلی الله علیه و آله ما من مسلم یصیبه اذى من شؤکة فافوقها الا کفره الله
 به ما من سبیئة فافطنک بالموت الذی سکره من سکراته اشد من ثلاث ما تهضبه بالسيف نتي اقول و کذا لک تسمیة
 غنیمة لما ینال منه من الاجر و الثواب کما سمي صلی الله علیه و آله الصوم فی شتا الغنیمة الباردة فکما سماه تحفه فانه به عبد المؤمن و لطفه
 به یخرجه مولاه من الاراکه را فی اشراف جوار کما قال التمامی جاودت اعدائی و جاود دینیه و شتان بین
 جاود و جاود می و و گفته اند حدیث شریفی دارد که او تعالی ملک الموت را میفرماید بر و بسوی دوست من و بیار
 او را که من تجر به کرده ام و او را بسرا و حضرا و یافتم او را در جای که خواستم پس بیار نزد من و در آنجا راحت بهم و از بوم
 دنیا و عنوم او و حدیث و این حدیث در شرح ابیات گذشته و عن ابی قتادة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله بمنازة فقال
 مسترح او مسترح منه فقالوا یا رسول الله المستراح و المستراح منه فقال العبد المؤمن یسترح من تعب الدنيا
 و اذا بالی رحمة الله العبد الفاجر یسترح منه العباد و البلاد و الشجر و الدواب اخرجه شیخان و نعم قبله تو چنان
 زی که چو میری بهی + نه چنان گر تو میری برهند و حافظ شیراز گفته سه چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را
 شبا را خاطر ز بگذرا ز نرسد بود دیگری گفته سه یا داری که وقت زادن تو همه خندان بودند و تو گریان آنچنان
 زنی که وقت مردن تو همه گریان بودند و تو خندان + و دنیا را زندان مومن نام فرمود و مرگ را خروج از زندان
 مقرر کرد و چنان معنی حبس است و صاحب را سجان گویند و قیوس بودن مومن در دنیا بجهت آنست که تا در دنیا
 ممنوع با و امر و نواهی شرع است از تفریط و ارا و از انکاب مناهی و خلاص ازین هر دو کار جزایه و دنیا

مثل سلیمان بنی‌الدین علیه‌السلام بقرض محال بدست او آید نسبت بانچه در آخرت حاصل او گردد و همچو کسی است که عظمت
 سخن و استرسان است چه در حیوان و در آخرت است نه این خاکدان فنا نشان و گناه اعتبار آنچه او را در آخرت نصیب
 گردد از حریق و زهر و شقیق و دغا بویل و ثبور و در قعر ناز سحر و تخریب جمیع و شقاق در وادار بوار و قیقین خلود در دنگات جمیع
 و انواع عذاب الیم و تبدیل جلوه و نزول فیض بجلوه و ناسود و نیش حیات و عقارب جهنم و صهر بطون و جلوه بشارت آن
 گویا درین عالم اگر دراضیق سخن از سخن دنیا واقع ضیق و شنع بلایه باشد و منتصب به نیزان گردد نسبت بآل حال او که از
 تعاطی کفر و معاصی حاصل و شده و متحق خلود در جمیع و عذاب همین الیم گشته درینجا در عظم خبات دنیا و اشرف رب علیات
 قائمه سوم آنکه تسویه آنحضرت مسلم دنیا را همچون مومن بنفیانست که وی از حین موت خارج از ضیق بسوی سعادت
 و منزل او بعد فراق از دنیا و سع و حالش اربع است منزل اول بعد الموت اوسع + و قبوه خیر له و ارفع +
 سخن اش قال قال رسول الله صلوات الله علیه خروجه بنی آدم من الدنیا الا مثل خروج البعی من بطن امه من ذلک الغم
 و المظلة الی روح الدنیا اخرجه الکیم الترمذی فی نوادر الاصول و عن عباد بن الصامت قال قال رسول الله صلوات
 الله علیه و آله و سلم ما علی وجه الارض من نفس موت و لها عند الله خیر مما یرجع الیها و لها نعم الدنیا و ما فیها اخرجه الفسائی و درین باب
 روایات است و احادیث توسیع در قبر بیشتر در شرح آیات گذشت و در حدیث آمده ان القبر روضة من بساتین الجنة
 او حفرة من جفرا النیران و سیوطی در شرح الصدور بابی در احوال موتی در قبور عقد کرده و در آن ذکر نماز و قرأت قرآن
 و ترانه و نوح و لباس در باره اموات کرده و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلوات الله علیه و سلم یس علی اهل الاالا الله
 و حشنة عند الموت و لانی قبورهم و لانی منشرهم اخرجه الطبرانی فی الاوسط و الاصبهانی فی الترغیب و عن ابن عباس
 ان رسول الله صلوات الله علیه قال ان لا اله الا الله النفس المسلمة موت و فی قبره و حین یخرج
 من قبره اخرجه ابو القاسم عجمی فی الدیباغ لیکن مراد بآل کلمه توحید درینجا اصحاب اعمال صالحه و طاهر
 پس جدا بیکر دانا در ایشان معدود شود و رننه س توکی بدولت ایشان رسی که متواتر می‌گردد و جزین دو کسند
 آن هم بصیر پریشانی تسلیم الله تعالی علی من فی السیاق من المومنین و تسلیم الملائکة علیهم
 و فی السیاق بالسلام یلتقی + من دبه و من اولئک الملائکة مراد بآل کلمه مرسل بسوی بعضی از روح
 و بیت اشارت است بسوی قول ابن مسعود اذا اراد الله قبض روح المؤمن اوحی الله الی ملک الموت قرعه فی السلام
 فاذا جاء ملک الموت ليقبض روحه قال ربک یقرک السلام اخرجه ابن منده و در ابن عازب و در قوله تعالی یقبضه
 فیها اسلام فرموده یوم یلقون ملک الموت لیس من مومن یقبض روحه الا سلم علیه اخرجه ابن ابی شیبہ و ابن ابی حاتم
 و الحاکم و صحیح البیہقی و ابن عباس در قوله تعالی فسلام لک من اصحاب الیمین گفته یا تیه الملائکة بالسلام من قبل
 الله فیسلم علیهم و یخبرهم انه من اصحاب الیمین و قتاده در آیه سووود گفته سلام من عذاب الله و سلمت علیهم الملائکة الله

ودرین باب آثار کثیره از صحابه و تابعین است و این سلام از طرف خدا و ملائکه است بر مومن است و کفی به تعظیماً و
 تمکوناً یلقون بالبشری و بالاکفان + والروح والرحمان والرضوان + عن سلمان قال قال رسول الله صلعم
 اول ما یبشر به المومن عند الوفاة روح ورحمان وجنة واما اول ما یبشر به المومن فی قبره فیقال بشر به رضاء الله واکبته
 قد رت خیر مقدم قد غفر الله لک شیئک الی قبرک وصدق من شهدک واتباب المین استغفر لک ما خرج به ابو القاسم بن
 سنده و تخمین از عباد بن اسامه است روایت کرده اند که فرمود رسول خدا صلعم من احب لقاء الله احب لقاءه فقلت
 عایشه انما انکره الموت قال لیس لک ولكن المومن اذا حضر الموت یبشر به رضاء الله وکره الموت فلیس شیئ احب الیه مما امره
 فاحب لقاء الله و احب لقاء الله حدیث وربع بن جهم در قوله تعالی ان کان من المقربین فرح ورجحان گفته
 بذا عند الموت و تخالفاً الی یوم البعث و ابو هریره گفته ان النبی صلعم قال المومن اذا احتضرت الملائکه الملائکه بحریة فیها
 و صبا تریحان فتسل روح کما تسال الشجرة من العجین و یقال ایها النفس المطمئنة اخرجی راضیه رضاء علیک الی فی البعث
 و کرامتة فاذا خرجت وجه وضعت فی ذکاب السک و البسمان و طویت علی بحریة و ذهب به الی علیین اخرجه الزیاد و
 ابن مردویه و درین باب آثار و اقوال علماء و حکایات صلحاً بسیار است که بعد موت کلام کردند و از لقاء رب و التقار
 روح و رحمان خبر دادند مثل ربی و مورق عجل و در حدیث عایشه آمده که گفت انی سمعت رسول الله صلعم یقول یحکم من
 من اتی الموت بالنعیم گفته این حدیث مشهور است و بهی در و لائل تصحیحش کرده و گفته صحیح الا یشک فی صحته که درین باب
 معجزه باشد شواهد علیها که از حدیث و السامه ما ذکر کان یاتی الخیر عنه فیهماء عن انس قال قال رسول الله
 صلعم ما من عبد الا له باب یصعد منه علمه و باب ینزل منه رزقه فاذا مات فقدها و بکیا علیه ثم تمی ذره الا یت فاکت علیه
 السماء و الارض و ذکر انهم لم یکنوا یعلمون علی وجه الارض علماً صاعداً فیکب علیهم ولم یصعدهم الی السماء من کلامهم و لا من علمهم
 کلام صلح فتنفخهم فتنفک علیهم اخرجه الترمذی و ابن ابی الدنیا فی ذکر الموت و ابو یعلی و ابو حاتم و الخطیب و خود علی بن
 مه قوف و قال وان توامسیتون لم یکن لهم فی الارض آثار صاعداً و لم یصعد الی الله منهم شیء فاکت علیهم السماء و الارض
 و عنه قال تنفک الی الارض علی المومن اربعین صباحاً و مجاهد و کر نیه مذکوره گفته ما مات مومن الا بکت علیه السماء و الارض
 فقیل لا تنفک علیه قال و الارض لا تنفک علی عبد کان یعمربا بالکوع و السجود و بالسواء لا تنفک علی عبد کان یتکبیر و تسبیحه
 فیما و ی که الی النخل و حرقة المیت من بغیلة و حمله و کیفه و یدخله قبره حیوان من بغیلة و یحمله
 و یلبس الاکفان او من ینزل کلام درین مرام در شرح آیات گذشته است لیکن علی الاجمال و در نجاب
 بغرض تفصیل ایرادش کرده عن ابی حنیدة عن ابی النبی سلم قال ان المیت یعرف من یسبیه و یحمله و کیفه
 یدلوه فی حفرة اخبره احمد و الطبرانی فی الاوسط و ابن الدنیا ابن سنده و محمد بن دینار گفته هیچ میت نمی میرد
 مگر آنکه جانش در دست فرشته می باشد می بیند بسوی تن خود که چگونه غسل و کفن و شستن میکند با او و میگویند

اور اس سریر بشنو ثنا و مردم بر تو و سقیان گفته میت بر شوی را می شناسد تا اگر سوگند میدید غافل خود را که سبکی کن برین
 و ایوب گفته میگوند که راست میت بر اهل اوجیل و دست بسوی حفره و درین باب روایات بسیارست و ظاهر است
 که این چنین از قبل راسی بخت نمیدان گفت **ترجیب القبر بالمیت و لطف ضمیر** که له الی قبریه و حجب
 یضاه ضم الحجب المحجب مصرع اول اشارت است بحدیث ابی سعید ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ما اذن الله لک ان
 قال له القبر رجاء و اهل امان کنست لاجب من یثی علی ظری الی فاذا ولیک الیوم فتری صنعی فیتبع له بصرو و ینفتح له
 باب الی الجنة قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما القبر روضة من ریاض الجنة و حفرة من حفراتها راخرجه التریقی و
 و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم القبر حفرة من حفراتها را و روضة من ریاض الجنة راخرجه التریقی گفته اند عندنا
 محمول علی تحقیق لا المجاز فان القبر علی المومن خضر و هو العشب من النبات و قد بین ابن عمر فی حدیثه فانه الریحان و عن
 ابی ایوب الانصاری ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان نفس المومن اذا قبضت تلقاها اهل الرحمة من عباد الله کما یلقون البشیر
 من اهل الدنیا الحدیث اخرجه الطبرانی فی الاوسط و سعید بن جبیر گفته اند اما تالمیت استقبله ولده کما استقبل الغائب ثابت
 بنا فی گفته ما ارسیده است که چون میت می میرد اهل و اقارب او که پیش از وی مرده اند باستقبال او می آیند و وی می آید
 شادمان و داییشان و ایشان بوی از قدیم مسافر بسوی اهل خود گویم و دال است بران قول بعض صحابه که در سیاق
 یوم النقی الاجنة فها و حذر به صلح و این دال است بر آنکه این امر در ایشان معروف بود و حافظ ابو نعیم گفته اند
 بحدیث علی بن ابیطالب و جده دخل علیه رجل فرأه جزءا من الموت فقال یا ابا محمد انا اخرج ما هو الا ان تفارق ملک
 ان اصوات منک و مکیر فی اسمع المومنین کالاشد فی المین و ک حجرة و جعفر و علی اخو تک المقام الطاهر و اهل
 عن حفرة ارفیقا و لکن یا عایشة یل لاشاکین فی الدکیت یصنفطون فی قبورهم یصنفط الصخرة علی کب هذا النساء
 و ابن مند و عن سعید بن المسیب ابو محمد یمنی گفته اصل ضمة قبر این است که زمین مادرش آدمی آمده و از این پس
 در آن از وی غائب مانده چون بسوی او باز گردانیده شدند زمین ایشان را ضمة ای آمده و از این پس
 او رون بروی باخویش منضم می سازد و در آن بدو سببش پیوسته و عالیشان فرموده غسل ثوبین در آن و کفنه
 اما کسوسن الکسوة او مسلوب سوا السلب پس کفن خود را بمنسل ساخت و چون مادر سپر غائب خود را نزد وی
 یا از وی این کفن را خواهمند برود و از عمر بن الخطاب روایت کرده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله
 رجتم تر بودن خدای تعالی به بنده خود وقتی باشد که بنده بقبر در آید و مردم و اهل او از متفرق شوند گویم که در آن
 تنالی حق تعالی قرین و رحیم خواهد بود و جهانی مختصر خواهد بود که انجبا + همین جانی من و جانی تو باشد

بر خیر و رحمت الهی است نه بر آرایش ظاهری و مانند گفته اند سه از برون چون گور کاقریه حل و نذر و ن تفریدی
عز وجل و در باره قضا کفر و عدم تعیین آن منامات صحیح در روایات مسئله و غیره آمده حافظ ابن قیم سیح در کتاب
الروح در مسئله تراور گفته الارواح قنمان معذبه و منعمه فاما المعذبه فی فی شغل عن التذاده التلاقی فاما المنعمه
غیر المحبوسه فتلاقی و تتراور و متذکره ما کان منها فی الدنیا فیکون کل روح منها مع رفیقها التی علی مثل عملها و روح
نبینا صلعم فی الرفیق الاعلی قال تعالی و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم الایة
و هذه المعیة ثابتة فی الدنیا و فی البریخ و فی دار الجزاء و المروع من احب فی هذه الدور الثلاث قال و قد لولا تترت
المأی بذلک بعد شئی کثیر از ان ذکر کرده و گفته که سنت صریح بدان آمده است گویم ظاهر آیه و حدیث مذکور است
که آدمی با دوست خود است اگر چه در عمل قاصر باشد و قتی که محبت برای خدا بود و بهم اعتقاد آن کس باشد و این بشارت
عظیم است برای ما و از هر که هر چند در عمل قاصریم لیکن خدا آگاه و دل آرزو و مشغول است که محبت ما با صاحب دوستان
و زمره محدثین از متقدمین و متاخرین و اتحاد ما در عقاید و اتباع و انکار طبع ما از اهل بدعت و رای و فسق ثابت است
و از اینجا امید داریم که حق تعالی در برین و در حشر ما را تحت لوا اسید المسلمین صلعم و در جرگه متبعین برانگیزد و بر رفیق
ایشان در خیرات انجا گرداند و این کار بروی تعالی آسان تر از هر آسان است شنیدیم که در روز امید و بیم
بدان را به نیکان بخشد کریم و آری سه که چه از نیکان نیم خود را به نیکان بسته ام و در بهار آفرینش شش و هفتادم
ابن ابی الدنیا بسند خود آورده که چون بشرین بر این معرور بود و او درش بروی رنج بسیار کرد و گفت ای رسول خدا
همیشه با کفی از بنی سلمه هلاک میکرد و آیا اموات یکدیگر را می شناسند تا سلام خود به بشر برسانم فرمود آری و الذی فی
بیده یا ام بشر انهم لیتعارفون کما یتعارف الطیر فی رؤس الشجر یعنی سلام خود به بشر برسانم فرمود آری و الذی فی
آمده میگفت ای فلان علیک السلام و وی میگفت و علیک السلام باز میگفت بشر یا از من سلام بخوان و درین باب
روایات است و در بعضی از آن آمده که خبر یکدیگر می پرسند که معلوم شد که فلانی بر دین ایشان رسیدگی نداشت و انا
الیه راجعون و او را بسوی ما دیر برد و نحدث بذلک ابوالیوب الانصاری مرفوعا و اما تلاقی ارواح احواء و اموات پس
ابن قیم برای آن مسئله عقد کرده و گفته ان شواهد و ادلتها اکثر من ان یحصی بالاله تعالی و احسن الواقع المرعظم المشهور
بها فیستلحق ارواح الاحیاء و الاموات کما یتلحق ارواح الاحیاء و جمعه برین مسئله کلام کرده و مرأی صادق و داسعه ذکر نموده
که این مختصر گنجایش آن ندارد و سعید بن سبب گفته عبدالعزیز بن سلام و سلمان فارسی با هم ملاقی شدند یکی دیگری را گفت
اگر پیش از ما بمیری ما را ملاقات کنی و از لقاء و رب خبر دهی و اگر من پیش از تو بمیرم با تو ملاقی شوم و خبر دهم و دیگری گفت
که مگر احیاء و اموات با هم ملاقی می شوند گفت آری ارواح ایشان در جنت است میروند و هر جا که بخواهد سعید گفته که
فلانی بمرد او را در خواب دیدم گفت تو کل کن و بیشتر شو که مثل تو کل هیچ شئی را ندیدم گویم حق تعالی فرموده و علی

فلینقول کل الشوکون **س** گفت پیغمبر آواز بلند بر توکل نالوی شتر بپند عباس بن عبد المطلب گفته
میجوستم که عمر را بخواب بیدم بن ندیدم او را اگر نزد قرب حل چمی بنیم که عرق از پیشانی خود پاک میکنند و میگویند
او ان فراخی ان کان عرش لیه لولا ان لقیته روفا رجایا و عبد الله پدر خود عمر بن عبد العزیز را بخواب دید و پرسید که
اعمال را افضل یافتی گفت ای سر من متغفار را و سلمه بن عبد الملک عمر بن عبد العزیز را بعد موت او در خواب
دید و پرسید که ای امیر المؤمنین بعد موت کدام حال گردیدی گفت ای سلمه ایندم فراغ یافتم و اندام من حلت الا ان
گفتم که ای کسی گفت بایدهی در جنات عدن و این قسم منامات بسیار است که یکی صاحب یا قریب یا غیر خود را در خواب
دید و وی او را بخیر خبر داده که جز صاحب رو یا کسی از انبیا ندانند و این واقعات نامحسوس اند و مردم در این مشترک
ابن القیم گفته وقتد را این سخن و غیره نامن ذکاب عجائب بعد گفته رو یا سه نوع است یکی از خدا و دوم از شیطان سوم از
حدیث نفس رو یا می صحیح چند قسم است یکی عالم که او تعالی القاء آن در دل بنده کند و این کلام است که حق تعالی بنام
بایند خود کرده قاله عباده بن الصامت دوم التقاء روح ناظم بار و روح موتی از اهل قارب و اصحاب غیر هم روح
روح بسوی او تعالی و خطاب باری تعالی مراد را چهارم دخول روح در جنت و شاید آن و جز آن پس التقاء روح
احیاء و موتی نوعی از انواع رو یا می صحیح است که نزد مردم از جنس محسوسات باشد انتی معرقه الاموات من
انا هم و نسهم به و روح السلام علیه و يعرفون من اهل الجنة و یأمنون ان اقی المقاس به
و سلموا و ادخلوا المسکون فی ای یوم قاله ابن القیم عن عایشة قالت قال رسول الله صلعم من اجل زیور
قبر اخیه و مجلس عنده الا ستانس به و روحی یقوم اخرجه ابن ابی الدنیا فی کتاب القبور و عن ابی هریره قال نوام
رجل یقبر یعرفه سلم علیه السلام اخرجه البیهقی فی الشعب و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلعم من اجل
یمر بقبر اخیه المؤمن کان یعرف فی الدنیا سلم علیه السلام و یعرفه و علیه السلام محمد بن عبد الحق و اخرجه ابن عبد البر فی الاستبصار
و التمهید و فی الباب روایات و محمد بن واسع گفته ان الموتی یعلمون ترا و یوم یجمعه و یوم قبله و یوم بعده و یوم یحفظون القیم
گفته الاحادیث و الآثار تدل علی ان الزائر متی علم به المذور و سمع سلامه و انشور علیه و ذراعهم فی حق التمهید
و غیره و انه لا یوقیت فی ذک قال و هو واضح من خبر الضحاک الدال علی الوقت انتی و بهین اشارت است و نظم
ابن القیم گفته قد شری رسول الله سلم لامة اذ سلموا علی اهل القبور ان یسئلوا عیدم سلام من یخاطبون یقول المسلم السلام
علیکم در قوم مؤمنین و هذا خطاب لمن یسئل و یقول و لولا ذک لکان هذا خطاب بمنزلة خطاب لجماد و المعدوم قال و یخبر
فی ذلک التمهید سلم علیه السلام زارا و لولا انتم تشعرون لما صح تسمیة زائر ان الزائر ان لم یعلم بزاره من زاره لم یصح
ان یقال زاره هذا هو المعقول من الزیارة عند جمیع الامم و كذلك السلام علیهم ایضا فان السلام علی من لا یشعر و لا یعلم
السلام حال و قی علمانی مسلم لامة اذ زاروا القبور ان یقولوا السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین انا انشاء الله

بكم لا تحقون يرجم الله المستقيمين منكم والمتأخرين نسأل الله لنا ولكم العاقبة فبذل السلام واخطاب والنداء الموجود لم يسمع
ويعقل ويخاطب ويردوان لم يسمع السلام الروايتي وعن أبي هريرة قال قال أبو زرعة بن يسلم بن رسول الله صلى الله عليه وسلم
الموتى ليس من كلام الحكم به اذ امرت عليهم قال قل السلام عليكم يا اهل القبور من المسلمين انتم لنا سلف ونحن لكم تبع و
انا انشا الله لكم لا تحقون قال أبو زرعة بن يسلم بن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال سمعون قال سمعون ولكن لا يستطيعون ان يجيبوا قال اي جوابا
يسمعون ولا يفهمون وقد وهم جماعة فقالوا ان قوله فلا يستطيعون توصيته ولا الى اهله من رجوعه
ول على انهم لا يعرفون زائرا ولا يتفقون خبر اجلا بعد الآية وتفسيره والا قصد باما ينظرون الا صبغة واحدة
تأخذهم جميعا والآية في صحته يوم القيامة وان الاحياء لا يستطيعون توصيته الكلام في الروح وحقيقت

واعلوم ان هذه الصفات ملاكها الروح لا الذات فاصوب عنان القول في الروح بشرح حاله
بالحق والصحيح كلامه من مسئلة شيردز في شرح ابيات سيد علي رح بقدر ضرورت مقام گذشته و ناظم دريغا چهار
مسئله متعلق بدان ذكر کرده و گفته قال روح جسم حادث فوداني جسمي خفيف مسرع السران في

الاعضاء فلو ان النار في الفخار وكالماء في الاثجار مسئلة اولي جسم بدون روح ودرين مسئله از نظار بايد علم
اقوال مست كه ابن القيم ذكر ان كرده و هر چه در خوا بطلان بود بدوش پرداخته و بيان حق نموده و بدان اينصاح مستدل
كرده پس هر چه بجهل آن لائق اجمال است از ذكرش عراض كرده شد و آنچه موافق ذيل است آن را آوردمي شود

قال رحمه الله تعالى هو جسم خائف بالماهية لهذا الجسم المحسوس و هو جسم نوراني علوي خفيف حي متحرك فيفقد في جوار الاعضاء
ويسري فيها سر بيان الماء في الورد و سر بيان الدهن في الزيتون و النار في الفحم فاد است هذه صائفة لقبول الآثار لطف
عليها من هذا الجسم فحق ذلك الجسم ساري في هذه الاعضاء و افا و هذه الآثار من الحس و الحركة الارادية و اذا فسدت هذه الاعضاء
بسبب استيلاء الاطلاط الغليظة عليها و خرجت عن قبول تلك الآثار فارق الروح البدن و انفصل الى عالم الارواح

و هذا القول هو الصواب في المسئلة و هو الذي لا يصح غيره و كل الاقوال سواه باطل و عليه دل الكتاب السنة و اجماع الصحابة
و ادلة العقل و الفطرة انتهى بقية ادلة اين مسئله را بريك مشق سوت كرده و بقرآن و حديث مستدل نموده و يك صده
و شانزده دليل از ادلة كتاب سنت ايراد كرده و گفته الرابع عشر بعد المائة ان العقلاء كلهم متفقون على ان الانسان

هو هذا الحي الناطق المتعدي احساس المتحرك بالارادة و هذه الصفات نوعان صفات لبدنه و صفات لروحه و هذه الناطقة
قلوب كانت الروح جوهر متجوز الادا في العالم و لا خارج ولا متصلا به و لا منفصلا عنه كمان الانسان كذلك او كان بعضه
في العالم و بعضه لا خارج العالم و لا داخله و كل عاقل يعلم بالضرورة بطلان ذلك فان الانسان مجلته داخل العالم بدنه و
و هذا في البطلان ايضا جى قول من قال ان نفسه قديمة غير مخلوقة فعملوا انصف الانسان مخلوقا و نصف غير مخلوق و قالوا
والذي عايناه من العقلاء ان الانسان هو البدن و الروح معا و قد يطلق اسمه على احد هما دون الآخر بقية فالتأمل

لهم رابعة اقول في سمي الانسان بل هو الروح فقط او البدن فقط ام مجموعهما او كل واحد منهما انتهى وبالسلسلة الثانية
كون الروح حادثة او قديمة وهي سلك فضل فيها طوائف من بني آدم وهدى المتبعين سلك على بنيانهم بسوق الامم فيها الحق
المبين فاقول اجمعت الرسل على انها حادثة مخلوقة مصنوعة من مادة حادثة هذا معلوم بالاخطار من دين الرسل كما يعلم
بالاخطار من دينهم ان العالم حادث وان معاد الايمان واقع وان الله تعالى هو الخالق وان كل ما سواه مخلوق وقد
تضمن عصر الصحابة والتابعين واليعيم وهم القرون المفصلة على ذلك من غير اختلاف بينهم في حدوثها ومخلوقتها
حتى بلغت ثابته من قصر فهم في الكتاب الستة فترجمنا قديمة غير مخلوقة وصحح بانها من الله اقدس من غير مخلوق وبانه تعالى
اضاف اليه كما اضاف عليه وقدرته وسمعه وتوقف آخرون قال شيخ الاسلام بن تيمية روح الادي مخلوقة متعبدية
باتفاق سلف الامة وائمتها وابل الستة وقد حكى اجماع العلماء على انها مخلوقة غير واحد من ائمة المسلمين على كلام محمد بن
نصر المروزي الامام المشهور الذي هو من اعلم اهل زمانه بالاجماع والاختلاف وحكى ابو محمد بن قتيبة والعتبية ابو عبد الله
بن مندرة والذي يدل على انها مخلوقة له وجهه وقد ذكر ابن القيم ان الناس في المراتب الروح في الالهية خمسة اقول واختار
انه الروح الذي به حيوة الحيوان وان السؤال عن قدمه او وحدته ثم قال ابن القيم ان النصوص الواردة على انه كان الله ولم يكن
شيء غيره كما ثبت في صحيح البخاري عن عمران بن حصين وفيه قوله صلى الله عليه وآله وسلم كان الله ولم يكن من شيء غيره وكان شئ
على الماء الحديث وهو ال على انه لم يكن مع الله ارواح ونفوس يساوي وجودها وجوده تعالى عن ذلك علوا كبيرا
فهو الاول وحده لا يشترك غيره في اوليته لوجه من الوجوه ومنها النصوص الواردة على خلق الملائكة وهم ارواح مستغنية عن
اجساد تفهم بها هم مخلوقون قبل خلق الانسان وروضا فاذا كان الملك الذي يحدث الروح في جسمه من آدم مخلوقا فكيف
تكون الروح الحادثة بنفخة قديمة سببها محمد بن ابي حمزة كفته قلت امانة الدليل فليس بنا مرض لانه يقول انهم ارسال
الملك بنفخة لا يدل على حدوثه او قد يرسل بالشئ القديم يجعل في الحادث كما يقولونه في الكلام انه قديم وانه ينزل ملك
فيلقيه الى رسل الله في غير من الالهية فتيه وقد بينه الله ابن القيم وحاول السجواب خصاما لا استدلالاتي واما انك دليل
حدوث روح محمد بكون اوست ومحمد بنى باشد مكر مخلوق پس اين دعوى منقصر يسوي استدلال است تحقيق الستة
ثابت شده است كه نسبت قديم مگر الله وادله بدين در علم كلام قائم اند و هر كه مدعى قدیمی همراه خدا باشد بروی برهان است
و برای مدعی قدم ارواح و بیلی ناهض یافته نشد و در انصافش يسوي خدا در قوله قل الروح من امر ربي محبت بر قدیم است
بلکه دلیل بر مخلوق بودن اوست و اما انکه خلق روح قبل اجساد است یا بعد آن پس این بحث دیگر است که در اینجا خلیل شد
و از محل نزاع نیست و این القیم روح درین بحث اطالعت مقاولت کرده و اختیار کرده که خلقت روح بعد خلق اجسام است
و اطال فی هذا و ما خالفه لیکن ناظم روح گفته و الذي قوی لنا انها مخلوقة قبل الاجساد قبلية غير معلوم زمانها و لا ابتداء
و ذلك ان اوله القائل بتقديم خلقها و اصح و تكلف ابن القیم لرواها فانض قاله ولو لاجتهد الاقتصاد بها لكانت كلام القیم

وما كنت بين الطائفتين اتقي وسلكهم قولنا طهرح ست والنفس الروح هما شيان وقيل شئ واحد
والثاني اختاره العلامة ابن القليوب لماده من دليل قبيح حافظ ابن القيم گفته اختلاف الناس
في الروح والنفس فمن قائل ان سماها واحد وهم الجمهور ومن قائل انها متغايران ونحن كشف المسئلة بحول الله وقوته
انتهى لجمه از لغت و جزآن بران كلام كرده و سوال يهود از روي بود كه جز بوي شناخته نمی شود و آن روح نزد خداست
و مردم آنرا نمی دانند و اما روح بنی آدم پس از غيب نیست و طوائف مردم از اهل ملل غير هم دران كلام كرده اند و
در تفسير روح از ابن عباس و ايات آمده و آن همه مضطرب است كما قال ابن القيم روح و ساقی كتابه و بنی و جلا اضطر
و موها خروجه من البدن هذا الذي يخارده ذو والظن هذه الادب في المسائل مشوقه لا فوا
والدلائل و این سلك چهارم است كه آيا روح می ميرد یا نه حافظ ابن القيم گفته اختلاف الناس في هذه قتالت حائفة
تموت و تذوق الموت لانها نفس وكل نفس فائقة الموت قالوا و قد دلت الأدلة على انه لا يبقى الا بعد حده قال فعلى
كل من عليه فان و يبقى و حده و بالجلال و الأكرام و قال كل شيء هالك الا وجهه قالوا و اذا كانت الملائكة
تموت فالنفوس البشرية ولى بالموت قالوا و قد قال اهل النار امتنا اثنتين فالموتة الاولى هذه المشهوده و هى للبدن و الاخرى
لروح انتهى قلت ومن هذا القبيل قول ميرزا الدلهوى رحمه ساغر فاني و يزعم و ساقى فاني باهر ك شدی
مرد ملا قى فابنه برادر دل از هستی بی بود جهان اند بود باقی و باقی فابنه و ترجمه انا بالعزیزه
و هیچ نفسی السقا و فیض الكاس و النادی و من تلاقيه من خل و من حادی و لا تترك ان اللى
و ذهبت فابنه و یبقى رینا الهادی و بعد و ابن القيم گفته و قال آخرون لا تموت الارواح لانها خلقت للبقاء
وانما تموت الابدان قالوا و يدل على هذا الاحادیث الدالة على نعیم الارواح و عذابها بعد الفارقه الى ان يرجعها الله الى اجسادها
ولومات الارواح لا تقطع عنها النعیم و العذاب و قال تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء
عند الله هم يذوقون حرجين بما آتاهم الله من فضله فهذا القطع بان ارواحهم قد فارقت اجسادهم و قد فارقت
الموت قال و الصواب ان يقال موت النفوس هو مفارقتها لاجسادها و خروجها منها فان ارید بموتها هذا القدر في ذاتها
الموت و ان ارید انما لعدم تفصل و قصر عمرها محضاً في الامتوت بهذا الاعتبار بل هي باقية بعد فلعننا في نعیم لو عذاب
كما صرح به النصوص انها كذا ك حتى يرد بها السلى اجسادها و قد نظم هذا المختار محمد بن محمد الكندي فقال تتنازع الناس
حتى لا اتفاق طهره الا على شح و اختلفت في الشعب فتخلص نفس للمع سالمة و قيل ينزل
جسم للمع في العطب الشعب الملاك يريد انهم اختلفوا في كل شئ الا في الملاك اى الموت ثم قال اختلفوا فيه ايضا
فقال طائفة تلك النفوس مع الابدان فتشارك الجسم فيه و قيل بل تتخلص سالمة عن الملاك كذا في الجمع كويم طالع و هو
خود سببه اى اهل طه و اهل بل بقاشا برای فنا آفریده نشده اید بلکه برای بقا و دوام و چاره مست ازین لیکن نقل

می کشید از دای براری و قل بعض العرفاء و لو كنا اذا امتنا تركنا مكان الموت راحت كل حي و لو كنا اذا
 صفتنا بعننا و نسأل بعد عن كل قبيحة مروه هم فكرياست دارد آر سيدن چقدر دشوارست بعد از ان القيم
 فان قيل فعند النسخ في الصور بل بقي الارواح حيث كما هي و موت ثم يحيى قيل قد قال تعالى و نفخ في الصور فصعق من
 في السموات و الارض الا من شاء الله فقد استغنى سبحانه و تعالى بعض من فيها من هذا الصعق
 فقيل هم الشهداء و هو قول أبي هريرة و ابن عباس في سعيد بن جبير و قيل هم جبريل و ميكائيل و اسرافيل و ملك الموت و هذا قول
 مقاتل و غيره و قيل هم محور العين و غيرهم و من في النار من اهل العذاب و خزيتهما و هو قول اسحق بن سافلا من اصحابنا و قد
 اخبر الامام احمد على ان محور العين و الوالدان لا يموتون عند النسخ في الصور و قد نص تعالى على ان اهل الجنة لا يذوقون فيها
 الموت الا للموتة الاولى فلو ماتوا مرة ثانية لكانوا قد ماتوا مرتين و اما مستقر ما بعد خروجها من البدن فقد مر بيانه و انما كانت فيه
 و له بعد فراقها اتصال به قبيح زائر و غيره و تعلقات الروح بالبدن اربعة الاولى تعلقاتها به في بطن الام حنيذا و ذاك بعد
 نفثها فيه و الثاني تعلقاتها به بعد خروجها الى الارض الثالث تعلقاتها به حال النوم فان لها به اطلاقا من وجه و مفارقة من وجه
 الرابع تعلقاتها به في البرزخ فانها وان فارقت و تحجرت عنه فانها لم تفارقه فراقا كلياً بحيث لا يبقى لها اليه التفات البتة
 و قد تقدم من الاحاديث و الآثار و المناطات ما يدل على رد اليه وقت سلام المسلم و هذا الروا عاده خاصة لا يوجب حيوة
 البدن قبل يوم القيامة انتهى كلام ابن القيم رحمه الله تعالى و چون ناظم قدس سره از احوال ارواح فارغ شد ذكر كرد كه واجوبه
 اعمال را كه بعد موت لاحق موقى ميگردد و فرمود و ليحى الميت بعد الموت و من اجروا قديم قبل الموت و عشى

خصال اربع في مسلكه و غير هاتي غير فلتعلم هذا عليه الصلاة الاحياء و مشاهير ايضا و عا
 الاخوان يعني هر چه از جزاي اعمال بعد انتقال در قبر ميت مي پويند و ثوابش پويسته بروي جاري و جاري
 مي ماند و چيزست سدازان متفق عليه شخين بخاري و مسلم اند از حديث ابو هريره بلفظ اقامات ابن آدم انقطع علمه الا
 من ثلث صدقة جارية او علم يتفقه به او و لصاح يدعول اخرجه البخاري في الاو و سلم و ابو داود و الترمذي و ابن ماجه و
 هفت خيز باقي در چند حديث آمده اول مراتب امام احمد از ابى امامه از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم روايت كرده اربعة
 تجرى عليهم جورهم بعد الموت مراتب في سبيل الله بعد ذكرهم ان سبيل كذا شته كرده و دوم كسى است كه راه نيك بر او رسد علم
 از جبرين بن عبد الله مروى عا روايت نموده من سبب سببته كان له اجر و اجر من عمل بها بعده من غير ان يتصور من اجورهم
 شيئا سيد علامه فرموده و اما حديث ابى سعيد مرفوعه من علم آية من كتاب الله او بابا من علم النى الله له اجره الى يوم القيامة
 فتعليم آية من كتاب الله و هو جل فانه داخل في حديث ابى هريرة في قوله و علم يتفقه به فان تعليم كتاب الله راس العلم
 فتعلمه هنا عليه من عطف العام على الخاص انتهى گويم چون تعليم يك آية كرمي اين ثمره شريفه مي بخشد كه اجز علم تار و زحشر
 بر هاست ايسر يك تعليم تمام قرآن كسى بكنند اجزا و را چه شمار توان كرد كه چندان است خصوصا : آنچه كسى كه تفسير كتاب الله

نوشته باشد و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با آورده و آنرا شائع ساخته و مردم را بسوی عمل بدان دعوت نموده هیچ
 میسر که جز خالق علم و عالم خلق احدی حد و رسم آن و غایت و نهایتش نمی تواند دانست و فضل الله واسع و رحمته قریب
 و عفو کثیر سوم چهارم و پنجم و ششم آنست که در حدیث مرفوع ابوهریره نزد ابن ماجه و ابن خزیمه آمده مصحفی که آنرا میراث
 گذاشته و سجدهی که آنرا بنا ساخته و نهی که آنرا جاری نموده و مسافر خانه که آنرا برای غربا بنا کرده باشد و در حدیث
 مرفوع انس نزد ابونعیم و بزار زیادت ضریر و غریب نخل یعنی کندن چای نشان دادن زحمتی از غربا نیز آمده پس این هفت
 سبعة باقیه گشته بانه چیز اول ده گردید و این بر تقدیریست که اجزاء نه و ضریر یک چیز مقرر شود و الا فالجموع احدیست
 عشرة مخرصة افاده العلامة السید دم و قال البیضاونی و فی ذی ان قد نظمها السیاطین حجر و لم یضری فی نظمها حال تالیف هذا
 فی نظمها فقلت یجری لمن قد حل فی الحدیث و اجود عشر حدیثها المصطفی و الولد الصالح ید عیلة و علمه
 النافع بین الوری و او صدقات قد جردت او قضی و علی اطا و مسجد اقدینا و او مسکنا کابن سبیل
 و من المصنف و حدیث لما فی و و غیره النخل و اجواء و هذا و ید یخوف فی الذی و و سنة احسن
 فی بنیها و هذا عشر ایت کسوی و انتی و اهل علم تفسیر کرده اند صدقه جاریه را بوقف و تقیید نموده اند و صاحب را
 بآنکه داعی باشد برای والد چنانکه در حدیث ابی امامه نزد احمد و حدیث ابی هریره نزد مسلم آمده و در حدیث ابی هریره نزد ابن
 ماجه و ابن خزیمه بغیر تقیید واقع شده پس مطلق محمول باشد بر تقیید و تقیید علم بنافع در حدیث ابوهریره نزد مسلم آمده و در
 غیر آن بلا تقیید مذکور واقع شده و در بعضی احادیث تقییدش بنشر آمده و لهذا ما ظم لفظ بین الوری آورده که نفی است
 چه نشر علم بتدریس و تالیف و نحو بها باشد و مرابط کسیست که در لغو و بر سر عهد سلام مرده پس جله اعیان برین اندک این همه
 اعمال مذکوره لاحق میت می شوند مثل آن دعا از اخوان است چنانچه ناظم رح گفته و حافظ ابن القیم رح و کتاب الروح
 نوشته است اشیاء روح الاموات من افعال الاحیاء امران مجمع علیهما بین اهل البیت من الفقهاء و اهل الحدیث و التفسیر احدا
 ما تسبب الیه المیت فی حیوة و الثانی دعاء السلین لم یستفاد منهم و الصدقة و الحج علی نزع فی الذی یصل من ثوابه
 اهل ثواب الانفاق و ثواب العمل فعند الجمهور ثواب العمل نفسه و عند اخفیه انما یصل ثواب الانفاق اتقی و اخشع لقلوب

فی الصوم و الصلوة و غیره من المقربات و الحجت ان الكل حایل یحی و حلت له ادلة تحقیق و قد

سقتها فی شرح هذا النظم یقتضی لمن حققها بالبحریم بان ما یجهدی من الطاعات و لای حیث
 کان خیر یاتی و حافظ ابن القیم رح گفته اختلاف فی العبادات المبدیة كالصوم و الصلوة و قراءة القرآن و الذکر
 فذهب احمد و جمهور السلف و صولما و هو قول بعض اصحاب ابی حنیفة رح نفس علی هذا احمد لما قبل له الرجل لعل الله
 من غیر من صدقة او صلوة او غیره لکن فیصل نصفه لایبیه اولاه قال ارجو و قال المیت یصل الیه کل شیء من صدقة
 او صلوة او قتل ایضا اقرا آیه الکبری ثلاث مرات و قل هو الله احد و قل اللهم اوصله لاهل المقابر المشهور من فقهنا

وما لك ان ذلك لا يصلح انتهي وسيد علامه وشرح اين نظم نوشته اعلم ان الدليل على انتفاعه بافضل له الاحياء والكائنات
وهسته والاجماع وقواعد الشرح ما اكثرت بقوله تعالى والذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولإخواننا
الذين سبقونا بالايمان فاشفي الله عليهم بالاستغفار لهم المؤمنين قبلهم فدل على انتفاعهم بالاستغفار والاعفاء
وول على انتفاع الميت بالدعاء واجتماع الامت على الدعاء لهم في صلوة الجنازة وقد قال صلعم اذ مسلم على الميت فاصل صلوات
الدعاء واخرجه ابو داود في السنن بن حديث ابى هريرة رضي الله عنه وقد ثبتت الاحاديث بان صلعم عا في صلوة الجنازة على
من صلى عليهم وحفظ ما وعابكم كما جاء في صحيح مسلم من حديث عوف بن مالك قال صلى رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
على جنازة فحفظت من دعائه اللهم اغفر وارحمه وعافه واعف عنه الحديث وهذا معنى انتفاع الميت بدعاء الاحياء والاعفاء
فيه انما خالفت فيه قوم من اهل البدع فقالوا لا يصلح الى الميت شئ من دعاء ولا غيره وهو قول باطل لا يفتقر الى رد فانه
يرده القرآن وهسته واعلم منها فلا الطيل باول انتفاع الاموات بدعاء الاحياء بل تشتغل بالاستدلال على وصول دعاء
من القرب البذرية وغيره فقلت هكذا قال ابن القيم ربح ولا يخفى ان الدعاء ليس من باب اداء ثواب القربة بل هو الواصل
من السدان يعطى المسئول له ما طلبه السائل شفاة منه وتوسل الى الله بدعائه ان يسبب للمسئول له ما طلبه وليس بها ثواب على
يسببه له ويهديه اليه وثواب هذا الدعاء والاستغفار والسؤال والشفاة باق للسائل فذا ليس من اوله ابداء الثواب اما
ثنا الله على المؤمنين بدعائهم لخواصهم الذين سبقوهم بالايمان فهو ثنا عليهم لا عزرا فثم له بفضيلة السابق وصلتهم لهم الدعاء
بعد الموت وسؤالهم لهم المغفرة بعد ان سألوا لانفسهم وثواب هذا الدعاء باق السائلين لانهم لم يظهروا انهم ويهوه لافوا انهم
السابقين فان ويهوه ظليل آخر هو سياقي فقول اما وصول الصدقة فقد ثبتت في الصحيح عن عائشة ان رسول الله صلى الله
صلعم فقال يا رسول الله ان امة اقتتلت نفسها ولم توص واظنوا انهم ظلمت لصدقت افعلا اجزا ان تصدقت عنها قال نعم
وفي صحيح البخاري عن ابن عباس ان سعد بن عبادة توفيته امه وهو غائب عنها فاتي النبي صلعم فقال يا رسول الله ان امة
توفيت وانا غائب عنها فقل نفيها ان تصدقت عنها قال نعم قال فاني اشهدك ان عايطي الخراف صدقة عنها وفي السنن
وسند احمد عن سعد بن عبادة انه قال قال رسول الله صلعم ان امة سعدت فاتي الصدقة فصل قال الماء فاحضر به او قال
بذالام سعد وسعد بن عبد الله بن عثمان العاصم بن اهل نذر ان يخبر في الجاهلية ما ية بدنة وان بهشام بن العاصم حصة
خمين وان عمر اسأل النبي صلعم عن ذلك فقال اما ابوك فلو اقر بالتوحيد فصمت او تصدقت عنه لفع ذلك اذ لم لا انا
احد واما وصول ثواب الصوم ففي الصحيحين عن عائشة ان رسول الله صلعم قل من مات وعليه صوم صام عنه عليه
وفيها عن ابن عباس قال جاء رجل الى النبي صلعم فقال ان امة ماتت وعليها صوم شهر فاصوم عنها قال نعم فبين اذ اتي
ان يقضي وفي رواية جاءت امرأة فقالت ان امة ماتت وعليها صوم نذر فاصوم عنها قال اقرت لو كان على امك
دين فقصية اكان يدرى عنها قال فهو حي عن امك وهذا اللفظ للبخاري وصحة تحليقا وسعد بن عبادة رضي الله عنه قال

بينا لما جالس عند رسول الله صلى الله عليه وسلم امرأة فقالت اني تصدقت على امرىءى وانا ما مت قال وجب اجره
 وروى عليك الريث فقالت يا رسول الله انه كان عليا صوم شهر فاصوم عنها قال صومي عنها قالت فانا لم تخرج افراج
 عنها قال هي عنها رواه مسلم وفي نسخة شهرين وعن ابن عباس ان امرأة ركبت البحر فمذرت ابن الله بها ان تصوم
 شهرا فبها الله فلم يصم حتى ماتت فجاءت بنتها واخبرتها الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فامر بان تصوم عنها رواه ابن السنن في صحيحه
 روى عنه وصول ثواب بر الصوم وهو الاطعام ففي السنن عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من مات وعليه صيام شهر
 ان يطعم عنه كل يوم سكين او انة التردى واني باقة وقال الترمذي لا نعرفه فروع الا من هذا الوجه الصحيح انه من قول ابن عمر
 موقوف في سنن ابى داود عن ابن عباس قال اذا مرض الرجل في رمضان ولم يصم اطعم عنه ولم يكن عليه قضاء وان كان
 قضى عنه ولم يبق له ما وصلى ثواب الحج ففى البخارى عن ابن عباس ان امرأة من جهينة جاءت الى النبي صلى الله عليه وسلم فقالت
 ان ابنى نذرت ان تخرج معي ما كنت افلح عنها قال هي عنها اسأيت لو كان على اباك دين كنت قاضية تصوم الف ليلة حتى يقضى
 وفي معناه عن ابن عباس مرفوعا اخره النساى واخره البيهقي في شعب الايمان والاصحابى عن ابن عمر مرفوعا وصلى
 ذو حرم رحمه افضل من حجة يذبحها عليه في قبره بعد موته وعن زيد بن ارقم مرفوعا من حج عن البوية ولم يحجها اجزا عنها
 وبشرت ارواها في الساء وكتب عنها لداخره البيهقي في فوائده وعن ابى هريرة مرفوعا من حج عن ميت
 فله في حج عنه مثل اجره وهذا عام في كل حاج كل ميت اخره الطبراني في معجمه الاوسط وقد وقع الاجماع على ان قضاء
 الدين عن الميت من ابي قاض فريب او من ينيب من غير تركته او منها يسقط عنه ذمته وول له حديث ابى قتادة حيث كان
 دين ميت كان عليه دينان فلا يقضى احدا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الآن بردت جلدته واجموا ايضا على ان الحج اذا كان له
 عن عند الميت فاسقط عنه وابراة نيفه كما يسقط عن ذمته الحج فاذا سقط عن ذمته الحج بالنفس والاجماع مع امکان
 او اذ من نفسه قالوا واخرى ان يسقط عن ذمته الميت ونيفه ذلك واذا انتفع بالابراء والاعطاء انتفع بما يهدى لمن
 ثواب الاعمال ولا فرق فان ثواب العمل حق العاقل فاذا ابراه ووجهه الميت انتقل اليه كما ان الذي على الميت من الحقوق
 ونحوها هو محض حق الحي فاذا ابراه عنه وصل الابراء اليه وسقط من ذمته محكلا بما حق الحي فاقباص او قباير او قباير
 قواعد الشرع يوجب وصول واحد ما توفى وصول الآخر بل هذه النصوص متظافرة على وصول ثواب الاعمال من الاجزاء الى
 الاموات وتوضيح ذلك ان الصوم مجرد ترك ونية محضة تقوم بالقلب لا يطلع عليها الا الله سبحانه وكفى النفس عن الفطر
 وقد وصل الميت الى ثوابه الى الميت كما في الحديث فكيف بالقرلة التي هي على سبع حرنى ونية بل لا تقصر الى النية فوصول
 ثواب الصوم الى الميت تنبيه على وصول ثواب سائر الاعمال وتزيده وضوحا ان العباداة على ثلاثة اقسام برية ونية
 ومكره منها فنية الشايع صلى الله عليه وسلم وعلى الله وسلم وصول الصوم على وصول سائر العبادات البدنية ونية وصول
 الصدقة على وصول سائر العبادات المالية ونية وصول الحج المركب من المالية والبدنية على وصول ما كان كمالا لا نية

الثلاثة ثابتة بالنص والاعتبار انتهى قول النظم من خصا وكل الركن عندي الاقتصار على النص دون الاعتبار فاحتجوا
 يا اولي الابصار بعبدة النظم من اوله بالنعيم ايدوا ونوده وآتوا زوده واملست وازهر ليل جواش في دباسخ كافي زاد
 ووروش طالت نوده وكفته واذا انتهى بنا القول الى هنا علمت قوة القول بانه يصل الى البيت كل ما اياه لا يمين
 قرينة من صلوة وصيام وتلاوة قرآن ورجوع وغير ذلك من كل ما يوجب عليه العبد وجعله لآخيه من باب الامسان والصلوة والبر
 واجوع خلق الله الى الصلوة هو البيت من الشري الذي قد تعد عليه فعل كل طاعة ولا كلام ان الانسان تبصده قد على غير
 يوجب ان الله لا يضيع عمل عامل بل قد ثبت ان العباد اذا دعا لآخيه بطلب الخشب قال له الملك امين ولك شئ ذلك كيف
 اذا احسن العبد وجهه في غيبة لا يردى ايا به الى الداعي والهدى منها ثم ان ما اياه لآخيه حسنة واحسنة بعشر اشكالها فمن اياها
 اليه يشك ان ثواب الصوم يوم او ثواب قراءة جزء من القرآن اعطاه العبد اجروم عشرة ايام واجزائة عشرة اجزاء او ثواب
 يظهر ان جعل طاعة لغيره افضل من ادخارها لنفسه ولذا اقر مسلم من قال له جعل لك صلوتي كلما وقال له اذ اكلني بك
 وهذا شئ قد فعله هذا الصحابي لا شرف خلق الله صلى الله عليه وسلم ومن اين لك ان لم يفعل السلف ذلك فانه لا يشترط في
 هذه العتبة اشياء والناس عليها ولا اخبارهم بها ومن لم يفعل هذا منهم فانه لا يقع فيهم لانه مندوب لا واجب ولانه
 قد ثبت لنا دليل جواز فعله سواء سبقنا اليه احدا ولا واما الابداء الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابن القيم من ان القضاة المتأخرون
 من ستمائة ومنهم من لم يستحسنه ورواه بدنه فان الصحابة لم يكونوا يفعلونه ولان النبي صلى الله عليه وسلم لم يجعل كل عامل من غير
 ان ينقص من اجر العالمين شيئا لانه صلى الله عليه وسلم هو الذي دل الله على كل خير وارشدهم ودعاهم اليه مثل الجبريل عليه السلام فيقولون
 شئ انتهى ومثل البر فاضى شبهة في جواب سؤال واقول اما ان لم يفعل احد من الصحابة فغير صحيح فقد فعله الصحابي الذي قال
 صلى الله عليه وسلم ان جعل لك صلوتي كلما وظهر حيا وميتا ثم ان ابن القيم قد جعل من ادته وصول الابداء الدعاة الاستغفار وطلب
 الجحان زوده وكذا فعله السلف صلى الله عليه وسلم واهمهم به وان يدعوا له بايتاء الوسيطة والفضيلة واهمهم الله تعالى بالصلوة عليه
 صلى الله عليه وآله وسلم الى يوم الدين والصلوة دعاء له فاي مانع من ابداء ثواب سائر الاعمال الى صلى الله عليه وسلم واما قوله
 ان لا يشل اجر من عمل من الله طاعة فنعلم به كذا فليد له العامل اياه اجره ليكون له صلى الله عليه وسلم الاجران صلى الله عليه وسلم
 ما خلف الملوك واطاع النيران والباقي الاربار في غرة الجنان والفجار في الافع النيران وهذا عندنا شئ منقطع به فقد
 وصلنا جماعة من قرابتنا وشاننا جميعهم الله تعالى بصلوات من دعاء وتلاوة او صدقة ورايتهم في المنام شاكرين لما
 صنعناه وظهر لنا نعمهم بما اعدنا به انتهى فخصرهم بالعبدة سيد علامه رحمه الله بعض كليات متعلقة اين باب كرده وليكن
 نزد محمد رسول الله اقتدار بربا ورداوى واحوط سمت بعبدة كفته اخراج الطبراني في الاوسط عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يقول ان من اهل بيت يموت منهم ميت فيصعد ثوبه عنده بعد موته الابداء بالخير على عليه السلام على طبق من نور ثم يقف
 على شفير القبر فيقول يا صاحب القبر الحق هذه هدية اهداها اليك فاقبلها فدخل عليه فيخرج بها ويستبشرون

جبرانه الذين لا يهدى لهم شئ انتهى وآزعالته صدقته رضی الله عنها آمده که وی غلامی از طرف برادر خود محمد بن
 آنرا کرد و امید آنکه نفع آن بعد موت بوی برسد اخرج ابن سعد و محمد بن طه از طرف والدین و برادر کلان خود و محمد
 خواهر خود و حج بیت الله و زیارت مسجد و منزل مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که نیکو داند طرف مادر چای برشاه راه بودنگ آباد
 و از طرف پدر مسجدی در باغ واقع بجهال و از طرف برادر و همان سرای بقرب چاه مذکور صدقه جاری ساخت و بر
 بقیه نیز فکر چنین صدقه پیشنها و خاطر کسیست از حق تعالی امیدوارم که اجور این اعمال بایشان رساند و اولیایا
 بر محبت عامه خود از فتن بر رخ و احوال حشر و آفات موقوف بخاتمه بخشیده بشارت جوار صلاح و عبادا و اذنباء و اولیاء
 و اصحاب حدیث بنوازند و ما ذلک علیهم غم ففعلوا له بعضه و عن الحجاج بن دینار قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 من البر بعد البر ان تصلي علیما مع صلاتک وان تقوم عنما مع صیامک وان تصدق عنما مع صدقاتک اخرج ابن
 شیهبه و عن علی بن مرفوع عن معمر بن القحطانی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اعطى من الاجر
 بعد الاموات اخرج ابن عمر السمرقندی فی فضائل سيرة الاخلاص و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 المقابر ثم قروا تحة الكتاب و قل هو الله احد و الما کم الشکا ثم قال اللهم انی جعلت ثواب ما قرأت من کلامک لاهل المقابر
 من المؤمنین و المؤمنات الا کأنوا شفعا و له الی الله اخرج القاسم بن سعد بن علی بن ابی طالب فی خواصه و عن انس ان
 رسول الله صلی الله علیه و آله قال من خل المقابر فقرأ سورة یس خفف عنهم و کان له بعد من فیها حسنات اخرج عبد العزيز صاحب
 الاطلاق بسنده قطری گفته قوله صلی الله علیه و آله قروا علی موتاکم یستعمل ان تكون هذه القراءة عند الميت حال موته و یتم ان يكون
 عند قبره تسبیحی گفته بالاول قال الجمهور گویم و رحمه ابن القیم بوجوه من الترجمات و عبد الواحد مقدسی گفته نزقوه فخره
 و محب طبری گفته که در هر دو حال بخواند و اولی است و غزالی و راحیاء العلیم و عبد الحق در کتاب العافیة از احمد
 حنبل روایت کرده اند که چون در مقابر داخل شوید سورة فاتحه و معوذتین و قل هو الله احد بخوانید و ثواب آنرا برای
 اهل مقابر گردانید که این ثواب بآنها رسید سی علامه فرموده قلت فمذه و امثالها من احادیث مفروعات و نامات
 صالحة و انه علی ارتفاع الاموات با یهدی لهم من الاحیاء و المنامات و ان کانت بجمرة الا کمون و لیکن کما قال العلامة
 ابن القیم رح انما علی کثرتها بحیث لا یصیبها الا الله تعالی قد قاطت علی هذه المعنی و قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان روایکم قد
 قاطت علی هذه المعنی انما فی العشر الا و اخر یعنی لیلته القدر فاذا قاطت روایا المؤمنین کانت کتواطی روایاتهم
 کتواطی آرائهم علی استحسان شئ او استقباحه و ما رآه المؤمنون سافوا عند الله حسن و ما رآه قبیحا فیه عند الله قبیح انتهى
 کلام ابن القیم رح گویم بی شبهه روایت مؤمنین جمیع ۴ صا و اقطارا از قرون خالیه و عهد و حالیه امارت حسن قبیح نیست
 اگر چه حجت قطعی و نص شرعی نباشد لیکن استقر و اذراک آن خیلی دشوار است و روایت جامعه دون جماعت یا اهل
 اقلیم دون اقلیم خارج از محل نزاع است و اصول در امثال این مسائل اقتضا بر وادوست نه تنسک بقیاس و اعتبار

فقها دست مستند باین ضعیف هم نیست تا بقوی چرسد آری حاجز از صوم یک صاع یا نصف صاع و رکعت و سجده
و اگر حج بروی فرض است و مکروه و صحت کند به مقدار مصارف ضروری یکسج تا از طرف وی ادا کرده شود و اما
و صایای سجدات بر عتبات مخدیه پس غنی از بیان است لیکن باید دانست که قصد در عتبات و حیثات فعل
و اکثر ثواب از قصد در مرض و نزوحات است **س** برگ عیشی بگو خوشی فرست که سوار و زینش پیش فرست
عن ابی هریره قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وسلم وقال يا نبي الله صلى الله عليه وسلم اني اريد ان اقبل
النبي ولا تميل حتى اذا بلغت الملقوم قلت لفلان كذا و لفلان كذا و لفلان كذا و عن ابی سعید خدری ان النبي صلى الله عليه وسلم
صلى الله عليه وسلم قال ان يصدق للمرفی حیوة و محبة برحمته لمن ان يصدق عند موتة بائیه رواه ابو داود و ابن حبان فی صحیح
و عن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول مثل الذي يصدق عند موتة كمثل الذي يصدق رواه ابو داود
و الترمذی و قال حدیث حسن صحیح و وصیت بدفع چیزی بسوی قاری نزد قبر باطل است اگر چه اهل زمان در آن بکثرت
اگر تا اند صاحب طریقه محمد بن دین باب رساله نوشته است می با نقاذ الاله الکیلی در آن از اذاین شب فرموده و احتیاق
حق نموده و همچنین وصیت با تمام طعام بعد موت تاسد و زیاده باطل است و هو الاصح و به قال ابو بکر البلیغی مؤلف
طریقه محمدی گفته فظهر من هذا ان المتأد فی زماننا لیس بها کذا خلافت و افضل الوثیه من اموالهم مکرره و بدیهه مستقبه
من عمل بها بلیه و کذا الا جائه لدعوتهم و عن انس رضی الله عنه مر فو لا اعرفی الا اسلام و به الذي كان بعير عند القبر
بقرة او شاة انتی و روی احمد و ابن ماجه با سند صحیح عن جریر بن عبد الله قال كنا عند الاجتماع الى اهل الميت و نعلم طعام
من الغیاة و سمعت در قبر کجاست و شق هم جائز و این باختلاف احوال عباد و تراب بلاد باشد و توسیع تعمیق در آن
تا صد مرد درست است و زیاده بر آن افضل و طول قبر بقدر طول انسان و عرض آن بقدر رفعت قامتش کافی است
و باید که قبر ستم و مرتفع باشد از ارض بقدر یک شبر قریبی گفته و منع من الارترقع الکلیه الذي کان من اهل بیته لفعله
و عن علی انه قال لا بی البیلاج الاسدی الا البشاک علی ما بعثنی علیه رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لا تدع مثالا الا طمسته و لا تقبرا
مشرفا الا سوبیه اخرجه مسلم و سائل احتضار و کفن و دفن در کتب فقه حدیث مبسوطا اند مثل فی الاوطار و سکا الختام
و جزآن و در اکثر احکام این ابواب اهل علم قدیم و جدید را سائل مستفید تالیف کرده اند پس اشتغال بذكرش در اینجا ضرورت
نیست مؤلف طریقه محمدیه در بعضی مولفات خود گفته بخیر قراة القرآن فی القابریه طلقا علی ما هو المتعارف لقوی من قولهم
لکن انما یجوز اذا قرأه باسبغ بقدر و اما القراة للدنیا فحرام لا یحصل منها ثواب صلا لفقدان النیة و الا خلاص الشرطین فی
استحقاق الثواب و وصف العبادۃ بل یا تمام القاری و المقری انتی و این قراة پاره از قرآن در مقابر نزد زیارت
اموات است نه بعد دفن بر قبر متصل با چنانکه حافظان اجیر و احوا و تجیر میکنند که آن حرام است و اکل اجرتش منوع و چون
و دانسته شد آنچه گذشت پس حکم سنت مطهره و صیت امری ضروری از ضروریات شرعی است لهذا محرر بطور باخلاص

و احباب خود وصیت میکنند چنانکه بیاید و پیش از ایصال جمعی نویسد که عمر این بنده شرمند و در صین تحریر این مقاله و تقریر
 پهل و چهار سال رسیده و یقین که عبارت از عمر است بر سر رسیده می آید زیرا که هرگز نینده نزدیک است و هرگز نشسته و در ابعده
 مافات و ما اقرب ما هوات قوت جوانی و دلوله شایب زائل و پیری و سفیدی موئی تن حاصل گردیده معلوم نیست که از انفس
 مستعار و در علم باری ششم چند نفس باقی است و هرگز که ام جای از عجب علم مقدر و بهر حال در روزی این خاکدان فانی را گذشت
 و ازین کالبد خاکی گذشتنی و کار و بار با حق سبحانه و تعالی بافتادنی درین عمر گذرشته هر چه از معاصی و ذنوب صغیره و کبیره بویج
 آمده باشد معلوم الهی است از همه توبه النصوح بر زبان داریم و بدل نادم و خائف و بجان ترسان و لرزانیم و تاسی تو نیم خود را
 از انکتاب محارم و اقتراف جرائم دورتر میگرددیم و توفیق بدست خالق مست و حق تعالی و عده مغفوره توبه فرموده و سوال
 خدا صلواتم ثواب ایچو بی گناه قرار داده پس از اینجا امید می قوی و رجائیم راسخ است که آن همه کرده ناکرده گردود و راست
 این است **س** کیسر دولت سفید نشد که اگر چه موئی به تن سیاه نماند ای حسن توبه انگلی کردی که که ترا طاقت گناه نماند
 و الحمد لله تعالی که بدست خود هیچگاه آلوده ذره از شرک متلوث تو می از بدیع نشده ام و بقیق از فسوق بهتر دل و قصر
 خاطر رضا نداده اگر مقتضای فساد زمانه گاهی در چنین مجلس اضطرار الا اختیار مبتلا شده باشم مجبوری و اگر اطمینان
 نموده از ان باخلاص تائیم و تا ممکن شد از ان گریخته ام و نعمتهای خداوندی جلالت عظمت و عسم ناله در حق این هیچ
 کس پرسش بیش از انست که اگر هر موئی تخم زبانی منفرد و جنانی مستقل گردد شکرا نکی از احسان او در عمر و از ادا نتوانم کرد
 در تخم آنچنان نگاه داشت که کسی با وجود و پدر همچنان زیست با ناز و نعمت نکند و از حصیض جبل و ضلالت محض سبکی
 و توفیق خود مانع علم و هدایت رسانید و از مذلت فقر و فاقه بعزت غنا و دولت ترقی بخشید و از اخصی ثناء و حلیکانت
 کما انشیت علی نفسک از مذہب تقلید بحال بر آورده شاه راه اتباع کتاب سنت بنمود و تهور احدی و مجبوری نسا
 و از اوصاف ابنا و زنان که معاشرت با نساب و طعن در احساب کنند و تحاسد و تباعض نمایند و نتیجه علوم کتاب فخر
 و جاه و نمکباره و مجادله باشند و فکر شکست یکدیگر می نمایند و با اهل حق طرف می شوند و سببایذای خلق الله میگرددند
 و تسلیم و انشمنندی را در سر تحصیل مراتب دنیوی **ب** می نسند اما **ب** در صحبت فساد اشرار و امر از انهار در می بازند
 در یا و سمع و اکمل بطل بزی علماء و مشایخ و وعظا **ج** در مدد و پیری تمام و بعد تمام بخشید و این اه و رسم را در نظر او
 حقیر و ناشایسته و انمود و معاش او را از بد و شعور و آغاز هوش در کسب بد و خسر فرمود و از وجه مکاسب محرمه بازداشت
 و جز خود محتاج دیگری نیست پذیرا حدی از خلق چه اقارب و چه اجانب ساخت و به تمیز کتب ایله دین و صحبت شرع بین
 دوستی سلسله روایت سنن طهر و اقامت نسبت با زمره محدثین کرام و علماء اعلام اعانت کافی و مدد وافی نسود
 و بی همد و فکر من ال حلال دایده بر مقدار حاجت و کمالات اهل و عیال ارزانی داشت و توفیق تخریر مکر بعد رتبه و تسخیر
 و فرزندان سعادتمند روزی کرد و چشم بینا و گوش شنوا و دل دانا و خاطر آگاه عنایت فرمود و با انواع نعم صورت

و معنوی و اطاعت و فضائل ظاهری و باطنی که من دانم و آفریدگار من مخصوص ساخت و از تجات دولت و کائنات
 غنا که نجات ازان بابنا جنس اکثر حاصل می شود محفوظ داشت و در علم دولت بر بسیاری ازا کار بدین و دنیا مرتبت
 مرحمت فرمود و از امراض عقلیه و او و اعتلیه و اسقام بدینیه کهسانی در آن گرفتار است عافیت روزی کرد و از اخلا
 ر و بیک که کتب سنت صحیح و تصوف قدیم بران شتمل است تخی و یا اخلاق حمیده بقدر تقدیر میسر و تخی ساخت و غرض که عذ
 نمای منعم حقیقی و حمد و شکر من مطلق طاقت زبان و کار و دل ناتوان نیست **س** از دست و زبان که بر آید
 که عهده شکرش بر آید اگر اثار تمام عالم اطلاق و اجماع و دنیا مداد کرد و کلمات حمایه و عبارات محاسن الهیه
 نفاذ نه پذیرد و لو ان فی الارض من شجرة اقلام و البحر یدره من یحدره سجدوا ما تعدت کلمات الله **س** مجلس تمام گشت
 بیایان سید عمر و ما یحفظان در اول و صفت تو مانده ایم چه من و چه قدرت من که جرأت بر ادای حمد و شکر الطاف ناقتنا
 رحمان و مراتب غفور و غفران او کنیم چه همت من که خود را در محادین و شاکرین بشمریم هرگز پرتوی اذین آفتاب یا حرفی
 ازین کتاب نشان نتوان داد و ان تعد و انعمه الله لا تحصوها از نعمتهای او یکی این است که از اصحاب مسلمین هر کدام کلمات
 آفرید و از نسل سید المرسلین و شیخ المذنبین و خاتم النبیین علیه و علیهم الصلوٰة والسلام و علی اکرم جمیعین گردانید و بسوی حراط
 مستقیم سلام هدایت فرمود و بران استقامت بخشید و توفیق اشاعت علوم حق کتاب و سنت بتالیف و نشر داد و از همه
 بیگانه ساخته و خود آتش ساخت **س** مرا بیگانی از خلق با حق آشنا کرد دست و بطبع من کس کم ساختن بسیاری سازد
 با احدی غشی در دل و از یکی شکوه بر زبان نیست نه فکر از کسی است و نه اندیشه گرمی با زار خود نه شوق دیدن احدی
 از اینها و جنس است و نه شیوه اعراض از کسی نه هوس مناظره با احدی است و نه طریقه مجادله با کسی نه از قبولی عالم غرضی
 و نه از رد خلائی تعبی نه فکر عروج نه دست و نه صدمه نه نزول خویش در همه حال و هر چند خوش دلیم و بحد و شکر و تعالی
 تر زبان **س** زمین شدیم چه شد آسمان شدیم چه شد و بچشم خلق سبک یا اگران شدیم چه شد و بهیچ رنگ ریگستان
 قرار می نیست و تو گر بهار شدی ما خزان شدیم چه شد و حق تعالی علم حسنه کی از احسان اوقات برای موت مانند
 تمامی شهر رمضان یا عرفا داد و صدقه چنانکه در حدیث **س** یا ابو نعیم آمده یا نزد عمل صانع مثل حج و عمره و صوم
 بهما و یار و جمعه یا شش یا نماند و مانند آن در اشرف اماکن نصیب نموده خاتمه حیات بی ثبات بر اقرار کرد علیه
 و عقیده توحید و محاببت برع و اشراک فرماید که این نعمت بس بزرگ است و این دولت بسی بزرگ و در برنج و موافقت حشر
 و مسکن بعنوان همسایگی برگزیدگان خود بر حمت عامه خویش روزی گرداند که غایت آرزوی این نمودنی بود این است
 پس بس و چنانکه درین و از ناپایدا بعضی سنگیری خویش کفیل همه حوائج او شده و حاجتمند هم غنی نکرده همچنان در آن
 عرصه بهر حال آثار رحمت خود را در حق این نگونسا رگران بار جلوه افکار بخشیده از مخالفات تمام نجات تام و حد
 و یا بحکم این و صایا و فنی است لایمی آنست که اختصاص بموصی عفا الله عنه دارد و رعایتش از جانب فرزندان

خروج در میان و صایا و فنی است لایمی آنست که اختصاص بموصی عفا الله عنه دارد و رعایتش از جانب فرزندان

که در برهم وجود بنسبم مرده برهم زدن خاموش است. بلکه از آغاز نشو و نما تا هنگام بلوغ که اکثر آن پانزده سال است
 بنظمت میگذرد و بنا بر عدم حصول تمیز قد عمر گرامی کمتر میداند و بعد از تقضای اربعین وقت تحلیل قوی تبدیل آب
 هواست پس عمری که آنرا عمر توان گفت بشتر طیکه اجل فرصت دهد و تند رستی و فراخ دستی هم نصیب شود پس است
 و پنج سال است و اگر اوقات خواب که برادر مرگ است بر آید مقدار نیکو تر هم بقصان می گراید و معامله آخرت که انقطاع
 پذیر نیست بر سرود و ش می ماند و حساب و کتاب آخرت در پیش است و نجات از ان خیلی دشوار پس بنایت ابلی باشد
 که باین لذت قلیل و فرصت حقیر که آن هم بی مقاسات شدائد و کسادت ناملائم میسر نمیکند و لذات باقیمه و نعم ستر
 و اعیه را بر باد دهد و دامن دولت پائدا عقبی را از دست همت بگذارد و بآلام ابدی و عذاب سردی راضی و گرفتار شود
 و قانی را بر باقی اختیار نماید و لغو با بدن جمیع کارها باند و جوانی که نشو و نما و بر طاعت و علم و عبادت باشد روز جزا
 زیر عرش سایه یابد و توبه او گناه در جوانی بهتر از پیری است درین باب احادیث وارد شده **س** توبه از داده و ایام
 جوانی کردم. اول مستی من بود که هیار شدم. بعد باید کرد تا یکی از ان هفت گرده باشد که روز جزا زیر عرش سایه گیرند
 و از خدای تعالی سائل فردوس برین و طالب عفو و عافیت دارین باید بود که هیچ نعمت به تند رستی و رشکاری و فراخ
 دستی نگیرد و من زنجیر عن النار و داخل الجنة فقد فاز و ما الحیوة الدنیا الا امتناع الخیر. فرض
 وقت آنست که هر جا که مصلحت دینی و مصلحت دنیاوی با هم متعارض گردد تاواند مصلحت دینی را بر همه چیز فرستد و
 مقدم دارد و کسیکه مصلحت دینی و منفعت یقینی را بر غیر او مقدم میدارد. دنیا هم بقدر تقدیر بوسی حاصل میگردد و هر چه مصلحت
 دنیا را بر فضیلت اخروی ایشا میکنند وین از دستش چون تیر از کمان بدر میرود و دنیا هم پیش از همت و پیش از وقت او را
 طوع یا دیگر دود **س** دنیا سطلب تا همه دینت باشد و دنیا طلبی نه آن نیست باشد. بر روی زمین زیر زمین از برزی
 تا زیر زمین روی زمینت باشد. طلب دنیا سبب گریختن دنیا است و گریختن از ان سبب حصول اوست هر که دوسپ
 سایه خود بد و دسایه از وی بگیرد و هر خود دیگر نیز دسایه دنبال او را بگذارد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود من جعل الهوم
 بما و احدی اثم آخرته کفی الله ثم دنیا حق تعالی با من بنده شرمندم همین حال که در پیش درین زمانه همچنان است که هر که مصلحت
 دنیا را مقدم میدارد و دنیا هم او را دست بهم نمیدهد و مصداق خسرة دنیا و الآخرة می شود و اگر دنیا حاصل می شود و در فرصت
 تحلیل زطل می پذیرد و قیام ندارد و نتیجتاً آن خسران ابدی لاحق حال میگردد و هزارا کس ازین زمانه ویدیم که اینها اتفق بدت
 رسیدند باز از آنها اثری بر روی کار نمانده **س** غافل مشوز عشوه دنیا که این عجز و کمکاری نشیند و قتال می رود و پنجاه
 تقدیرم مصالح دینی بر دنیاوی یکی آنست که در شاکت و نیداری را منظور نظر دارند و بر رفاه همیشه و حصول زیام حاکم
 نظر نگارند بلکه صحیح النسب سید محسب الفعیه الصین سازند و روز قیامت جزوین و تقوی سوائ از دولت و ششم نرود
 و نه پسند که رشته دار کدام دولتند امیر یا رئیس است فلا انساب بنیم یومئذ و لا یتوالون حفظ انسب خصوصاً انسب

سیادت یکی از ضروریات دینی و تقوی است طبعی با سید المرسلین است علیه علیهم الصلوٰه و السلام در مناسکت ذکر و مضائقه نزد
 ضرورت نیست اما در مناسکت اثبات حفظ سیادت ضرورت است که فرماست هم در دین و هم در دنیا و کین که گروه این است
 مخصوص بچیز است که در غیر ایشان یافته نمی شود و واقع در این است لیکن همراه تقوی و اتباع سنت نبوی و ان
 و اکمل کاملین نوع نبی آدم و اشرف ملائکه و تمام عالم جناب سید المرسلین محمد مصطفیٰ احمد مجتبیٰ شفیع الذین انزل الله تعالی
 و سلم و بارک علیه و علی آله و صحبه اجمعین هر کس هر قدر شایسته که با آن جناب بهم رساند و در باطن و ظاهر و صفات فطری و
 اخلاق کسبی و علم و اعتقاد و عمل و عبادات و معاملات خلق و خالق مانا شود و قدم بر قدم مبارکش و دانگش را
 همان قدر نصیب از منزلت پای آخرت حاصل گردد و در دنیا بقدر اتباعش کامل شمرده شود و هر که درین شایسته قاصرت
 بقدر قصور مذکور ناقص است و لهذا در معرفت اهل علم بجهت کمال اتباع سنت مطهر و کتاب عزیز که زمره حدیثین کرام الهی
 اعلام اختیار کرده اند گوی بجهت برگزینان برده اند و در جماعه اولیا و اصحاب سلسله انقبسند به بزریت اتباع مخصوص
 و همین کمال شایسته بجهت کمال متابعت دلیل ساطع بر فضیلت ایشان است و اگر هست اما قاصر از کمال متابعت
 نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بگوئیم اگر آئیده شرف کمال اشتغال بسنن و نوافل در امور دینی و دنیوی و پیایب نگشته فقط بر ادای واجبات
 و ترک محرمات و مکروهات و مشبهات و عبادات و محرمات و معاملات قناعت کرده و اعتقاد توحید و اتباع مواظقت نموده
 این هم غنیتی است که بی درمچین مرفوعا آمده من اتقی الشبهات استبرأ لیدینه و عرضده من وقع فی الشبهات وقع فی الحسوم
 و حق تعالی را شاکر کرده که نیستند اولیا و تدایعینی و بوستان او و مگر متقیان و تقوی عبارت از تادیه واجبات و ترک محرمات
 و احتراز از مشبهات است تا زکرت نوافل و عبادات و اتیان بستمیات و تظلمات و اقیام محرمات و داخل نفس است
 از لطف و عجب و کبر و جود و رحمت و طول امل و حرص بر دنیا و طمع مال و حکومت و ابتلا بفسوق و بیع و فساد
 و مانند آن و بعد از آن محرمات که بافعال جوارح تعلقی دارند موضع آن کتب فقه است و اگر هست ازین مرتبه هم که تا کمال
 و از شوخی نفس شر شیطان مرکب محرمات شود و بچیزها که حقوق العباد باشد و ترک صیحه صلوات رحم بود از آن خود و هم
 بعضی است اجتناب واجب و اندوختن منکرات شرکاء عدی از اقارب و اجانب و اجاب و امار و حکام گرد و حق تعالی
 اکرم الاکرام و ارحم الراحمین است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحمة للعالمین و شفیع الذین انما اسید عفو و تکرار تمام از حقوق الله
 قوی است و اما حقوق العباد پس خود و خویشش نمی آید آیات و احادیث درین باب بسیار است ضبط آن همه و نیجا شود
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من سلم المسلمون من لسانه و یدیه و ارشاده و کرده ان تعجب للناس ما تعجب لنفسک و مکره لهم
 ما مکره لنفسک و این دو حدیث درین موضع کافی است و دیگر از فضیلت آنست که با اتباع خود و از زن و فرزند و نوکر و غلام
 و کنیز و رعیت حتی الاستطاعه معاشرت بساعت کنند تا بنگران را غنی و دوست باشند و از تقصیرات خفیه ایشان
 در گذرند و متبوعان خود را از حسن ادب لطف فراموشی و غیر خواهی و خدمت گذاری و نصیحت ظاهر و باطن خور نشوند

و مهربان سازند مگر آنکه امر بحسبیت کنند و شرک فحش خود سازند که در صورت طاعت ایشان نیست لاجتماع لایق
 فی مصیبه الخالق و باقران و اقرباء و غریبا و احبا و اخوان و اخوات و همسایگان باخلاص محبت و غمخواری و تواضع و کمال
 عمر بسر نمایند و نیاجای سهل است بهر چه میگذرد و برای معاملاتی با هم تقاطع خوب نیست هیچ خانه پر باشد و گر وقتی که بهم
 منازعت و محاسمت رود او و آنکه آنکه اندیشه دشمنی باشد آنها را با حسان و نکوئی شرمند و سرگون باید کرد **س**
 هیچ دانی که شیر مردی میست و شیر مردانه دانی نیست **ه** آنکه با دوستان تواند ساخت **ه** آنکه با دشمنان تواند زیست
 حق شای ارشاد کرده میفرماید اضع بالحق حی احسن فاذا الذی بینک و بینک عدل او **ه** کانه ولی حمید و ما
 یلقها الا الذی یصلح و او ما یلقها الا الذی یحفظ عظیم و اما ینز غناک من الشیطان نزع فاستعد
 بالله انه هو السبع العلوی این آیه شریفه جامع فوائد دنیا و آخرت است و عامل بدان مسلمان کامل **ع** اگر موسی بن
 علی مراد ساء و این مکر در حق کسی است که با وی برای دنیا ناخوشی و دل تنگی و دشمنی باشد اما کسی که خالصانه تقابل با وی
 و دشمنی و بغض بود مثل وافض و خواص و مانند آن از اهل بدعت و عادیان سنت پس با آنها موافقت ضرورت نیست **ه** اعدا
 بعلمت دنیا اگر چه پیرایه باشد حق تعالی فرموده یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوی و عدو الله و اولیاءه
 الی قوله لن یفعلکم ارحامکم و لا اولادکم يوم القیامة یفصل بینکم و آیات مدین باب بسیار است در
 خاندان همیشه ایند اهل بیت و مشایخ طریقه و علماء دین گذشته و حده آمده اند که در هر عصر متنازل بودند و در علم و عمل و ادب
 کس از اجداد و قریب که گرفتار دولت و غنا گردیدند و بهلای محبت و نیاز افتادند و تجاوز از حد نمودند **س** من بودم که بجای و در حق
 و کتابی **ه** علم را که نشان داد و بلا را که خبر کرد لیکن آخر غایت آئی و تنگبری کرده همان شیوه قدیم را اعاده فرمود و بدینگونه
 سرخیل علما را تقیاده و تاج شکل اهل بیت با صفا برآمد و ایشانرا بعضی بر دنیا نمود و تقدیم علم و عمل بر همه چیز فرمود آری این
 عاجز از بلوغ رتبه پدیری قاصر ماند لیکن بقصد و محبت خود بکلیه تقدیر این که خامه قصا و قدر بران جاری شده بود و
 بهای خود سخت شرمند و انگشت برندان است چه کند **س** آنچه نصیب است بهم میرسد **ه** گزینی استم میرسد **ه** لیکن
 فرزندان سعادت مند را باید که از چنین ابتلا و خود را حتی الامکان دور دارند و هرگز این اشغال این جریات تن بر نهند **ه** بلکه
 خالی از فساد و مسمومیت **س** هر که نرسیدیم تو باری بری **ه** و در یادند که علم بهتر از دولت است بلکه علم با فقر
 بهتر از غنا بر وجه کمال است که آن فانی است و این باقی **س** علم دادند و دیس بقارون زرو سیم **ه** شد که بختی میا
 و گری تحت سبک **ه** علم عبارت از دانش حسن بر جمع عقائد و اخلاق و احوال و احوال و افعال و اقوال است و کتب سنت صحیح
 متکفل بیان او است و این علم بدون دریاقتن از ادله قرآن کریم و حدیث رسول زو ف رحیم علیه و علی آل الصلوٰه و السلام
 و تفسیر و شرح سنت و اصول اینها و دریاقتن بطریقه سلف است و الله او و اهل قرون فاضله الله رحمهم الله تعالی
 و علم لغت و صرف و نحو صورت نمی باشد و بیشتر روایات متناوبی و غیره اعداد از مسائل و فروع کتب فقه مروجی اصل

و غیر مستقیم دلیل است و دریافت حال صحت ستوش بدون این علوم غیر ممکن بود پس در این علوم سعی باید کرد و در این
 برای تفصیل چیست باید پرسید چه اگر توفیق کریم فیض باشد تقاریر این علوم و کتبش برای نجات دنیا و آخرت کافی و توانی است
 و از ادب قلبی و قلبی شافی و تواندن حکمت و اقل و دو قاتر فلاسفه لاشی محض است کمال دران مثل کمال مطربان و علم
 موسیقی و شایسته قیامی از فنون حکمت باطنی است آری قدری قلیل از منطق که خام علوم است اگر نیکو نگذرد و ضیق
 و شبهات منتهیه باشد و شایسته نواز مضائقه ندارد اما انما که دران موجب جوان از یکت علوم حدیث و قرآن است و تکرار کتب
 کتب تفاسیر و احادیث و معانی این علوم در کتابخانه بود و کمال موجود دست و پا و جودش فرزندان را حاجت است و دیگر
 نیست قدرت این کتب در سلسله العبد نوشته ایم و قدر این کتب که نعمت عظمی است و بهر فن در کثیر و مال خطیر پیش از حقیقت
 آنها از بلاد حجاز و عرب اصحاب عجم شناخته و افکار طویل حاصل کرده ایم باید شناخت چه مثل این مواد در هر بلاد دست بهم
 نمیدهد و چنان نباید کرد که حافظ شیراز فرموده **دل می خرد بکشت آورد ولی دیده برینست** و الله الله که گفت کرد
 که اندوخته بود و این همه ذخائر عقی را با اموال نفوذ و امته و جز آن بر چه شرف و وفادار ملک خاص است برای اخلاف
 میگذاریم باید که مطابق قرآن امد مندرجه سنت محمد و کتب با امد هر دو برابر و با خواهر و غیره تقسیم نمایند و بر قسمت دیگر
 بلا نزاع راضی باشند و اهل حقوق را از آثار بر قریب حصص آن بر بند و عاش خود را یکسب بر مقصود دارند و خدمت تقضا
 و افتا و آنچه بدان می ماند هرگز اختیار کنند اگر چه مجبور شوند و معاش را بر مقدار کفایت غنیمت شمرده پس از و یاد نمایند که در
 حدیث شریف آمده **ما قل و کنی خیر ما کنی و انی و اهل غنا تو لگری نفس است و در مصارف هر چند غنی باشند جاود بقضا**
 سپردن و بر قسمت خود قانع بودن نعمت کبری و موجب تیسر عمری و تبشیر میری است و اتوانند مطابق و مصایب قرآنی
 و حدیثیه و مصالح اسامه و مشایخ مثل مصایب شیخ عبدالخالق غجدانی و شاه ولی الله محدث دهلوی و شیخ فنا الله بانی
 رحمهم الله عز وجل کار بند شوند این مصایب و کتابخانه سوجه است و مثل انواع حکم و مصالح دنیا و آخرت است و اینجا تحریرش
 بنا بر طول مقال اتفاق نیفتاد و با علما و وقت در مسائل **عظیم شریعت** طرف شدن و رد و قیام و کلام یکدیگر کردن
 و منافرت از معاصران نمودن و خود را در علم و تحقیق فضل **چند شمران** و از رد و قول فعل خود بر هم شدن و دفع آن
 بتقریر و تحریر بر داختن چیزی نیست بلکه سبب هم شد و مراقب **احکام** و موجب نقصان از پیروی در **یضایان** کامل است
 اشتغال بدین و تدوین کتب حدیث و تفسیر و **موسیقی** و **نقش** و **سنت** و **قبح** و **بعث** بعد از **طریق** بدین بجا
 خود کافی است و آنست که از ادب و استاذان و شایخان با اختیار طریق جدل خوب نیست حتی ثابت برهه **ای**
 باطل نگیرد و پس پیرا باید بدو اوقات خود را در مناظره و تعاقب مخالفان ضائع باید ساخت اگر از فرض اعتقاد
 و علی غرض است وقت و بهر هم به با حسن نیت حرف انقاس گرامی که گوهری بهما وجه هر شاهوار است در مطالع کتب دین
 از تفسیر حدیث و اصول فقه و اصول کتب و بهر نیت می باید و چنان در نشر علوم فقه و اصول و تفسیر کتب و خوش عقیده

و هم ندیب باشند و تهذیب نفوس خود بر وفق منطق قرآن و حدیث و دولت غنی فضیلت کبری است تا اگر آنو نقیض
 بخشند و اگر از چنین نعمت بی بدل حرمان نصیب کنند و تکلف در بدین مسکن و ماکل و مشرب و منکح و انماک و تحسین این چیز
 شیوه و دنیاواران غافل از آخرت است اهل اسلام و عارفان نعم عقی را از ان عار و انکار می باید رسد خوشا جهان
 تنیدستی و غربیانش به زوال نیست و اقبال بی نصیبانش به فقری که با ایمان صحیح کامل دست دید بهتر از سلطنت تمام
 روی زمین است و توحید رب العالمین سر جمله طاعات است و مردن بر قول لا اله الا الله محمد رسول الله ثبات قلب ایتقان
 ایتقان عجب دولت بی زوال است اللهم ارزقنا و اخلافنا و دوری از محبت فاسق و کناره کشی از محبت اهل منکر و نفاق
 دلیل سعادت اخروی است صحبت برابر و در عمر و از اثر نیکند و همچنین با شرار و فجار و زود و تردید گیر رسد زاهدان حلقه زنده
 بسلاست بگذرد تا خرابت نکند صحبت بدنامی چندی ترک نماز عباد کفرست و تارکش کشتنی و گردن زدونی است و تارک صوم
 بلا عذر فاسق غیر عادل است و تارک حج با وجود استطاعت که عبارت از زاد و راه است همچو پیروی یا فرائض می میرد و در تنه
 گوشه گرفتن سنت سلف صلی است و جهاد بر تقدیر وجود و شرائط ثابت از کتب سنت فرض کفایه و ماضی است تار و زقیان
 با امام مسلمین که استحقاق امامت داشته باشد و در عموم بلوی شریک یکی از فریقین شدن دست زوین و دنیا شوی سیرت
 قدر هندوستان که در شکله جبری واقع شده جهاد نبوی که قتل مظلومش مقنون نیست و شاید که اجری یا بد و تجاوز عام
 و ران مجتهد محلی بود در دریافت احکام فتن کتاب حج الکرامه فی آثار القیامه مرشد شفیق است با وجودش حاجت مستفسر
 از علمی نیست و در ادراک فقه سنت و تفسیر کتاب الله اصول اینها مولفات ماورین دیار کافی است و اکثر مولفات ضرورت
 ایام حدیث مثل شیخ الاسلام ابن تیمیة حرانی و حافظ ابن القیم جوزی و سید محمد بن ابراہیم وزیر و حافظ ابن حجر عسقلانی و شیخ
 جلال سیوطی و سید محمد بن اسمعیل امیر و قاضی محمد بن علی شوکانی و امثال ایشان در کتابهای محفوظ است و لایحه مستندات
 این حضرات با برکات راتلاش و جستجو باقی است و سرایه کتابخانه روزافزون گویا تمام دولت ما و ابایی با همین کتب عکوم
 پس بس این اہم و دانیر که چشم باخیلی قلیل و در حدیث بسیار است و پیش ما کمتر از حدیث و نزو اہل دنیا بهتر از
 جواهر و در نظر محقق و همان دور بصرا بنا گیتی عزیز و جلیل در حقیقت خوابی و سرابی و نالیش آبی بیش نیست اہل این
 بدان نظریه و بعشوه اش از جاز و ندس آمد اندیشی باری برکی انگاری دل گفتن آن شیفته بی سرو یا حاضر نیست
 ہمت آنست کہ تا تو اند با خلق خدا احسان کند و خود **رسد** است منت پذیر احدی نشود الیہ العلیا خیر الیہ **اللفظ**
رسد بی نیازی ہمتی دارد کہ ایمان و افاق اند ما ہم از دست رد خود چیز یا بنشیند ایم اخذ زکوٰۃ بر سادات حرام است
 از کسی نماند اگر چه با فاقه و فقر قویان باشد و با حدی از سادات نہدیم کہ باشد و هر کجا کہ باشد و بہر حالت تقیہ کہ باشد
 تقصیر و عبادات بہتر از کشید و معاصی است چه دفع مضار مقدم بر جلب منافع است لذت گناہ باقی نمی ماند و باطل
 باقی است و شقت طاعت میگذرد و اجر و ثوابش ثابت است ہر کہ این نکته را در یافت حال و آتش نیکو شد جواب

و خلوص اصل اصول حیل طاعات است و رن کالای بدیریش خاوند باشد صوابان عمل است که مطابق کتاب سنت باشد و حاصل آن فعل است که برای خدا بدردن لوث نجاست شرک و آمیزش چرک ریا و سمع بود چون این هر دو حاصل قائم و دائم شد امید نجات دارین قوی پشت گردید و سر رشته مغفرت و عفو بدست آمد و خود را مولوی یا ملایا حاجی یا حافظ یا قاری یا صوفی گو یا نیدن یا بالقباب شرعیه و کئی فاضله مثل شیخ الاسلام و محمدالدین و ابوالبرکات و ابوالحسن و آنچه بدان نامد لقب کنی ساختن و بران خوشدل و بدان راضی بود چون چیزی نیست دانشمندی آنست که عالم عامل باشد و متقن علوم کتاب و سنت بر وجه تحقیق بود و دور و ریافت مسئله یا حکمی محتاج دیگری نشود و معجزاتش باین سما بود و کافی و مفتی بودن بلای نیرنگ است اصحاب این مناصب اسمی بنیم که در سر و نیادین باخته اند و روکش اهل دنیا گردیده و مصلحت حاصل از مصلحت آجل مقدم داشته پروائی مشرع و ایمان خود زکده اند حفظ الله و اخلا فناع فی ملک راز و درون پرده زردان است پرس و مکن حال نیست زاهد عالی مقام راه غرض که اگر از دست برآید و توفیق الهی مساعدت فرماید مسلمان خالص شود فلان و بهمان شدن و این فلان و چنین و چنان بودن عائق از فضائل آخرت است **س** این هشتم چه خوش آمد که سحر که میگفت بر سر سیکده با دوت و بی ترسانی به اگر مسلمانی همین است که حافظ دارد و وای گردی اهر و بود و فروانی به دنیا سر سر ز دست و جز زور و فریب نیستی این کثر اهل عالم چهل چه عالم دران گرفتار اند و هر روز هر زمانه رنگ و بونی این گل بدلو تازه تر بر روی کاری آید و از غایت عقل و نهایت هوشیاری میدانند و بدان مفاسد نمی نمایند و هر که هم رنگ ایشان و هدم و هم وضع ایشان نیست او را ابله و سفیهانکارند و نمیدانند که غافل ازین فکر و فکر عاقل است و گرفتار این دام و دواحق چهل قدر که روز عیارات الصدور و اظهار هر ضرر و مستور است معلوم شود که در چه کار بودند و انقباس گرامی را در سر که از خمیسده باخته عاقبت محمود را تباها ساخته اند **س** بوقت صبح شود و چهر روز معلوم است که با که باخته عشق در شب و بچره و با کجمله حوادث روزگار و تقلبات ادوار و نظرات اهل دنیا و اوقات و تبعات این سپنجی سرایش ازان است که بدگرش توان پرداخت و تذابیع و رضع آن باید آموخت لایحه صیها الا الله سبحانه و تعالی پاک اعتقاد و مومن کامل را باید که اگر تمام عالم کافر گردد و همه گیتی پیر فساد شود و جمله بنی آدم راه ناصواب پویند و بی تنها بر سر مستقیم اسلام و جاده قویم ایمان بی یار و مددگار قیام کند و مراقب خدای تعالی در هر فرج و ترج و صلاح و فساد و اندیشه و موت و حیات و غنا و فقر و ناز و ذل سنت مطهره و کتاب عزیز را قوالا و عملا و اعتقادا از دست ندهد بلکه دین اسلام را سخت بدندان گیرد و باز علاج احدی از خویش و بیگانه و نادان و فرزانه از جاز و زود **س** بیا عشق رسوائی چنان نمک که یک چندی به طامست های بید روان شنیدن آرزو دارم به و این حالت استقامت را فوق کرامت و ولایت اند و این ماجرا را غنیمت کبری و اکبر عظم و کبریت احمد و عقیق سعادت و کیسای پرایت شمار **س** من اهدب شی جبین فی الهوی + ولی من هب و حلا عیش بمرحله + این قدر که گفته و نوشته آمد باعث بران نصیحت دین شد

أقبلت إليه رسول الله ﷺ وعنه أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لو اخطأتم حتى يبلغ الساعات ثم لم تبالوا عليكم من جيران يا حبايبنا جدد من بني هرة
 أنه سمع رسول الله ﷺ يقول ان عبدًا صابًا بالثقل يارب الازنيت ذنبا فاعقر في فقال له رب علم عبدى انى ربنا يعقر الازنيت ياخذ به فعقر ثم صاب
 ذنبا آخر ورما قال ذنبت ذنبا آخر فقال انى ربانى اذنيت ذنبا آخر فاعقر فى فقال له رب علم عبدى انى ربنا يعقر الذنبت ياخذ به فعقر له
 ثم كذب ما شاء الله ثم صاب ذنبا آخر ورما قال ثم ذنبت ذنبا آخر فقال يارب انى اذنبت ذنبا فاعقر فى فقال له رب علم
 عبدى انى ربنا يعقر الذنوب ياخذ به فقال رب يغفر لعبدى فليص ما شاء الله رواه الشيخان **س** برور كره دوست گزافى
 بخشنده صد ساله گنده بدهاى بخشنده و غفونهم بنا تو اى كره و نده زنجاست كه كوه را بكاهى بخشنده و عن عبد الله بن عمر
 عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال ان الله يقبل توبة العبد لم يرجع رواه الترمذى وقال حديث حسن وعن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال ان
 من الذنوب كمن لا ذنوب له رواه ابن ماجه والطبرانى وعن عبد الله بن غفل قال دخلت انا وابى على ابن مسعود فقال له
 ابى اسمعك النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول الله توبه قال نعم رواه الاحكام وقال صحيح الاسناد وعن ابى هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لا يملك
 نفسى بيده لولم تذنبوا الذنوب لعلكم وبها تقوم يذنبون فيستغفرون الله فيغفر لهم رواه مسلم **س** دارم گزافى زطره
 باران بيش و ز شرم گنه فكنده ام سرديش ناگاه نداشت كه مترس اى هر و ليش ماد خور و غم كنيم تو در خور و زوش
 و عن ابى هريرة ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لما خلق الله المخلوق كتب في كتابه ما فعله فخلق الله فوق العرش ان رحمتى تغلب غضبى و
 فى رواية سبقت رحمتى غضبى رواه مسلم و عن ابى هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول جعل الله الرحمة مائة جزء
 فامسك عند تسعة وتسعين وانزل فى الارض جزء واحد فمن ذلك الجزء تير ارحم المخلوق حتى يرفع الدابة حافرا عن
 ولده يا خشية ان نصيبه وفى رواية عنه ان الله ما يهزله من رحمة انزل منها رحمة واحدة بين الجن والانس والبهائم والحوام فيها
 يتعاطفون و بهائم ارحمون و بهائم تعطف الوحش على ولده يا و اجز الله تعالى تسعا وتسعين رحمة يرحم بها عباده يوم القيامة
 رواه مسلم و عن سلمان قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله خلق يوم خلق السموات والارض مائة رحمة لكل رحمة منها طين
 ما بين السماء الى الارض فجعل منها فى الارض رحمة فيها تعطف الوادة على ولدها والوحش والطير بعضها على بعض فاذا كان
 يوم القيامة اكلمها بهذه الرحمة رواه مسلم و عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لو يعلم المؤمن ما عند الله من العقوبة
 ما طيع مجنونا تصد ولو يعلم الكافر ما عند الله من الرحمة ما قنط من جنة احد رواه مسلم و عن عمر بن الخطاب انه قدم على
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاذا امرأة من البسبي تمتعنى اذا وجدت صبيا فى البسبي اخذته فاصطغته بطنها وارضعته فقال للناس
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اترون هذه المرأة طاهرة ولد باقى النار قلنا لا والله وهى تقدر على ان لا تطهره فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لدارهم بعبادة
 من هذه بولسبنا رواه مسلم الى غير ذلك من الاحاديث الواردة فى هذا الباب وهى كثيرة طيبة جدا و رزقنا الله تعالى التمام
 احسنى واذا قسا حلاوة رضوانه الاسنى وادخلنا برحمته وفضلته ووالنعيم ووقانا من عذاب البرئخ ونا را بحميم
 وصلى الله تعالى على وسلم وبارك على خير خلقه سيدنا محمد النبي الامى وعلى آله وصحبه وكل مؤمن تقى وسلم تقى متبع

منفی: و اینست که علی بن ابی طالب من العلماء الاعلام و المشایخ الکرام ان یخلفوه بعین العناية و
 یسلوا علیه ذیل الرعاية. امینوا ما بری فیہ من الخلل و یصحوا ما کان فیہ من العلل فقد ابی انسدان یصح الاکتان
 العظیم و ان یسلم من النقص الاخطا به الکریم و نعم ما قیل **س** اخذ العلم لا یجمل بعیب مصنف و لو
 تنقص ذلک منه تعوت. فکما افسد الراوی کلاما بعقله. و کما حرف للنقل دق و صحفوا
 و کما ناسخ اضحی لمعنی مغیرا. و ساء بشئ لمرورده المصنف. و لما بلغ من الکلام الی هذا المقام
 لسانا فتمت هذه الابیات اقتدار بعض الکرم و باسد التوفیق و بیده حسن الختام **س**

الهی لثمن لثقت فالویل کلاه تعلم علیا لیس فیہ بعامل فان تنقص من ظالم شر ظالم وان تنقص من الحق فضل انت به علی عجب عطف شان طغان مقفّر	لعبد مسیئ ذی اضلال باطل و کما قال من قول و لیس بغافل فعدل اتی من عادل خیر عادل سحاب جود جاد بالخصد باطل فقیر الی غوث یغیث و ابل
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

خاتمة الطبع نتیجہ طبع شمس و اجلا نگاہ اتباع بزم زن به گامه شرک و استماع عمده ارباب مقبول
 قدوه اصحاب منقول مولوی محمد عبدالرشید بن شاه محمد کشمیری نائب محکمہ افتا الطف اسد
 به و حسن البیه و بارک له و نفعه علیہ

اوراق السنہ بلغا فصاحت نشان و صحائف صد و رفعا شید و ابیان صرف و فاطر محمد منشی انشا ارض سما
 کہ فواتح و خواتم کتب ساکنان این خاکدان کمن بر و حروف ممد و محد نہادہ و اقلام نامل علمای خوش بیان
 و ارقام جوارح فضلائی بلاغت نشان وقف مباح علی الملاء معاش و معادی ست کہ رسائل و مسائل
 نو آموزان این دیستان پر مخن بر دو باب حیات و ممات ترتیب داده و جداول صفحہ مصاحف ایمان
 و آیات شفاء اعراض جنان اتحاف تصلیہ و تسلیم بر رسول کریم است کہ نقوش توحید برجیدہ و رنگارنگ
 فرمودہ اوست و صحت الملاء و انشاء عمر فانی و جذوبت عبارت حیات جاودانی اہدای تحیہ و تکریم بر رؤف
 و رحیمی ست کہ ابواب شرح متن متین عالم اولی و آخری بر روی جہانیاں کشودہ او و رنگ افشائی
 بر دیدہ کور سواد ان خلوکیش و سواد نامہ اعمال جاہلین تصعب اندیش ترجم و تثنائ بر آل و اتباعی ست

که سر دفتر محمل جایست اندر و گنجینه اجزاء و جماعت ضلالت و سر کوبی طایفه معتدعه و کمر شکنی زمره مستعصبه رفیعیه
و دعای اصحاب و اشیاعی است که شیرازه بنده کارنامه هدایت و کار و سر تراش زمره غیایت از دهل اند
علیه و علی آله و اصحابه ماسع ساعی بحج الشقیق و تلی تال ابیات الثقیبیت آما بعد به ششم ششم شنایان و طالع عالم
جاودانی و سایشینان طوبای معانی و مبانی صلاهی نوید و برای شیرین کامان کوثر کتاب و سنت و دفتر گزرا
شرائین شرک و برعت مزده دولت جاوید باو که درین نزدیکی او ان و قریب زمان دامن می ملوانه درهای شهن عالم
غیب و سبیدی پراز گلهای رنگین مملکت لاریب دست بهم داده نه خرف پارهای قیل و قال که بر خاک انداختنی
و نه خارزار آرا و جمال که به تبر قرآن و حدیث بریدی بلکه هیچ لای مثالی مسائل است که بمیزان سنت سلیقه شیده
و دود گلهای رنگین و لائل است که از گلبن نبوت و ضیئه حیده بنام این دوختن تجلی طواریست که بر دل موسی
صفقان تافته و باز پسین کل رعنائی است که بگوشه دستار سقبلان جا گرفته شکر آینه ایست که صورت
عالم مثال در و پدیدار و سترگ خزینه ایست که پز و پهنه را العلم کمر در جیب و کنار دل برای وصال این شاه
زیبا قرین اضطراب است و چشم تمنا براه نظاره اش سراپا انتظار و کیفیت که اکثر مصنفات علماء و سرزمین هستند
کالبدی روان و دفتر پریشان است نقلی چند از این و آن بهر سانیده رساله نامیدین و شت خاکی از رهگذر
تقلید بر دشته نقش فلک تنقید لبستن نظر راست پرستان دلیل هدیه ستمی و برهان بی ماگی است همانا بدانت
این گروه باوه در مخانه عنایت ازلی همان قدر بود که حریر افان گذشته را تر و باغ ساخته حالیا بساط تحقیق
بر چیده اند و گویا ازان در یاد و یاد را و قی در چایه سنت و کتاب باقی مانده اگر روزی بذروه بلند متبع
دو اوین سلف محدثین فرامیرسیدند میسند که هنوز علم فراوان است و کوشش را میدان و نیاید تحقیق با
فرسان و عرصه انصاف فراخ و نظر عدل را سر رشته دراز یا لید العجب از تماشایان این باغ که در بسته جلوه
گل تحقیق از رخنه دیوار تقلید می بینند و خراسندگان فضائی این بهارستان گل مراد از گلستان اتبلع کتاب
و سنت بر نمی چنند و کیفیت که سجاده نشینان فضل و کمال سر بگریبان دلق خمول فرو برده اند و جاده شناسان
فرق مراتب رجال بر انگشت سکوت و ندان زده باری الحمد لله و الله که هنوز دفتر آثار سلف و جلوه پیریت
و دست نیرنگی دوران کارنامه پیشینیان آماده تماشائی جبرس ناقه لیلی عنایت ازلی همچنان در آواز است
و جلالتا بدیوض ابدی را در باز یعنی عزیزی که نهان خایه ضمیرش از فردانی امتعه گرانایه سنت و کتاب ملو
و شیون است و سند آثار ملکات حمیده اش تا عالم قدس متصل و مقرون درین قرن ثالث عشر که سرشته اعانت
حق بکسبیدن سیده و صبح حشر و نشر بد میدان آرمیده و آتش پاکش و ملت با فسر دگی گرا ئیده و لوا احیا
مرا ستم ستم و ماتمت اسور سیده بروهی افراشته که بکلمه نصرت دین محمدی که هر کس و نا کس بدان منت بخورند

نتوان نهاد گرم گردیده و بالا خوانی اهل بدع و بلند پروازی جماعه شرک بکنج عدم خزیده کیست که درین میدان
 باوی گوی سابلقت باز دیار از روی بخت نیر و هم نشاوی زند زهی یگانگه داور که وجود با جودش را وسیله
 سد غور اسلام و جناب فیضش را ذریعہ آسایش کافه انام گردانید و حتی سعادت این جوان بخت که ببت انوش
 سنت از بنی نوع خود گوی سبقت ربوده و بزور بازوی خلوص باطنی خیر ناموری هر دو جهان کشوده و دست باز
 جرگه موجدین ست و قلب و دماغ جماعه معتبین و روح و ریحان اختیار و ابرار ست و سکران الموت فجار و شرار
 ستایه طوبای رحمت کرداری ست و کوثر نشنه لبان استگاری آرایش حال کمال ست و افزایش کمال حال
 تو صدایقه سنت و کتاب و نور حدقه و دودمان بو تراب و الاجاه امیر الملک سید محمد صدیق حسن
 خان صاحب بجا و در لقب بنواب ادام الله مجده و کبیت عدوه همانا که بیارگاه تدوین و دوا و دین اسلام
 درین روزگار پسین جز وی کسی دیگر یار نیافته و تبسند احیا، علوم نافعه غیر از ذات بابر کا تش نخستین هیچ کس
 نه نشسته کند همت و الاایش که بذروه اصلاح معاد بند ست اصلاح معاش را تیر فرو نیکند ارد و صوفیه نیز
 که سطور نور کتاب تنبیه اسباب عقوبتی ست نسخه تدبیر مملکت در عایا را نیز از حاشیه صفحه خاطر بیر و نیکی اندازد درین
 حین که این شرح متین و کتاب همین در احوال برنخ نوشته حتی آنست که با حیا، سنن موقی در تن اسلام جان
 تازه و مید و بآبریزی سنت سنیه خشنکان بر سر غفلت را بیدار ساخته و حقائق مسائل معاد را بر روی مکتوب
 نموده که گو یا معقول و محسوس فرموده و کیف که اعظم مسائل ملت حق محمدیه ترجیح اخیری بر اولی و اثبات عقوبتی
 دنیا ست و این معنی بدون ادراک حقائق احوال قبور و مقبور صورت نه بند و بی سعی آثار و اخبار صحیح و اذنا
 قاصران چنانکه باید نشیند خنک انگس که بر زخارف این طلسم فانی بازی نخورده برای مابعد الموت اسباب نجات
 همیا سازد و سعادت مند آنکه حاصل خود را تابع آجل خویش نموده بند کار آن عالم پرواز و دو پای حال چون این
 کتاب عاقبت نما و خطاب آخرت اتما از کتم عدم بمنصه وجود آمد و کسوت تالیف و جمع پوشید فرمان اجاب و اعان
 بطبع آن شرف نفاذ یافت کاکتان انجام اندیش امتثال الامر این شاهزیای عالم جاد و ادنی را برید استقام
 در جمل طبع جلوه اطهار بخشیدند و در عهد سعادت حمد علیا حضرت نقطه و اثره فرمان روانی نکته کتاب داده گری
 و عدل پیرانی تجبه محذرات آخر زمان حسن از حسنات جهان قامه بنیان شرک و بدعت را فخر ریای کتاب
 و سنت قاسیه حی ایمان تاحیه آثار کفر و طغیان تمده خوانین خلاصه خوانین علیه السلام جناب نواب شایع جهان بکرم
 ادام الله بعالیها و طابت ایاها و لیا لیاها با تمام مجمع اوصاف حمیده منبع اخلاق گزیده بعنوان صحیفه لطیف و
 احسان مولوی محمد عبد المجید خان مہتمم مطالع دار الاقبال بهوپال صانها الله عن الزوال تصحیح بر تنقیح
 سعدن علوم مخزن فہوم مرکز دائره فضل عظیم طغری فرمان خلق کریم ذوالجہد العالی مولوی سید ذوالفقار احمد

گرت میا رفعتا نل سدیدہ منتج فواضل عیدہ خلاصہ زمرہ کرام زبدہ صلحا دامام حاوی
مولوی محمد عبد الصمد پشاوری سلمہ الدتقاسے کو بکثرت تخطی بہرین تخطی از ہمہ
شی محمد احمد حسین صفی پوری سلمہ القوی درحد و وسعہ کلمہ ہجری با داخرا جعفر در رئیس الطابع
شاہجہانی حلیہ انطباع و پیرایہ اختتام پوشیدہ و احمد دلا و لا و آخر و غلا و غلا و باطن

قصیدہ تالیف نتیجہ طبع رسا و فکر آسمان بجای نبض شتاسم مرآۃ ان سخن
ماہر نکات ہرفن ظہوری ظہور نظیری نظیر حافظ خان محمد خان شخصی سلمہ البتہ

ای مخاطب از دل نا شاود و حالش مینویس	قصہ در دلد و کشیج ملاش مینویس
فرق نشاستہ میخواران زخسرو تا گدا	گر زجم جامی بہ پیش آید سفالش مینویس
آن سوی افلاک بہر شکرا میگیر باز	کنگر ہر دوازدهم نیروی ہالش مینویس
ہمیتی دارد مرا صغرام اقبال سخن	گردین وادی حریت آید سفالش مینویس
مقدمہ خوب معنی را مخواہ از دیگران	ہان گراز مدوح من باشد سفالش مینویس
دیدہ در نواب صدیق محسن خان ناخو	بی نظیری مثال علی ہالش مینویس
بہر فاقان شوکتی افزای طغرائش فرست	بہر قصر عزتی بخش و مثالش مینویس
آنکہ آنرا منہج فن برداشش سے نگار	آنکہ سحر جو دو دریائی نوالش مینویس
گر ستیزہ پورستان با غلام در گمش	زود ماقم نامہ در پیش نالش مینویس
مہر لقی اکیست از بہستان اولادش بگو	مصطفی را کیست از گلزار آتش مینویس
عرفت حاسد گر نگاری خاکپایش می نگار	نام دشمن گر نویسی ہائمالش مینویس
ہان کہ نویسی و گر خواہی نوشتن ناگزیر	ثانی در عالم فرض می ہالش می نویس
آنکہ زو بالاتری نارند فکایش یا دیگر	آنکہ زو رعنا تری نبود خیالش مینویس
ہر دو جانب صغہ افلاک را میکن سیاہ	مختصر شری ز بہر فضل و کمالش مینویس
فضل منش عالم سحر طرازش بر طراز	شرچرا ناظم جاد و سفالش مینویس
غالب و آزرده ہم ہم خیالش بود داند	چون من دیوانہ در صغہ سفالش مینویس
از شبانی توسن کلکش بہنت باز دار	صفہ میدان محشر را مجالش مینویس
گر ہی باشد عمل بر غیر قولش تا کہ گفت	گر بود صد سنن عین سفالش مینویس

<p>گر دو عالمی برادرانق نهانش کین چنین شرمی از اسباب جانش</p>	<p>سبز تر باد از خضای او بهر شگون ز در قم شرمی بر ایات و نهانش نام کرده</p>
<p>لا ابرم بی جد باین دور وای پرز علم عالم بمن نهانش نیویس</p>	<p>عقده هجری</p>
<p>قطعه تاریخ تالیف نتیجه خاطر ماهر جامع فنون فنی تالیف نظیر انوری و خاقانی منشی احمد علی بھوپالی متخلص با حمد الو احد الاحد</p>	
<p>کثیر التاقب سقی الصفات نخجدرین وزن چون سم دات چو بر مسم زخم و فتر کائنات نخاست مانند آب حیات بهر دم سوی علم دین التفات علم بر کشد اندرین دولغات فتم در کفش مثل شایخ نبات موفق میاید بسا در نکات غنیمت شمس پنجروزه حیات بر دن آئی از قلعه شمش جهات سر شاخ طوبی نویسد برات بروز قیامت رعایت جهات ز خیرات واحسان صوم و صلوة ز حج و جهاد و اداس زکوة ترا دست گیر و چو این صامحات نلغزد در آن وقت پای ثبات بقولی بسیار کی یابی نجات</p>	<p>ایسر جهان داور دادگر باوصات او می کنم آگفت نیمینم باین حسن یک فرد را درون سوییای من حب او همه گاه در کار حق مشغول بزیرنگین هم عوب هم عزم سخن از لبش همچو قوت و شکر درین شرح ایات از کردگار سرت گردم ای جان من گوش کن دخود بطنی قید این آب و گل برای روانت حسد او نگار چند اعمال نیکو نباشد ترا زایش را و اتفاق و تقوی و بر ز صدق و صفا و صلاح و سداد کلچ ایسر بگذری بر صراط ز هوای که در مطالع رو و حمد سوال گیرین را هم جواب</p>

ما وسیله
بنا و نشر
و ادب

<p>چو چون خدای ز غفلت کتابت سوالی کسند از تو ای سبکدار است بخت و دود آنچه پیراز و وفات</p>	<p>چو از بهر مال و مالیت این نامه گشاید علی القدر گوی که زبان یاد کن</p>
<p>هر فضل حیدر و مولوی سید و انصاری</p>	<p>طبع کتاب ثمار الکلیت شرح ایات الهی</p>
<p>نخست فاسان این دار البرور کس نسا با تیر او اندر عصور برواز به پالی استباب مجبور خاطرش چو پای بهایا حشر در ذات او پیرایه جمیع خجور ذات بدعت از نبیش در و نور یافت تو حید خدا زوی ظهور آند از وی آنچه نایر در ده پور</p>	<p>چون اسیر و اگر بالاسم در پیش کزین تقوی نشان فیض جو دست علیا سوار سید شش گنجینه است در حیات بهشیش سربایه اعلا ی دین شان سنت از وجودش مرتفع مرتبت شده شد صفت بوی جمع او تالیف لم یسبق المیر</p>
<p>می را مغم و صفت او نزدیک دور شهره دور ان اغوا نم شود نار که از وی به شمشیر صدف نکته در ترقیق به از هر زور بادشاه عالم قریب در جنتور حایا ازین متبور و تسبور آتش میزد مسامح و طالع گبور آتش به طالع که روانه در و طرور</p>	<p>می ساریم و در پیش حرف صدق اعلی صفتش سخن خاوه نامور بر کتاب نظر سیوفی نوشت آنگاه در تحقیق بهجت با بود بما به آفات و اخلاص آدم است این نامه نادر آنچه در بر رخ زور بود دکان</p>
<p>آنچه پیش آید پس از دین قبول چون نباشد مایه قریح و سرور مطلبش تفتیش احوال نشور بای نامه حرکت و عرفان فلور طالب تاسیخ اجل از بدور طبع شد تباران احباب القبول</p>	<p>آنچه مینه از رخ جان پاک ما در پیش قول بهر بود و سست مقصودش بهر بهر است قهر می نمرود که خدایش از راه عدل ذوالفقار از بهر سال طبع شد باقی از روی دل ارشاد کرد</p>

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

صوت نادر التكميل في التفسير العربي

مفرد	سطر	خطا	صحيح	خطا	صحيح
١	١٠	١٠	٢٦	١٢	١٢
٢	٥	٥	٤	٢٩	٢٩
٣	١٢	١٢	٥	٢٩	٢٩
٤	١٤	١٤	١٠٦	١٢	١٢
٥	١٩	١٩	٥	٢٣	٢٣
٦	١٢	١٢	٥٩	١٨	١٨
٧	٣	٣	٦٠	٥	٥
٨	٥	٥	٦١	٩	٩
٩	٨	٨	٥	١١	١١
١٠	٤	٤	٥	١٠٠	١٠٠
١١	٨	٨	٥	٢٦	٢٦
١٢	١٢	١٢	٦٣	١١	١١
١٣	١٠	١٠	٥	١٢	١٢
١٤	١٥	١٥	٦٥	١٣	١٣
١٥	١١	١١	٦٥	٨	٨
١٦	٢١	٢١	٥	٩	٩
١٧	٢	٢	٥	١٩	١٩
١٨	٢	٢	٥	١٦	١٦
١٩	٢٣	٢٣	٦٩	٣	٣
٢٠	٢٣	٢٣	٥	٣	٣
٢١	١٩	١٩	٦١	٥	٥

صفحہ	سطر	صواب	صفحہ	سطر	صواب
۲۱	۵	فیجی	۹۱	۱۲	شارمان
۲۲	۱۰	بشی	۹۲	۱۳	یقر
۲۳	۱۱	ودعانی فی	۹۳	۱۴	اعظم نعم
۲۴	۱۲	تجربہ	۹۴	۱۵	المراعی
۲۵	۱۳	جیبک	۹۵	۱۶	الایشان
۲۶	۱۴	فتی	۹۶	۱۷	واحسن
۲۷	۱۵	یادای	۹۷	۱۸	الشہور
۲۸	۱۶	ناتفت	۹۸	۱۹	مشی علم
۲۹	۱۷	تجربہ	۹۹	۲۰	الامام
۳۰	۱۸	راناظم	۱۰۰	۲۱	والوالدان
۳۱	۱۹	الموفا	۱۰۱	۲۲	قیصر
۳۲	۲۰	باتیک	۱۰۲	۲۳	لم تفارقه
۳۳	۲۱	کمال	۱۰۳	۲۴	بالاستقام
۳۴	۲۲	خصیص	۱۰۴	۲۵	عور و حالیه
۳۵	۲۳	العام	۱۰۵	۲۶	ماجدی
۳۶	۲۴	اصطلاح	۱۰۶	۲۷	رشته
۳۷	۲۵	المشردان	۱۰۷	۲۸	لمخلوق
۳۸	۲۶	وبالتدبیر	۱۰۸	۲۹	میش
۳۹	۲۷	عیش	۱۰۹	۳۰	غبنہ وانی
۴۰	۲۸	خیر	۱۱۰	۳۱	ودو
۴۱	۲۹	وہیم	۱۱۱	۳۲	جبین
۴۲	۳۰	ولہ ان باب	۱۱۲	۳۳	شدید
۴۳	۳۱	ہاں باب	۱۱۳	۳۴	لشدید
۴۴	۳۲		۱۱۴	۳۵	قہم

مصحف

سالمات شمس
۲۵

DUE DATE

۲۹۷۶۲۵